
اصول عقایداسلامی
و نگاهی به زندگانی
پیشوایان معصوم علیهم السلام

جعفر سبحانی


بسم الله الرحمن الرحیم

اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم (علیهم السلام)

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظله)

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم (علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ –

عنوان و نام پدیدآور : اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم علیه‌السلام/ تالیف جعفر سبحانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه امام‌صادق (ع)، ۱۴۲۵ق. ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.

شابک : ۹۶۴-۳۵۷-۱۷۳-۴

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ قبلی: بنیاد فرهنگی امام‌مهدی (ع)، ۱۳۷۲.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- عقاید

موضوع : شیعه -- اصول دین

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره : BP۲۱۱/۵/س۱۸الف۶ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۵۲۶۵

پیش گفتار

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحیم دنیای خسته و سرگردان

زندگی مادی انسان رو به تکامل است واین جریان در کشورهای صنعتی که زندکی با شکوه مادی دارند کاملاً چشمگیر می باشد، وصنعت وتکنیک، آن چنان مشکلات آنها را حل کرده که با فشار بر یک تکمه، بسیاری از خواستهای انسان موجود وفراهم می گردد. کار تکامل به جایی رسیده است که کیهان نوردان از کره ای به کره دیگر آن چنان مسافرت می کنند که تو گویی از کشوری به کشور دیگری می روند . سرانجام آشنایی با صنعت و تکنیک، بشر را به جایی رسانیده است که جهان زندگی به صورت یک کاخ مجلل در آمده است. ولی در این جا جای دو سؤال باقی است: ۱ـ آیا این تکامل رضایت درونی اورا جلب کرده است؟ وانسان از آن احساس راحتی می نماید؟ ۲ـ آیا این تکامل مایه بالا رفتن انسانیت او شده است؟ یا برعکس، اوخود وانسانیت را گم کرده است؟ پاسخ در هر دو سؤال منفی است. زیرا با بودن این وسایل، آنچه نیست، استراحت وآرامش فکری است. وبا اینکه بیماریهای روانی ومراکز درمانی آن، به سرعت در حال ازدیاد وافزایش است. ولی آمار انتحار رو به فزونی است وکشورهایی

-------------- صفحه ۸

که در این قسمت آمارهای خود رامنتشر می کنند بر این مطلب گواهی روشنی می دهند، از باب نمونه آمار خودکشی در آمریکا

در سال (۱۹۵۶) بالغ بر شانزده هزار نفر بوده ودر سال (۱۹۵۷) یک چهارم افزایش داشته،ودکتر «هاوارد» با انتشار این آمار، از افزایش مجدد آن در سالهای آینده اظهار نگرانی نموده است. این جریان می رساند که صنعت وتکنیک رضایت درونی وآرامش فکری بشر را جلب نکرده است. ازنظر بالا رفتن انسانیّت بایـد گفت نحوه بهره برداری او از صنعت به صورتی در آمده است که او را به شکل حیوان تولید کننده ومصرف کننده در آورده است، که کار وهدف او تولید است ومصرف، وهمچنین... تو گویی انسان برای این دو آفریده شده است. اگر در گذشته، فلاسفه جهان، او را حیوان ناطق و متفکر معرفی می کردند اکنون او به صورت حیوان اقتصادی در آمده است، که عمر خود را به دلار و ریال تبدیل می کند. تو گویی انسان یک ماشین تولید ومصرف است وروز به روز جاذبه او در این قسمت رو به افزایش است. آیا «هدف قرار گرفتن اقتصاد» عملاً ـ فراموشی انسانیت واصول والای اخلاق نیست؟ اشتباه نشود،هیچگاه کسی صنعت وتکنیک را انکار نمی کند وهمگان از آن به نحوی جانبداری می نمایند. مسأله در جای دیگر است وآن برداشت جامعه مادی غرب، از آن می باشد، آنجا که همه نیروهای انسان را بر تولید ومصرف بسیج کرده است. واخلاق وعواطف را آن چنان فدا وقربانی حرص وآز مادی خود نموده است که همه چیز خود را در این مسیر از یاد برده است. آوایی از دور شینده می شود

در این جا افراد روشندل وروشن ضمیری پیدا شده اند که آه وناله آنان از این زندگی ماشینی بلند شده است. واحساس کرده اند که بشر از نظر انحطاط به آخر خط رسیده وزندگی ماشینی نمی تواند برای او سعادت آفرین باشد، زیرا نتیجه این

--------------- صفحه ۹

چنین زندگی جز دامن زدن بر حرص وآز بشر در طریق تحصیل مال ومقام، فراموش کردن ارزشهای انسانی چیز دیگری نیست. از این جهت به فکر افتادهاند که به زندگی بشر معنویتی ببخشند. ما این قدم را بر چنین دانشمندان مصلح تبریک گفته و یاد آور می شویم که قرآن مجید یک چنین زندگی مادی ووازده را، از چهارده قرن قبل در آیه ای به شرح زیر توصیف کرده است: (اعْلَمُوا أنّما الحَیوةُ الدُّنیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الأموالِ والأولادِ کَمَثَلِ غَیْث أعْجَبَ الکُفّارَ نَباتُهُ ثمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّاً ثمَّ یَکُونُ حُطاماً و... وَ مَا الحَیوةُ الدُّنیا إلاّـ مَتاعُ الغُرورِ) (۱) . «بدانید زندگی این جهان بازی وسرگرمی وآرایش و فخر فروشی وافزایش در ثروت وفرزند است. این جهان به مانند بارانی است که بر سرزمینی می بارد. گیاهان آن سبز می شود آنگاه پس از مدتی زرد گشته وبه صورت خس وخاشاک در می آید... وزندگی این جهان کالای فریبنده است» . قرآن در این آیه زندگی بشرمادی را به پنج بخش خلاصه کرده وهر بخشی قسمتی از زندگی او را مشغول می کند: ۱ـ بازی ۲ـ سرگرمی ۳ـ علاقه به زینت وآرایش ۴ـ علاقه به قدرت ومقام که مایه فخر فروشی است ۵ـ علاقه به فزونی اموال واولاد. از نظر دانشمندان، هر بخش از این پنج بخش، هشت سال از عمر انسان را اشغال می کند. وبخش پنجم تا آخر عمر ادامه دارد. آنگاه قرآن این زندگی پر زرق وبرق را به سبزه زار زیبایی تشبیه می کند که ثبات موقت ومحدودی دارد و پس از اندی آن چنان زرد می شود که به صورت تلی از خس و خاشاک در می آید که تنفر انسان را به خود جلب می کند. زندگی یک فرد مادی که شب وروز کارش تولید ومصرف واشباع خواسته های حیوانی خویش می باشد درست بسان همین مسأله

----

۱ . سوره حدید /۲۰.

--------------- صفحه ۱۰

است. زیرا زندگی حیوانی و طراوت حیات او با سپری گشتن عمر مادی آن چنان از دست می رود که سرانجام فقط لاشه ای در دل خاک می گردد. قرآن مجید در سوره نور این نوع زندگیهای فاقد معنویت را به گونه ای دیگر مطرح می سازد ودر این مورد می فرماید: (وَ الَّذینَ کَفَرُوا أعمالُهُمْ کَسَراب بِقیعَة یَحْسَبُهُ الظَّمأنُ ماءً حتّی إذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَوَجَدَاللّهَ عِنْدَهُ فَوفّیهُ حِسابَهُ واللّهُ سریعُ

الحِسابِ)(۱). «کارهای افراد کافر بسان سراب در بیابان است که آدم تشنه کام، آن را آب میانگارد، آنگاه که نزد آن آمد چیزی در آنجا نمی یابد» . این آیات و آیات دیگر، زندگی مادی انسان را چنین تفسیر و تشبیه می کنند. ولی در عین حال همین زندگی مادی را می توان با بهم آمیختن معنویت وایجاد توازن بین ماده ومعنا، به صورت یک زندگی لذّت بخش در آورد وبه آن شکوه دیگری بخشید، که هم رضایت انسان و آرامش فکری او را جلب کند وهم انسانیّت او در آن گم نشود واین همان مطلبی است که پیامبران به دنبال آن بودند وبرای تبلیغ آن آمده اند وسرانجام بشر را از یک زندگی توأم با خستگی و سرگردانی در آورده اند. وآن زندگی بر پایه اعتقاد به خدای جهان استوار است. خدایی که برای زندگی بشر، برنامهای فرو فرستاده و او را کرامت وجلالت بخشیده است. واین همان است که در این نگارش به دنبال تبیین وتشریح آن می باشیم. امید است که برای جوانان وبالأخص مسلمانان مقیم خارج، مفید وسودمند باشد. قم ـ مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی ۲۴/۳/۶۲

----

۱ . سوره نور/۳۹.

--------------- صفحه ۱۱

۱– نقش دین در ابعاد چهارگانه

۱– نقش دین در ابعاد چهارگانه

زندگی در صورتی حالت صحیح به خود می گیرد که با معنویت ودین آمیخته باشد. وانسان درصورتی انسان می باشد که علاوه بر ارضای جنبه های مادی، به ارضای جنبه های معنوی نیز بپردازد. اکنون باید دو مطلب را روشن سازیم: ۱ـ دین چیست؟ ۲ـ نقش دین در زندگی چگونه است؟ در باره موضوع نخست، یاد آور می شویم که دین، بازگردانیدن بشر به جهل ونادانی وتوحش و بربریت نیست، دین یک نهضت همه جانبه به سوی تکامل است که ابعاد چهارگانه دارد: الف ـ اصلاح فکر و عقیده ب ـ پرورش اصول عالی اخلاق انسانی ج ـ حسن روابط افراد اجتماع د ـ حذف هرگونه تبعیضهای ناروا وهمه ابعاد در پرتو ایمان به خدا که مسئولیت زا ست تحقق می پذیرد. اینک ما همه این ابعاد را به صورت فشرده مطرح می کنیم:

--------------- صفحه ۱۲

اصلاح فکر و اندیشه

در باره اصلاح فکر وعقیده یاد آور می شویم که ذهن انسان، خلأ پذیر نیست وبدون عقیده نمی تواند زندگی کند، حتی افراد مادی و به اصطلاح «لامذهب» ، باز دارای عقیده ومسلکی هستند که از آن طریق، خود را قانع می سازند. مذهب در این باره می گوید: «جهان خروشان ماده از نظر وجود واز نظر نظام، مخلوق موجود برتر ووالاتری است که ماده را آفریده وبه آن نظام بخشیده است». او این جهان وانسان را برای هدفی آفریده ولغو وعبث به ساحت او راه ندارد، وبرای تحقق بخشیدن به اهداف مربوط به انسان، معلمان وراهنمایانی را برانگیخته است که او را به سوی هدف هدایت کنند. در برابر این گروه، ا فرادی هستند به نام فاقد دین و نافی مذهب که می گویند: «ماده ونظام آن قدیم و دیرینه است واین خود ماده فاقد شعور است که به خود نظم ونظام بخشیده است وبرای جهان هدفی در کار نیست» . و به دیگر سخن: جهان از نظر یک فرد الهی سرآغاز وسرانجامی دارد، واز خدا سرچشمه گرفته وسرانجام آن معاد انسان وجهان است. درحالی که در مکتب مقابل، انسان نه سرآغاز روشنی دارد ونه سرانجامی. یعنی اگر از یک فرد مادّی بپرسیم سرچشمه جهان وانسان چیست؟ می گوید: نمی دانم ویا اگر بپرسیم سرانجام آن چیست؟ باز اظهار بی اطلاعی می کند! این جا است که باید گفت: جهان وانسان از نظر مادّی بسان یک کتاب خطی است که اوراقی از اول وآخر آن افتاده باشد وانسان نتواند آن را تشخیص دهد. در حالی که از نظر الهی کاملاً شناخته و هیچ نوع ابهامی در سر آغاز و

سرانجام آن

--------------- صفحه ۱۳

وجود ندارد. وبه عبارت دیگر: ذهن انسان پیوسته با سه پرسش همراه است، این پرسشهای سه گانه عبارتند از: ۱ـ از کجا آمده ام؟ ۲ـ برای چه آمده ام؟ ۳ـ به کجا خواهم رفت؟ هر سه سؤال از نظر یک فرد خداشناس، دارای پاسخ روشن است در حالی که در مکتب مادی، هر سه پرسش فاقد جواب می باشد. یعنی جوابی ندارد که به آن پرسش بدهد، ونمی تواند به این سه پرسش پاسخ بگوید، ناچار باید مکتب خود را ترک گوید. این جا است که باید گفت: مذهب ابعادی دارد، یکی از ابعاد آن، اصلاح فکر واندیشه است. ودرست با مقایسه محتوای دو مکتب الهی ومادی می توان گفت که فکر واندیشه، در سایه مذهب به تکامل می رسد ؛درحالی که محتوای مکتب مادیگری، سراپا ابهام وجهل و ناآگاهی است واحیاناً غیر معقول. زیرا چگونه میتوان باور کرد که ماده جهان، برخود نظم ونظام بخشیده است. پرورش اصول اخلاقی

درباره پرورش اصول عالی اخلاق انسانی، اجمالاً می بینیم مذهب پشتوانه ای برای اصول اخلاق است. زیرا رعایت اصول اخلاقی با یک سلسله محرومیّتها همراه است، مثلاً: فداکاری، کمک به نیازمندان، رعایت امانت، و...، که یک سلسله اصول مسلّم اخلاقی است ورعایت اینها خالی از رنج و دردسر نیست. هرگاه اندیشه وفکر را از طریق مذهب اصلاح کردیم ویاد آور شدیم که خداوند به رعایت

--------------- صفحه ۱۴

این اصول دستور داده است وآنها را به صورت تکلیف بر ما لازم کرده است که در مخالفت آنها کیفرهایی وجود دارد، در این صورت اخلاق به عنوان یک وظیفه دینی، خود به خود اجرا می شود. ودر غیر این صورت اخلاق به صورت تذکرات ویادآوریهایی خواهد بود که ضامن اجرایی ندارد، گروهی آنها را رعایت کرده وگروهی زیر پا می نهند. ویل دورانت مورخ معاصر می گوید: بدون ضمانت مذهب، اخلاق یک حسابگری بیش نیست، وبدون آن احساس تکلیف از میان می رود(۱). در باره حسن روابط افراد یاد آور می شویم: همان طوری که مذهب پشتوانه اخلاق است، همچنین پشتوانه اصول اجتماعی نیز هست ودر افراد مذهبی اصول اجتماعی به صورت یک تکلیف مقدس انجام می پذیرد. ودر غیر این افراد، به صورت قانونی خواهد بود که فقط در پرتو قدرت پلیس ونیروی نظامی اجرا می گردد. وآنجا که از قلمرو قدرتهای مادی بیرون است، اصول اجتماعی و قوانین کشوری ضامن اجرایی ندارد. واین مسأله با مراجعه به زندگی افراد غیر مذهبی روشن و واضح است. در باره بعد چهارم که رفع تبعیضات است، افراد مذهبی، همه انسانها را بسان دندانه های شانه تلقی کرده و همگان را مخلوق خدا می دانند، در این صورت، تبعیض چرا؟!پرخوری گروهی وگرسنگی گروهی دیگر چرا؟!! اکنون که با ابعاد چهارگانه مذهب آشنا شدیم، از تذکر دونکته ناگزیریم: اولاً ـ هر مذهبی نمی تواند پدید آورنده این چهار بعد، در حیات فردی واجتماعی انسان باشد. مذهبی می تواند خود را در این چهار بعد به روشنی نشان دهد که بر پایه عقل وخرد استوار باشد ؛در غیر این صورت، مذهب سر از

----

۱ . لذات فلسفه، ص ۴۷۸.

--------------- صفحه ۱۵

خرافه پرستی، رهبانیت، فرار از زندگی مثبت، گرایشهای منفی نیمه عرفانی که نمونه های آن در زندگی ماشینی غرب دیده می شود، در می آورد. واگر گروهی، مذهب را عامل باز دارنده ترقی و پیشرفت یا رجوع وبازگشت به عصر جاهلی معرفی می کنند، ناظر به چنین مذهبهای رهبری نشده است که چنین نتایج زشتی را به دنبال دارد. ثانیاً ـ مذهب نفی کننده تبعیض است نه تفاوت، تفاوتهای مثبت بین افراد قابل حذف نیست، همان طوری که انگشتان یک دست با هم اختلاف دارند، انسانها نیز از نظر فکر

واندیشه، تحرک و تلاش، اختلاف دارنـد وهر نوع اختلاف در زنـدگی که مربوط به تفاوتهای آفرینش انسان باشـد، قابل حـذف نیست. آن گونه اختلافات قابل حـذف است که ریشه های سـرشتی وخلقتی نداشته وقـدرت وزور، تحمیلگر آنها باشد. تا این جا با واقعیت مـذهب وابعـاد آن آشنا شـدیم. اکنون وقت آن رسـیده است که با فوایـد وریشه های آن در درون انسان آشنا شویم و این همان گفتار ما در بحث آینده است.

-------------- صفحه ۱۶

۲–ریشه های مذهب در آفرینش انسان

۲–ریشه های مذهب در آفرینش انسان

اعتقـاد به خـداو توجه به ماوراء طبیعت، بر خلاف انـدیشه مادّیها یک فکر وارداتی نیست که از خارج بر ما تلقین شـده باشـد ;بلکه تمایلات مـذهبی یـک نـوع ریشه در وجود وآفرینش مـا دارد واز این جهت مـذهب را در عـداد امور فطری در آورده است. اصولاً آگـاهی های انسان بر دو نوع است: ۱ـ آگـاهی که از خـارج بر او تفهیم وتلقین شـده است واگر عامل خارجی نبود او هرگز به این فکر نمی رسید. ماننـد: قوانین فیزیکی و شـیمایی واصول هندسـی که یک رشـته افکاری هسـتند که از خارج به او رسـیده است. ۲ـ آگـاهی هـایی که از درون انسـان می جوشـد، ودر این آگـاهی، عامـل خـارجی دخـالت نـدارد. ماننـد: آگاهی انسان از گرسـنگی وتشـنگی خویش، آگـاهی انسان از هستی وبودن خویش. یا تمایل به ازدواج درسن خاص، یا علاقه او به مال و مقام در مقطع معیّن از زنـدگی، که همگی یـک نوع یـافته های درونی است که از باطن انسان سرچشـمه می گیرد واینها را فطریات وغرائز می نامنـد. با توجه به این تقسـیم میل به خـداجویی وخداخواهی، ریشه فطری دارد واین مسأله ای است که روانشناسـی امروز آن راتصدیق کرده وحس مذهبی را یکی از چهار حس اصیل وهمگانی انسان می داند.

-------------- صفحه ۱۷

روانشناسـی امروز می گویـد: بشـر بـا احساسات چهارگانه ای مجهز است: الف ـ حس کنجکاوی که خلاق علوم ودانشـهاست. ب ـ حس نیکی که مـایه گرایشـهای انسـان به خوبیهـا ونیکیهاست. از این جهت همه انسانها امانتـداری را نیک وپیمان شـکنی را بـد می داننـد. ج ـ حس زیبایی که خلاق صـنایع زیبا ومایه گرایشـهای او به امور زیبا است. وتمام صـنایع ظریف وکاشـی کاریها ومجسـمه های زیبا ، مخلوق این حس می باشـند. د ـ حس مذهبی که در اوان بلوغ، در دختر و پسـر ظهور و بروز بیشتری دارد وناخود آگاه ، انسـان را بـه سازنـده ایـن جهـان وقـدرت مـافوق رهـبری می کنـد. شـما می توانیـد برای آگـاهی ازایـن حس مـذهبی، بـه کتابهـای روانشناسـی، بالأخص کتاب «حس دینی یا بُعـد چهارم روح انسانی» مراجعه کنیـد. قرآن در نقاط متعـددی، آگاهی انسان را از خدا واز نیکی ها وبـدیها، نهادی می دانـد واین مطلب در چنـد آیه وارد شده است ;که برخی را در این جا می آوریم: ۱ـ (فَأَقِمْ وَجْهَکَ للـدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها...) (سوره روم آیه ۳۰) به آیین خـدا روی بیاور آیینی که آفرینش خـدا است در انسان وآنهـا را بر آن آفرینش آفریـده است. جمله (فِطْرَتَ اللّهِ) بیانگر لفظ دین است که قبل از آن قرار گرفته است وحاکی است که دین از امـور فطری وخلقـتی در بشـر است. ۲ـ (وهَدَیْناهُ النَّجْدینِ) (سوره بلـد آیه های ۱۰و...) او را به نیکیهـا وبـدیها آشـنا ساختیم. ۳ـ (وَنَفْس وما سَوّیها *فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها) (سوره شمس آیه های ۷ـ ۸) سوگند به جان انسان وخدایی که آن را آفرید و بدیها و خوبیها را به او الهام کرد.

-------------- صفحه ۱۸

بنابر این، طبق نظریه دانشـمندان وصـراحت قرآن، دین به صورت اجمالی (یعنی توجه به سازنـده جهان ویک رشـته اصول کلی آن) فطری است وریشه هـای درونی دارد. ولی یک امر فطری در صورتی به خوبی رشـدمی کنـد که به وسیله افراد بیـدار وآگاه رهبری

شود، وگرنه شاخه های کج ومعوجی پیدا می کند که نتیجه مطلوب را نمی دهد. نقش دین در زندگی
چون دین یک امر فطری وسرشتی است، نقش عظیمی در زندگی علمی و اجتماعی بشر دارد که به صورت فشرده به آن اشاره می شود: الف ـ دین خلاق علوم ودانشهاست. اعتقاد به خدا واین که موجودی دانا و توانا، ماده را آفریده وصاحب این جهان است، روح تحقیق را در انسانها زنده می سازد. زیرا مصنوع موجود دانا و توانا، باید دارای نظم وقانون باشد. در حالی که اعتقاد به مادی گری ، روح تحقیق را از بین می برد، زیرا او معتقد است که ماده قدیم است واین موجود فاقد علم و شعور در خود اثر گذارده است در حالی که مصنوع موجود فاقد شعور، نمی تواند دارای نظم و قانون باشد که از آن تحقیق کنیم. وبه دیگر سخن، هرگاه معتقد شویم که جهان خالق دانا وتوانایی دارد، این عقیده دانشمند را در آزمایشگاهها بر آن می دارد که در باره اسرار آفرینش به فکر و بررسی بپردازد ;ولی اگر معتقد شویم که جهان، خالق دانا و توانایی ندارد، واگر هم نظام وقانونی داشته باشد از طریق تصادف است، این عقیده ما را به تحقیق وادار نمی کند. از این جهت باید گفت: اعتقاد مذهبی به پیشرفت علوم کمک کرده وروح تحقیق را زنده می کند. همچنان باید گفت: آن دانشمند مادی که پشت لابراتوار نشسته ومی خواهد کاشف قوانین ونظام جهان باشد، قبلاً معتقد است که این جهان

------------- صفحه ۱۹

دارای قوانین ونظام است ومی خواهد آنها را کشف کند ;چنین عقیده ای جدا ازاین نیست که برای جهان، نظام بخشی دانا و توانا وجود دارد. واگر دارای چنین عقیده نبود هرگز به دنبال تحقیق نمی رفت. واین عقیده جدا از اعتقاد به خدا نیست والا اعتقاد به اصالت مادّه واین که جز مادّه چیزی نیست، نمی تواند چنین نتیجه ای دهد که جهان صد در صد نظم وقانون دارد. ب ـ مذهب پشتوانه اخلاق است: شکی نیست که انسان اخلاقی باید یک رشته محرومیتها را بپذیرد، زیرا درستکاری، عدالت، و... مستلزم چشم پوشی ازیک رشته لذائذ و معنویّات است. از این جهت، احیاء روح مذهبی ضامن اجرای اصول عالیه اخلاقی است. ج ـ دین تکیه گاه استواری در برابر حوادث است واین فایده را دارد که انسان را در برابر حوادث بیمه می سازد. زیرا اولاً یک فردمذهبی، حوادث جهان را مربوط به اراده حکیمانه خدا می داند واین اعتقاد سبب می شود که همه ناگواریها را به نفع خود تفسیر کند هرچند از اسرار آن آگاه نباشد ;ثانیاً معتقد می شود که حوادث ناگوار امروز، پاداشهای عظیمی در سرای دیگر دارد واین نوع حوادث، بی اجر ومزد نیست. از این جهت، در مقابل سختیها ودشواریها مانند کوه ثابت واستوار می ماند. تا اینجا از ریشه های دین و نقش آن آگاه شدیم، اکنون وقت آن رسیده است که خود دین را بشناسیم و موضع گیریهای آن را در محورهای اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی بدانیم.

------------- صفحه ۲۰

۳-شناخت ارزشمند در اسلام کدام است؟

۳-شناخت ارزشمند در اسلام کدام است؟

نخستین گام در «آشنایی با اسلام» این است که باید به شناخت مورد نظر او توجه کنیم. آیا اسلام هر شناختی را می پذیرد؟ یا آن گونه شناخت را می پذیرد که صورت جزمی و یقینی داشته باشد؟ اسلام تنها برای شناختی ارزشی قائل است که قطعی وجزمی باشد ;از اینرو ما را از پیروی کردن از هرگونه ظن و شک باز می دارد: (وَلا تَقْفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عَلْمٌ إنَّ السَّمْعَ والبَصِرَ والفُؤادَ کُلُّ أُولئکَ کانَ عَنْهُ مسْئُولاً) (سوره إسرا آیه ۳۶). «از آنچه که به آن علم نداری پیروی مکن زیرا گوش وچشم ودل همه مسئولند». قرآن آن گونه پیروی هایی را که ملاکی جز عادات و سنتهای نیاکان ندارد، به شدت رد می کند ومی گوید: نباید روش نیاکان سبب پیروی گردد: (بَلْ قالُوا إنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّهٔ وَ إنّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ) (سوره زخرف آیه ۲۲). «می گویند، ما پدران خود

را بر همین راه وروش یافتیم وما از روش آنان پیروی می کنیم».

--------------- صفحه ۲۱

قرآن در آیه ای دیگر، هر نوع پیروی به عنوان خود باختگی در برابر بزرگان را رد می کند ومی فرماید: (رَبَّنا إنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَکُبَراءَنا فَأضَلُّونَا السَّبیلا) (سوره احزاب آیه ۶۷). «می گویند، پروردگارا ما از بزرگان وپیشوایان خود پیروی کردیم وما را گمراه کردند». اسلام، به شناختی ارزش می دهد که از نظر ابزار یا متکی به حس، یا متکی به عقل وخرد باشد: (وَاللّهُ أخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لاتَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ والأبْصارَ والأفْئدةَ لَعَلّکُمْ تَشْکُرونَ) (سوره نحل آیه ۷۸). خداوند شما را از شکم مادران بیرون آورد درحالی که چیزی نمی دانستید وبرای شما گوش، چشم ودل، قرار داد، تا خدا را سپاسگزار باشید. در آیه «سمع» و «بصر» که مربوط به حس و تجربه است، از ابزار شناخت شمرده شده است و «فؤاد» به معنی «دل» و «عقل» ، که مربوط به استدلال و برهان است، یکی دیگر از ابزار شناخت، معرفی گردیده است. از این جهت، هر نوع شناختی که مبنی بر یکی از دو ابزار یاد شده باشد مورد پذیرش اسلام است. بنابر این، شناختهای پنداری وتقلیدی، مورد اعتبار اسلام نیست. در اینجا ، پاسخ به یک سؤال، لازم است و آن این که: اگر شناختهای تقلیدی از ارزش بیرون است، چگونه مسلمانان در مسائل فروع، از مجتهد تقلید می کنند؟ در پاسخ باید گفت: رجوع به مجتهد ، رجوع به متخصص است واساس زندگی بشر این است که فرد ناوارد، به متخصص مراجعه کند. زیرا یک فرد نمی تواند در همه مسائل متخصص گردد.

--------------- صفحه ۲۲

گذشته از این، رجوع به مجتهد از طریق دلیل قطعی ثابت شده است وخود آورنده شریعت گفته است که باید در مسائل فرعی وعملی، به مجتهد عادل مراجعه کرد. و چون این مراجعه به حکم خود صاحب شریعت است، قطعاً یک نوع شناخت قطعی خواهد بود. (البته قطعی اجمالی). تقلید در اصول عقاید امکان پذیر نیست، زیرا معنای آن این است که انسان یکی از مکتبهای متضاد را بدون دلیل بپذیرد، در حالی که در تقلید در فروع، اصل مکتب با دلیل ثابت شده، در فروع و جزئیات تقلید می کند «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا». موضوع شناخت

اسلام در میان موضوعات شناخت، به شناخت سه چیز اهمیّت بیشتری می دهد: ۱ـ شناخت انسان: (سَنُریهِمْ آیاتنا فِی الآفاقِ وَفی أنْفُسِهِمْ حتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أنَّهُ الحَقُّ أوَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أنَّهُ عَلی کُلِّ شیء شهیدٌ) (سوره فصلت آیه ۵۳). «به همین زودی نشانه های خود را در جهان ودر نفوس انسانها، ارائه می دهیم تا بدانند او حق است واو بر همه چیز قادر وتوانا است». جمله (وَفی أنْفُسِهِمْ) دعوت به شناخت نفوس انسانی است که می تواند پایه شناختها ی دیگری باشد. ۲ـ شناخت طبیعت: شناخت جهان، مورد علاقه اسلام است: (قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّمواتِ والأرضِ) (سوره یونس آیه ۱۰۱).

--------------- صفحه ۲۳

«بگو: به آنچه در آسمانها وزمین است، بنگرید». در آیه دیگری، شناخت جهان را از نشانه های افراد خردمند دانسته : (إنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ والأرضِ واخْتِلافِ اللَّیل والنَّهارِ لآیات لأولِی الألْبابِ) (آل عمران آیه ۱۹۰). « در آفرینش آسمانها وزمین ودر پی آمدن شب وروز، برای خردمندان نشانه ها است». ۳ـ شناخت تاریخ: قرآن شناخت تاریخ را به عنوان یک معلّم پند دهنده معرفی می کند: (لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لاولِی الألْبابِ) (سوره یوسف آیه ۱۱۱). ودر آیات دیگر، انسانها را دعوت می کند که زندگانی اقوام وملل گذشته را عالمانه مطالعه کنند: (فَاقْصُصِ القَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرونَ) (سوره اعراف آیه ۱۷۶). «داستانها را بازگو کن، شاید آنان فکر کنند.» ولی تمام این شناختها مقدمه شناخت خدا و پدیدآورنده انسان و طبیعت و تاریخ است از این جهت، پیرامون شناخت خدا، به گونه ای بحث می کنیم.

--------------- صفحه ۲۴

۴- راه های خداشناسی

۴- راه های خداشناسی

اکنون که با شـناخت مطلوب در اسـلام آشنا شدیم، لازم است راههای شناخت خدا را یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار دهیم، همان گونه که گفته انـد، راه به سوی خدا، به اندازه شـمارش نفسـهای انسان است وهر پدیده ای در جهان، بسان سـکّه دو رویه ای است که یک رویه آن ، طبیعت ویک رویه دیگر آن خـداست وهر انسان خردمنـدی از مطالعه پدیـده ها، راهی به سوی خـدا دارد. ولی درعین حـال، این طرق بی شـمار را می شود تحت ضوابطی در آورد. اینـک برخی از طرقی که قرآن مـا را به آن دعوت کرده است: ۱ـ برهان نظم:

مقصود از برهان نظم این است که نظام جهان گواهی می دهـد که موجود دانا و توانایی ، این نظام را پدید آورده است وگرنه خود ماده، ناتوان تر از آن است که به خود نظم ونظام بخشد. پذیرش برهان نظم، بر چهار اصل استوار است: الف ـ جهانی خارج از ذهن وجود دارد:

مقصود از این اصل این است که دایره هستی به ذهن وذهنیات منحصر

-------------- صفحه ۲۵

نیست، بلکه آنچه را که ما تصور می کنیم، در خارج از ذهن واقعیت دارد وبه دیگر سـخن، در بررسـیهای خود «رئالیست» می باشد نه «ایـده آلیست» . مقصود از رئالیست آن شـخص واقع گرا است که جهان خارج از ذهن را می پذیرد ومی گوید در خارج از ذهن من، ماه وآفتاب، دریا وهامون، وجود دارد ویک فرد خداشـناس تا این اصل را نپـذیرد، نمی توانـد گامی بسوی خداشناسـی بردارد. شگفت این جـاست که برخی از مادی ها وبه دنبال آن مارکسیسـتها، خـدا پرسـتان را ایـده آلیست قلمـداد کرده ویک چنین جنایت علمی را مرتکب شده اند، در صورتی که پایه خداشناسی که برهان نظم است، بر اساس پذیرفتن عینیتهای خارجی است. ب ـ جهان ماده دارای نظم وقوانین است:

این مطلبی است که علوم، به اثبات آن کمر بسـته وقوانین حاکم بر طبیعت را کشف کرده انـد وهرچه دانشـهای بشـری در این مورد پیش رود گامی به سوی خدا شناسی برداشته می شود. ج ـ اصل علیّت:

مقصود ازاین اصل، این است که قوانین حاکم بر ماده عاملی لازم دارد وچیزی در جهان بـدون علّت امکان پذیر نیست. د ـ تصادف علّت نظم نیست:

مقصود از این اصل، این است که این نظم نمی توانـد برخاسـته از خود ماده باشـد ;زیرا ماده فاقد شـعور ودرک نمی تواند آفریننده یک چنین نظم حساب شده باشد وتصور این که تصادف مولکول ها آفریننده این نظم بوده، منطق کودکانه ای

-------------- صفحه ۲۶

است که هیچ خردی آن را نمی پذیرد. انسان خردمند هرگز نمی پذیرد یک نامه ماشین شده، محصول حرکت انگشتان یک فرد بی سواد ویا یک انسان بازیگر باشـد، بلکه همگان به روشـنی می گوینـد، ماشـین نویس آگاه از کار ماشـین، با توجه به حروف آن وبا توجه به نامه ای که قصد تایپ آن را دارد، این نامه را ماشین کرده است. این نوع شناخت ها، شناخت آیتی است

در قرآن ، کلمه آیه وآیـات بیش از حـدّ به کـار می رود وغالبـاً این لفـظ در مـورد نشـانه هـای وجـود خـدا استعمال می شود واین شنـاخت آیتی است ;یعنی از اثر یـک شـیء به وجود مؤثر وصـفات آن پی ببریم، زیرا اثر یـک شـیء همان گونه که از وجود مؤثر حکـایت می کنـد، از صـفات آن نیز حکـایت دارد همگی می گوییم، فردوسـی یـک شاعر ادیب وآگاه از داسـتانهای ایران باسـتان است، ما هرگز فردوسی را ندیده ایم وخصوصیات روحی او را نیازموده ایم، اثر ادبی او، از وجود او وخصوصیات روحی او کاشف

وبازگو کننده است ;عین این مطلب، در باره قانون بوعلی که در طب است حاکم وجاری است. این نوع شناختها را شناختهای آیتی می گوینـد وهـدف این است که از نشـانه به صـاحب نشـانه پی ببریم. بحث حضـرت ابراهیم با گروههای سـتاره پرست، ماه پرست، آفتـاب پرست معروف است ;وی برای بی پایه نشان دادن پرسـتش این نوع اجرام، برای مـدت کوتاهی با پرسـتندگان آنها هم صـدا شد، ولی بعداً، ربوبیت آنها را باطل کرد ;زیرا این اجرام، دستخوش انقطاع از انسان است وخدای مربی وپرورش دهنده، پیوسته باید بـا انسـان در رابطه باشـد واز او غفلت نکنـد، او از این طریق، ثابت کرد که نشانه های ربوبیّت، در این اجرام نیست وبایـد سـراغ آن خدایی رفت که اینها را آفریده وپیوسته حضور دارد و چنین فرمود:

-------------- صفحه ۲۷

(إنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ للّذی فَطَرَ السَّمواتِ والأَرضَ حَنیفاً وَ ما أنَا مِنَ المُشْرِکینَ) (سوره انعام آیه ۷۹). ۲ـ هدفـداری وهماهنگی در آفرینش جهان

یکی دیگر از دلایل اثبات صانع، وجود هماهنگی و هدفـداری در جهان آفرینش است. سـلول انسان در رحم مادر پرورش پیـدا می کنـد، همراه با رشد «جنین» و رسـیدن آن به مرحله تولد، غده های تولید کننده شـیر، تحت تأثیر «هورمونهای» مخصوص، آرام آرام خود را برای تغـذیه نوزاد آمـاده می کنـد، به گونه ای که همزمـان با تولـد فرزنـد غـذای او نیز آماده می شود. این هماهنگی، نشانه وجود تـدبیر ونقشه در آفرینش کودک ومـادر است ;زیرا سالیـان قبـل از تولـد کودک، دسـتگاهی متناسب با دهان ودست وگلوی کودک، در پیکر مـادر تعبیه شـده وبه تدریـج رشـد یـافته ودر روزی که نوزاد به آن نیاز شدیـد دارد، مورد بهره برداری قرار گرفته است. دراین جا مادّی نمی تواند این هدفداری را از طریق تصادف توجیه کند، همچنان که نمی تواند در این مورد، به خاصیت ماده پناه برد. ممکن است بگوید رشد یک نطفه ودر آمدن آن به صورت انسان، خاصیّت ماده است، یا بگوید رشدیک نهال ودر آمدن آن به صورت یک درخت برومنـد، خاصیت سـلول درختی و نهال آن است، ولی هرگز نمی توانـد پیشـی بینی نیازهای آینـده یک موجود را که مدتها پیش از آن به وجود آمده است از طریق تصادف یا خاصیت ماده تفسـیر کند ;چه اینکه این پیش بینی از مقوله آینده نگری وکار از روی نقشه وحساب است. گاهی دو موجود، هرکدام مکمل دیگری است، مثلاً وجود درخت مکمل

-------------- صفحه ۲۸

جانـداران وهمچنین وجود جانـدار، مکمـل وجود درختان است واگر هستی منحصـر به یکی از این دو بود، اثری از هیچکـدام نبود، زیرا درخت، تولید کننده «اکسـیژن ومصـرف کننده «کربن» است، در حالی که جاندار ، تولید کننده کربن و مصرف کننده اکسیژن است واگر یکی بـود ودیگری نبـود از وجود هیـچ کـدام خبری نبود. این نظـام، گواه بر وجود نقشه و تـدبیر در خلقت هر دو اسـت وهرگز نمی توان چنین نظامی را برخاسته از ماده بی عقل و شعور دانست. یادآوری دو نکته:

۱ـ در شـناخت صانع جهان، پیوسـته باید از نظام موجود، بر وجو دخدا اسـتدلال کرد. مثلاً، خود قرآن (چنانکه در بحث صـفات می آید)، گردش منظم بادها را گواه بر وجود صانع جهان گرفته است ;در حالی که گاهی دیده می شود، افراد از حادثه های اسـتثنائی، بر وجود خـدا اسـتدلال می کننـد، مثلاً اگر روزی باد از طرف غیر معمول بوزد آن را گواه بر وجود خدا می گیرند ;در صورتی که باید در هر دو شکل، بر وجود خدا استدلال کنیم، نه اینکه تنها در موارد استثنائی ;زیرا، مفاد آن، این است که نظام علمی، منتهی به اثبات صانع نمی شود وآنچه را که علم کشف کرده است نمی تواند خدا را ثابت کند وتنها پدیده هایی که علت آنها شـناخته نشده است، گواه بر وجود خدا است. یک چنین طرز تفکر بهانه ای به دست دشمن می دهد ودین را با علم، ناسازگار قلمداد می کند. ۲ـ گاهی دیـده می شود که تنها وجود حیات وپیدایش آن در ماده، نخستین، پایه اسـتدلال بر وجود خدا قرار می گیرد ;به این بیان که :زمین، جزء خورشـید بـود، چگـونه این موجـود داغ و سوزان که همه مواد حیـاتی آن کشـته شـده، دارای حیـات وزنـدگی گشت؟ درحالی که وجود حیات کنونی نیز ، می تواند ما را به سوی خدا رهبری کند

------------- صفحه ۲۹

وقرآن وجود موجودات زنـده را در زمین، نشانه وجود او گرفته است: (وَبَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٔ) (سوره بقره آیه ۱۶۴). در زمین از هر جانـداری پخش کرد. ما در این بخش به دلائل کمی اکتفاء کردیم زیرا وجود خدا، آنچنان روشن است که جز گروه کمی، همه به آن معتقدند. آنچه مهم است، مسئله تحلیل صفات خدا است که سرچشمه بسیاری از مذاهب و مکاتب کلامی است.

------------- صفحه ۳۰

۵–صفات خدا

۵–صفات خدا

یکتایی خدا در ابعاد سه گانه

از میان صـفات خداونـد، صـفت توحیـد از صـفات برجسـته اوست ;تو گویی تمام پیامبران برای تبلیغ این اصل آمـده اند واگر برای پیامبران، قانون اساسـی تصور کنیم، توحیـد نخستین اصل از اصول آن را تشـکیل می دهد واتفاقاً گروه مخالف پیامبران بیشتر با این اصل در نبرد و پیکارند. اقسام توحید ومراتب آن

توحیـد برای خود مراتبی دارد که به گونه ای فشـرده یـاد آور می شویم: ۱ـ توحیـد ذاتی: مقصود از توحیـد ذاتی این است که ذات خدا یکی است ونظیر ومانندی ندارد. ۲ـ توحید افعالی: به این معنی است که خالق جهان یکی است ومؤثر تام ومستقلی جز او نیست و تـأثیر دیگر اسـباب در پرتو فاعلیت و خالقیت اوست. ۳ـ توحیـد در عبادت: یعنی پرسـتش مخصوص اوست وجز او نباید کسـی را پرستش کرد. توحید ذاتی به این معنی که خدا نظیر ومانندی ندارد وبا توجه به این که خدا

------------- صفحه ۳۱

یـک موجود با کمال است ونقص به آن راه نـدارد، روشن وواضـح است ;زیرا فرض دو خـدا مسـتلزم این است که هرکـدام متناهی باشـد تـا یکی از دیگری متمـایز گردد، ولاـزمه متنـاهی بـودن دو خـدا این است که هر یـک از دیگری سـلب شود و سـلب یکی از دیگری، سـلب کمال از دیگری و در نتیجه ناقص بودن اوست و موجود ناقص نمی توانـد خـدا باشـد. به دیگر سـخن، فرض تعـدد، فرض متنـاهی بودن است وفرض تنـاهی، ملازم بـا نقص است ونقص بـا خـدایی سازگـار نیست از این جهت ، بایـد وجود خـدا را، نامتناهی فرض کنیم وشـیء نامتناهی قابل تکرار نیست.زیرا وجود خـدای نخست همه جا اعم از ذهن و خارج را احاطه کرده و برای خـدای دیگر امکـان وجود نیست. شایـد آیه:(قُـلْ هُوَ اللّهُ أحَـدٌ) ناظر به چنین توحیـدی باشـد. توحیـد ذاتی، معنی دیگری دارد وآن اینکه: خداوند، دارای اجزاء نیست وبسیط است، زیرا فرض جزء برای خدا مستلزم این است که خدا در تحقق خود به اجزائی که غیر از خود هسـتند، محتاج ونیازمند باشد. شـکی نیست هر مرکّبی غیر جزء خود هست ;یک دسـتگاه ماشین، یک محلول شیمیائی، غیر تک تک اجزاء آن است ;فرض ترکیب در خـدا، این است که او به تک تک اجزاء که غیر خود وی هسـتند، محتاج گردد واحتیاج بـا مقـام خـدایی سازگار نیست. مقصود از «توحیـد افعالی» این است که : خالق جهان یکی است وگواه روشن آن، وجود هماهنگی درعالم آفرینش است واینکه کوچکترین تصادمی در وضع کلی جهان نیست. این امر، نشانه این است که اراده واحدی بر این جهان حکومت می کنـد واگر این جهان زیر نظر دو اراده، اداره می شـد، واختلاف اراده، مایه اختلاف تدبیر وبه هم خوردن هماهنگی در اجزاء جهان می گشت. قرآن با تکیه بر براهین گذشته خدا را به یگانگی مطلق می خواند:

------------- صفحه ۳۲

(وَإلهُکُمْ إلهٌ واحِـدٌ لاـ إلهَ إلاّـ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ) (سوره بقره آیه ۱۶۳). خـدای شـما خـدای یگانه است، جز او خـدایی نیست و او بخشـنده ومهربان است . آنگاه قرآن در آیه بعـد هماهنگی جهان را گواه بر این مـدعا می گیرد ومی فرمایـد: (إنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ

والأرضِ واخْتِلافِ اللَّيلِ والنَّهارِ والفُلكِ الَّتی تَجْری فِی البَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمآءِ مِنْ ماء فَأحْیا بِهِ الأرضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٔ وَ تَصریفِ الرِّیاحِ والسَّحابِ المُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ والأرضِ لآیات لِقَوم یَعْقِلُونَ) (سوره بقره آیه ۱۶۴). در آفرینش آسمانها وزمین و گردش شب و روز وحرکت کشتی در دریا به سود مردم وفرود آمدن باران از آسمان که به وسیله آن زمین پس از مردنش زنده می شود وپخش موجودات زنده در زمین و گردش بادها وحرکت ابر موجود میان آسمان وزمین (در همه اینها)، گواه روشن برای افراد عاقل وخردمند است. در این آیه، سخن از نظام آفرینش است که گواه بر وحدانیّت تدبیر ویگانگی خالق جهان است. توحید در عبادت

مقصود از این اصل، این است که فقط باید خدا را پرستش کرد واز پرستش غیر او دوری جست. در اینجا باید دو مطلب روشن شود: ۱ـ چرا باید خدا را پرستش کرد؟ ۲ـ چرا باید غیر او را پرستش نکرد؟ پرستش خدا انگیزه هایی دارد، بزرگترین انگیزه آن، کمالی است که انسان در

-------------- صفحه ۳۳

خدا سراغ دارد و آگاهی از این کمال، سبب می شود که انسان خود به خود در برابر آن کانون کمال، خضوع وخشوع کند. این نوع انگیزه، مخصوص طبقه عارف وآشنایان به مقام ربوبی است ;ولی طبقات دیگر، خدا را از آن جهت پرستش می کنند که او سرچشمه نعمتها وفیض ها است ویکی از فیضهای مستمر او، وجود انسان است، پس به حکم عقل، باید در برابر مُنعِمْ خضوع نمود وسپاس او را به جا آورد ;گروه سوّمی نیز خدا را به پاداشهای بزرگ و یا ترس از کیفرهای او می پرستند. در هر حال این انگیزه ها سبب می شود که خدا را بپرستیم. اما چرا باید از پرستش غیر او امتناع ورزید؟ زیرا غیر اوکمال ندارد یا منبع فیض ونعمت نیست که ما را وادار به تواضع کند ;همچنان که کیفرها وپاداشهایی در اختیار ندارد که انگیزه پرستش گردد. زیرا غیر خدا، هرچه دارد از کانون کمال دارد وخود، کانون کمال نیست. حال باید دید، حقیقت پرستش چیست؟ گروهی در معنای پرستش ، افراط میورزند وهر نوع احترام به اولیاء الهی را در حال حیات وممات آنان پرستش آنان تصور می کنند ;از این رو، بوسیدن ضرایح مقدسه یا توسّل به ارواح پاک، در نظر آنان پرستش صاحب مرقد وروح شمرده می شود. برای آگاهی از معنای پرستش،باید توجه کنیم که پرستش آن گونه از خضوع واظهار کوچکی در مقابل کسی است که او را خدا بدانیم یا معتقد شویم که کارهای خدایی به او تفویض شده است وخدا در آن قسمت از کارها کنار رفته است ;به دیگر سخن، او را خدای بزرگ ویا خدای کوچک بدانیم. همچنان که عرب جاهلی، بتها را خدایان کوچک می دانست ومعتقد بود که قسمتی از کارهای خدا به آنها واگذار شده است. بنابر این، هرگاه در برابر موجودی خضوع کنیم در حالی که او را نه خدای بزرگ ونه خدای کوچک بیندیشیم بلکه بنده پاک وبی آلایش خدا تصور کنیم که در

-------------- صفحه ۳۴

نزد او مقامی دارد، این خضوع، هرچند هم به نهایت برسد، احترام خواهد بود نه پرستش. وما اگر نسبت به پیشوایان بزرگ ، در حال حیات وممات، احترام می کنیم، یا توجه به این که همگی بندگان مخلص خدا هستند، قطعاً عمل ما رنگ عبادت و پرستش به خود نخواهد گرفت. گواه این مطلب این که خدا به فرشتگان فرمان می دهد که آدم را سجده کنند ونهایت خضوع را در برابر او انجام دهند، اگر این خضوع، پرستش آدم بود، باید فرشتگان، مشرک وشیطان یاغی، رئیس الموحدین باشد. شناخت دیگر صفات خدا

برای خدا صفات ثبوتی وسلبی هست. مقصود از صفات ثبوتی صفات کمالی است که بر خدا ثابت می باشد ومقصود از صفات سلبی آن رشته از نقایص است که از خدا سلب می گردد. از صفات ثبوتی خدا پنج صفت را در اینجا متذکر می شویم: (۱) ـ دانا (۲) ـ توانا (۳)ـ زنده (۴) ـ بینا (۵) ـ شنوا در باره اثبات دو صفت نخست کافی است که مصنوعات او را از اتم تا کهکشان مطالعه

کنیم. علوم بشری با پی گیری ده هزار ساله خود توانسته است قسمت ناچیزی از اسرار و رازهای پیچیده جهان را به دست آورد ;در حالی که قسمت اعظم آنها در گوشه جهل انسان باقی است. مطالعه این جهان ما را به علم بی پایان وقدرت نامتناهی خدا رهنمون می گردد ومی رساند که خدا از مجموع قوانینی که بشر در علوم طبیعی کشف کرده است آگاه بوده وجهان را با قدرت خود آفریده است. واین مطالعه ما را به دو صفت

--------------- صفحه ۳۵

علم و قدرت خدا رهبری می کند. درباره صفت حیات نیاز به دلیل جداگانه نداریم زیرا وقتی ثابت شد که او دانا و توانا است طبعاً ثابت می شود که او زنده است زیرا موجود زنده جز به این دو صفت بارز به صفات دیگری نیاز ندارد. درست است که در علوم طبیعی می گویند موجود زنده موجودی است که خصیصه های : رشد، تولید مثل، پاسخ به محرک، تغذیه را دارا می باشد. حیات وزندگی به این معنا، مخصوص موجودات طبیعی است وگرنه حیات معنای وسیع وگسترده ای دارد، که ممکن است به هیچ کدام از این خصیصه ها نیازی نداشته باشد. دانشمندان علوم طبیعی چون سرو کار با موجودات طبیعی دارند ولذا حیات را در محدوده علم ودانش خود تفسیر می کنند. ولی یک فیلسوف که مسأله را از زاویه وسیع تر می نگرد برای آن معنای وسیع قائل شده واین خصائص را از ابزار ووسیله حیات در حیات موجودات طبیعی می داند نه اینکه واقعیت «حیات» مطلقاً بستگی به آنها داشته باشد. در این جا دو صفت دیگر خدا به معنای سمیع و بصیر نیز روشن می شود زیرا این دو صفت بخشی از علم خداست زیرا آگاهی خدا از مسموعات ومبصرات سبب شده است که خدا را شنوا وبینا معرفی کنیم. وگرنه «سمیع» به معنای این که از طریق ابزار ویا «بصیر» به معنی این که از طریق دستگاه خاصی ببیند ویا بشنود در اینجا مطرح نیست. بلکه حضور جهان نزد خدا از آن جمله مسموعات ومبصرات، سبب آن شده که او را با این دو صفت یاد کنیم.

--------------- صفحه ۳۶

۶-با دیگر صفات ثبوتی و سلبی خدا آشنا شویم

۶-با دیگر صفات ثبوتی و سلبی خدا آشنا شویم

با بیشتر صفات ثبوتی خدا آشنا شدیم ولی سه صفت دیگر از صفات ثبوتی او را متذکر می شویم: ۱ـ عادل ۲ـ حکیم ۳ـ غنی (بی نیاز)

عدل ودادگری یکی از صفات خدا به شمار می رود، واساس مسئله عدل الهی را موضوع توانائی خرد بر تشخیص زشت وزیبا تشکیل می دهد، از آنجا که عقل وخرد بر تشخیص این نوع از کارها توانا است، به روشنی داوری می کند که ساحت خدا از هر کار قبیح وزشت پیراسته می باشد وظلم وستم یکی از کارهای زشت، می باشد که او هرگز انجام نمی دهد. انگیزه انجام ظلم یکی از دو چیز یاد شده در زیر است: ۱ـ یا فاعل از زشتی ظلم آگاهی ندارد. ۲ـ یا نیاز به آن دارد. فرض نخست با گستردگی علم خدا صد درصد منتفی است هرگاه خرد، زشتی ظلم وستم را درک می کند خدا که پدید آرنده کلیه مغزها ودرکها است به نحو روشن از آن آگاه خواهد بود وچیزی بر خدای جهان مخفی نمی باشد.

--------------- صفحه ۳۷

فرض دوم که خدا بر ستم نیاز داشته باشد نیز منتفی است. او خالق جهان وانسان است وهر چه آفریده ها دارند از او دارند، واو دیگر چه نیازی به ظلم دارد. برخی که از توصیف خدا به عدل وداد خودداری می کنند انکار خود را چنین توجیه می نمایند: «ما حق نداریم قلمرو قدرت خدا را محدود سازیم وحق نداریم به او بگوئیم باید به عدل و داد رفتار کند نه به ظلم و ستم، بلکه هر کاری که او انجام داد همان خوب است» . در این سخن مغالطه روشنی وجود دارد: این که می گوئیم خدا دادگر است و ظلم وستم

نمی کنـد، مقصد محدود کردن قلمرو قدرت او نیست بلکه هدف این است که با توجه به علم گسترده خدا وتوانائی او بر همه چیز، و عدم نیاز وی از همه چیز، کشف می کنیم که خدا چنین کاری را انجام نمی دهد زیرا دواعی ظلم در او موجود نیست. فرق است بین این که بگوئیم خـدا نبایـد انجـام دهـد وبه اصـطلاح، حکم و فرمـانی صـادر کنیم وبین این که بـا توجه به یک رشـته مقـدمات، حکمی را استکشاف بنمائیم، مثلاً می گوییم سه زاویه مثلث با صـدو هشـتاد درجه مساوی است، نه کمتر است ونه زیادتر. هدف از این جمله حکم و فرمـان نیست زیرا واقعیـات، تـابع حکم وفرمـان ما نمی باشـد اگر زاویه های مثلث با دو زاویه قائمه مساوی نباشـد هرگز بـا حکم وفرمـان مـا این واقعیت تحقق نمی پـذیرد بلکه ما درا ین موقف از روی یک رشـته علل چنین حکمی را به دست می آوریم. در مورد خـدا نیز جریان از این قبیل است وهرگز حکم و فرمانی در کار نیست وهـدف محـدود کردن قـدرت او نمی باشد؛ زیرا شکی نیست که او قدرت و توانائی بر داد وستم، زیبا و زشت دارد بلکه هدف این است که با توجه به این که او زشت وزیبا

--------------- صفحه ۳۸

را تشـخیص می دهـد وبـا توجه به این که ظلم بر دیگران نازیبا است واز طرف دیگر نیازی به آن نـدارد، کشف می کنیم که انگیزه های ظلم در خـدا موجود نیست. قرآن در باره هـدف انبیاء اقامه عـدل را مطرح می کنـد وياد آور می شود که تمام پیامبران بر اقامه عدل در جامعه دعوت شده اند چنانکه می فرماید: (لَقَدْ أرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وأنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ المِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ...) (حدید آیه ۲۵). «مـا پیـامبران خود را با دلائل روشن برانگیختیم وهمراه آنان کتاب ومیزان (عقل که مایه سـنجش حق وباطل است) فرو فرسـتادیم تا مردم عدل وداد را به پا دارند». مقصود از صـفت دوم(حکیم) این است که کارهای او دور از لغو وعبث وبیهودگی است، زیرا موجود سـرا پـا علم و قـدرت جهت نـدارد که کـار عبث انجام دهـد وکار عبث سرچشـمه ای جز فقـدان آگاهی صـحیح نـدارد. وبه دیگر سـخن، آن کس کار لغو انجام می دهـد که از زشتی آن ناآگاه ویا بر ترک آن قادر وتوانا نباشد وهر دو عامل در خـدا منتفی است از این جهت او موجود حکیم است. مقصود از صـفت سوم(غنیّ) این است که وجود خداونـد مبـدأ ومنبع همه نوع کمـال اسـت، طبعـاً او غنی وبی نیـاز خواهـد بـود زیرا فرض ایـن است که همه کمالاـت از او سرچشـمه می گیرد. غیر از او موجـود صاحب کمالی نیست که رفع نیاز از خـدا کنـد. قرآن مجید خدا را چنین معرفی می کند: (يا أيُّهَا النّاسُ أنْتُم الفُقَراءُ إلَى اللّهِ واللّهُ هُوَ الغَنِيُّ

--------------- صفحه ۳۹

الحَمِيدُ) (فاطر/۱۵) ای مردم همگی به خـدا نیازمندیـد وخداوند بی نیاز وسـتوده است. ودر جای دیگر می فرماید: (وقالَ مُوسى إنْ تَكْفُرُوا أنْتُمْ وَ مَنْ فى الأرضِ جَميعاً فإنَّ اللّهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ)(سوره ابراهیم آیه ۸) «موسی (علیه السلام) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کفر ورزند، پس خداوند بی نیاز و سـتوده است». تا این جا به گونه ای با صفات ثبوتی خدا آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با صفات سلبی آشنا شویم. صفات سلبی خدا

مقصود از صـفات سـلبی، سلب آن رشته از نقائص است که ذات حق پیراسته تر از آن است که با آنها متصف شود. در میان صفات سلبی به دو صـفت یاد شـده در زیر توجه فرمائید: ۱ـ خـدا جسم نیست . ۲ـ خـدا مرکب نیست. دلیل هر دو سـلب، روشن است، زیرا اگر جسم باشد طبعاً نیاز به مکان خواهد داشت وشـیء محتاج نمی تواند خدا باشد. همچنین مرکب نیست زیرا مرکب به اجزاء خود نیاز دارد. واجزاء،غیر مرکب می باشـند، وموجود محتاج نمی توانـد خدا باشد. بلکه نیاز به قدرتی دارد که از او رفع نیاز نماید. وهم چنین است دیگر صفات سلبی خدا که همگی به آن خاطر ازخدا سلب می شوند که وجود آنها مایه نقص ونیاز است وخدا بالاتر از آن است که نقص ونیاز به ذات او راه یابـد. اصولاً می توان تمام صـفات ثبوتی را به یک صـفت و همه صـفات سـلبی را نیز به یک صفت بـاز گردانـد وآن این که، هر نوع کمـالی که به انـدیشه انسـان برسـد خـدا آن کمـال را داراست واگر عالم وقادر است ازاین جهت است که علم وقدرت، کمال

--------------- صفحه ۴۰

است. هم چنین هر نقصی که به اندیشه انسان برسد خدا از آن منزه وپیراسته است. واگر خدا جسم ومرکب نیست از آن جهت است که جسم بودن وترکیب مستلزم نقص است ازا ین جهت می توان گفت که خداوند یک صفت ثبوتی وآن ثبوت تمام کمالات برخدا ویک صفت سلبی وآن سلب تمام نقائص از او، بیش ندارد. رفع یک اشتباه

گاهی گفته می شود چگونه انسان، موجود محدودی است که می تواند موجود نامحدود را مانند خدا بشناسد، در حالی که نامحدود در افق موجود محدود قرار نمی گیرد. وبه تعبیر دانشمندان: به کنه ذاتش خرد برد پی *** اگر رسد خس به قعر دریا وبه قول دیگری: ای برتر از خیال وقیاس و گمان ووهم *** وز هرچه گفته اند وشنیدیم وخوانده ایم ولی پاسخ این سؤال روشن است زیرا فرق است میان شناخت مطلق وشناخت نسبی. آنچه ممکن نیست، شناخت تمام جوانب وابعاد وجود اوست ونه شناخت نسبی، موجود محدود می تواند از طریق صفات خدا به گونه ای با او آشنا شود. شناخت صفات خدا از طریق قرآن

قرآن خدا را در سوره حشر با صفات چهارده گانه ای معرفی کرده است آنجا که می فرماید: (هُوَ اللّهُ الَّذی لاإلهَ إلاّ هُوَ عالِمُ الغَیْبِ والشَّهادَةِ هُوَ الرَّحمنُ الرّحیم* هُوَ اللّهُ الّذی لاإلهَ إلاّ هُوَ المَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤمِنُ المُهَیْمِنُ العَزیزُ الجَبّارُ المُتَکَبِّرُ

--------------- صفحه ۴۱

سبْحانَ اللّهِ عَمّا یُشرِکُونَ * هُوَ اللّهُ الخالِقُ البارِیءُ المُصَوِّرُ لَهُ الأسْماءُ الحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّمواتِ والأرضِ وَ هُوَ العَزیزُ الحَکیمُ)(سوره حشر آیه ۲۲ـ ۲۴). ۱ـ اوست خدائی که جز او خدائی نیست .۲ـ او آگاه از پنهان و آشکار است. ۳ـ او رحمان ورحیم است. ۴ـ فرمانروای مطلق. ۵ـ پاک. ۶ـ بی عیب . ۷ـ ایمن بخش. ۸ـ نگهبان. ۹ـ گرانقدر. ۱۰ـ پرقدرت. ۱۱ـ بلند پایه .۱۲ـ آفریننده. ۱۳ـ تصویرگر است. ودر سوره آل عمران او را چنین معرفی می کند: (إنَّ اللّهَ لایَخْفی عَلَیْهِ شیءٌ فِی الأرضِ وَلا فِی السّماءِ) (سوره آل عمران آیه۵). برای خداوند چیزی در زمین وآسمان پنهان نمی ماند. معرفی های تورات از خدا

باید در شناخت خدا به عقل و خرد یا به کتاب آسمانی تحریف نشده اعتماد کنیم وگرنه معرفی کتابهای تحریف شده جز دوری از شناخت واقعی نتیجه دیگری ندارد اینک دو نمونه از معرفی های تورات نسبت به خدا را یاد آور می شویم. ۱ـ تورات در سفر تکوین (کتاب آفرینش) خدا را آن چنان معرفی می کند که گویا در باغهای بهشت راه می رود وآواز می خواند وجایگاه آدم را نمی داند(۱)، یک چنین معرفی از خدا کجا ومعرفی که قرآن از خداوند درباره آگاهی گسترده او می کند کجا. ۲ـ قرآن در مواردی که سخن از آفرینش آسمانها وزمین در شش روز به میان

----

۱ . تورات سفر تکوین ، فصل سوم جمله های ۹ـ۱۱.

--------------- صفحه ۴۲

می آورد بلافاصله می گوید: (...وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوب) (سوره ق آیه ۳۸) به ما خستگی دست نداد. اصرار براین مطلب در قرآن گویا ناظر بر مطلبی است که تورات در این مورد دارد که خداوند پس از آفرینش آسمانها وزمین در این مدت خسته شده وبه استراحت پرداخت(۱) این نوع معرفی ها مایه دوری طبقه روشنفکر از خدا بود.

----

۱ . تورات سفر تکوین،فصل دوم جمله۳.

--------------- صفحه ۴۳

۷–نیاز بشر به راهنمایان آسمانی

۷-نیاز بشر به راهنمایان آسمانی

« نبوّت عامّه »

بطور مسلم بشر برای هدفی آفریده شده است، هدفی که به خود انسان باز می گردد نه به خدا. وبه دیگر سخن، آفرینش انسان بی هدف نیست هرچند برای آفریدگار در این مورد هدفی که بر طرف کننده نیاز او باشد وجود ندارد ودلیل این مطلب روشن است، زیرا خدای حکیم پیراسته از آن است که کار لغو وعبث انجام دهد وانگیزه های عمل لغو در خدا موجود نیست، آن فرد کار لغو انجام می دهد که یا از زشتی آن آگاه نباشد ویا به آن نیاز داشته باشد وهر دو عامل در خدا منتفی است. از این بیان نتیجه می گیریم که برای آفرینش انسان هدفی است که بشر برای آن هدف خلق شده است واین هدف جز تکامل انسان از صورت یک ذره بی مقدار تا برسد به صورت یک انسان کامل که در علم وتوانائی مَثَل خدا و جانشین او در روی زمین گردد. بطور مسلّم بشر در رسیدن به این مرحله از تکامل به راهنمایانی نیاز دارد که او را به این مقصد رهبری کنند وگرنه خود بشر با پای خود نمی تواند به هدف برسد. اکنون برای روشن شدن این مطلب دو مثال می زنیم: ۱ـ شکی نیست که اقتصاد در زندگی انسان نقش مؤثری دارد وهمه جهان آن را به عنوان یک اصل مؤثر پذیرفته اند، ولی هنوز بشر الفبای اقتصاد را به دست

--------------- صفحه ۴۴

نیاورده ودر شیوه آن دو مکتب متضاد در برابر هم قرار دارند یکی (سوسیالیسم) از آن پس کمونیست ودیگری (کاپیتالیسم). مکتب نخست، بخش خصوصی را غیر قانونی اعلام کرده و منتظر آن است که مالکیت شخصی را نیز لغو کند ومی گوید هنوز بشر آماده پذیرش بهشت کمونیست نیست که مالکیت به صورت کلی اعم از خصوصی وشخصی لغو گردد. مکتب دیگر، مالکیت را به صورت گسترده پذیرفته و برای آن محدودیتی نه از نظر سبب نه از نظر نتیجه قائل نشده است. این مکتب هر نوع در آمد را هر چند از طریق ربا و فروختن سلاحهای مخرب وویرانگر وفحشا به رسمیت شناخته وانسان را مالک آن می داند. این نامحدودیت از ناحیه سبب، همچنین ازناحیه خود مالکیت نیز محدودیتی قائل نیست، در این مکتب یک انسان می تواند کوهی از معدن طلا را مالک گردد. ۲ـ در مسئله شناخت صفات خدا بشر به توافق جزئی نرسیده است تا آنجا که گروهی مانند مجوس به دوگانگی ومسیحیت به سه گانگی، مشرکان به صدگانگی معتقد گشته وتوحید را که صفت بارز خداست، منکر شده اند. یک چنین بشری که از الفبای امور مادی ومعنوی بی خبر است چگونه می تواند بدون آموزگاران آسمانی به سعادت ممکن برسد. درهند فقر زده، صد وپنجاه میلیون گاو زندگی می کنند ومزارع را پایمال می سازند ولی مردم هند با بدبختی دست به گریبانند واز بدی تغذیه هر روز عدّه زیادی می میرند اما جرأت این که از گوشت این گاوها استفاده کنند، ندارند. زیرا مبانی خرافی عقیدتی آنها اجازه چنین کاری را به آنان نمی دهد از این جهت خدا برای راهنمائی بشر پیامبرانی را اعزام می کند. صفات پیامبران

اکنون که بشر در یک چنین مسائل ضروری به حقیقتی نرسیده، آیا لازم نیست

--------------- صفحه ۴۵

که برای تعلیم بشر آموزگارانی، اعزام گردد. اکنون لازم است ما صفات ومشخصات آنان را به دست آوریم. اینک مشخصات آنان: ۱ـ عصمت

مقصود از عصمت این است که پیامبران باید در مقابل گناه مصون وبیمه باشند. این شرط به دو چیز بازگشت می کند: الف ـ چرا پیامبران باید معصوم ومصون باشند؟ ب ـ چه می شود که آنان دارای چنین قوه وقدرت می شوند؟ اینک هر دو جهت را بیان می کنیم: اما جهت نخست، دلیل آن این است که انبیاء برای هدایت مردم برگزیده شده اند وشرط هدایت این است که مردم به آنان اعتماد داشته باشند وواقعاً سخن آنها را سخن خدا تلقی کنند، اگر پیامبری به گفته خود عمل نکند وبه اصطلاح گناهی از او سر بزند این کار سبب می شود مردم به او اعتماد نکرده ودر ادعای او شک و تردید کنند وبگویند اگر او واقعاً خود را بر انگیخته خدا

می داند، چرا به گفته خود عمل نمی کند؟ البته این بیان بخشی از مدعای نخست را ثابت می کند وآن این که پیامبران باید مصون از گناه باشند واما بخش دیگر از ادعا وآن اینکه پیامبران باید پیراسته از اشتباه و خطا باشند، دلیل آن این است که اگر پایه گذار دین در تبلیغ احکام دچار اشتباه شود اعتماد مردم از بین می رود وسلب اعتماد، مایه از بین رفتن هدایت مردم که برای آن برانگیخته شده اند، می گردد. وهمچنین اگر در امور عادی دچار اشتباه شود، این کار سبب می شود که مردم به دیگر گفته های او هرچند مربوط به شریعت باشد از دیده شک و تردید بنگرند.

-------------- صفحه ۴۶

خلاصه برای تحقق هدفی که انبیاء برای آن برانگیخته شده اند لازم است پیامبران با نیروی عصمت ومصونیت از گناه و خطا مجهز شوند تا غرض الهی عملی گردد. اکنون لازم است در باره مطلب دوم سخن بگوییم وآن این که چه می شود که انبیاء از گناه وخطا مصونیت پیدا می کنند وعامل باز دارنده آنان در دو مرحله چیست، واین همان موضوع گفتار ما در بخش آینده است.

-------------- صفحه ۴۷

۸-عامل عصمت در پیامبران چیست؟

۸-عامل عصمت در پیامبران چیست؟

عامل باز دارنده راهنمایان آسمانی از گناه همان ایمان قوی وتقوای فوق العاده آنهاست که از علم به عواقب گناه سرچشمه می گیرد. به طور مسلم، علم صد درصد قطعی به واکنش عملی، در انسان ایجاد عصمت می کند وآنچنان تقوائی در او پدید می آورد که هرگز اندیشه گناه در مغز او خطور نمی کند، فرض کنید، به انسانی یک میلیارد دلار بدهند واز او بخواهند که دست به سیم عریان بزند، که برق کشنده در آن جریان دارد، بطور مسلم هیچ انسان عاقلی به هیچ قیمتی خود را آلوده به چنین گناهی نمی کند زیرا نتیجه این نوع گناه مرگ است واو در این نتیجه شک وتردیدی ندارد. حالا اگر یک نفر نسبت به عواقب شوم ونتایج مرگ بار گناه که دوزخ وآتش سوزان است چنین علم قطعی پیدا کند، به طور مسلّم دست به گناه نزده واین علم در او یک نوع تقوا ومصونیّتی پدید می آورد که به هیچ نحو شکست نمی خورد. در این جا ممکن است سؤال شود که گاهی برخی از آگاهی های قطعی در انسان ایجاد مصونیّت نمی کند زیرا می بینیم افرادی که می دانند الکل ضرر دارد وسیگار مضر است مع الوصف می نوشند ومی کشند پس چرا علم در این مورد عصمت ایجاد نمی کند؟

-------------- صفحه ۴۸

پاسخ این سؤال روشن است وآن این که علم در صورتی می تواند مصونیّت آفرین باشد که از مغز به قلب واز حالت علمی به صورت ایمان در آید. وتا علم رنگ ایمان به خود نگیرد مایه هدایت ورستگاری نمی گردد، از باب مثال می گوییم، همه ما می دانیم که مرده نمی تواند به انسان ضرری برساند ولی در عین حال همگی از آن می ترسیم وحاضر نیستیم یک شب با او در بستر بخوابیم. حال آنکه مرده شور نمی ترسد و واهمه ندارد. تفاوت علم ما با علم مرده شور، در این است که علم ما فقط آگاهی است وهنوز به علم خود ایمان نداریم. در حالی که مرده شور بر اثر ممارست، مؤمن است واز مرده نمی ترسد. علم این گروه که الکل می نوشند علمی است که به حالت ایمان (که بازدارندگی اثر آن است) در نیامده است. گذشته از این، این گروه یک محاسبه دیگری نیز می کنند وآن اینکه زندگی توأم با کیفیت را بر زندگی با کمیّت اما بدون کیفیّت مقدّم می دارند . ودرحقیقت زندگی نخست را بر زندگی دوّم ترجیح می دهند ومعتقدند شصت سال زندگی با عیش ونوش بهتر از هشتاد سال زندگی پیراسته از آن است. چگونه از خطا مصون می شوند؟

عامل باز دارنده پیامبران از گناه روشن شد، اکنون باید دید عامل باز دارنده آنان از خطا چیست؟ عامل باز دارنده آنان از خطا یک

عامل غیبی است که در روایات از آن به روح القدس تعبیر آورده اند. خداوند آنان را با قدرت ونیروئی مجهز کرده که نمی گذارد آنـان به خطـا واشـتباه بیفتنـد، وپیوسـته آنـان در متن واقعیات قرار می گیرنـد واین لطف الهی در حق آنان برای این است که اعتماد مردم را به خود جلب کنند، ودر نتیجه هدایت مردم که برای آن هدف برانگیخته شده اند عملی گردد.

------------- صفحه ۴۹

۲ـ دارنده معجزه

یکی از دیگر صـفات آنـان ایـن است که بایـد برای اثبـات حقـانیت خـود دلیـل وگـواهی همراه داشـته باشـند ویکی از طرق اثبـات حقـانیت، داشـتن معجزه است هرچنـد، معجزه دلیل منحصـر نیست ونبوت پیامبران را از راههای دیگر نیز می توان ثابت کرد، معنای معجزه این است که پیـامبر کـاری را صورت می دهـد که همه افراد بشـر در برابر آن عـاجز ونـاتوان گردنـد. یک چنین عمل خارق العاده نشانه آن است که آورنده آن با قدرت الهی مجهز است. زیرا اگر تنها قدرت بشری بود، جهت نداشت که همه افراد بشـر در طول زمـان از مقابله با او عاجز گردنـد. ولـذا هرکار خارق العاده که مایه عاجز شـدن همه مردم نباشـد یا محصول ریاضت است که مرتاض دیگر نیز می توانـد آن کار را انجام دهـد ویا محصول صـنعت است که دیگر افراد نیز می تواننـد با آن مقابله نماینـد. از این جهت کـار مرتاضـان هنـد به خـاطر امکان مقابله وکار پرتاب فضانورد به فضا به خاطر وجود معارضه در بلوک دیگر معجزه نیسـت بلکه علل روشن وقابل تحصـیلی دارد. در اینجا بحث دیگری پیش می آیـد وآن این که چگونه معجزه گواه بر صدق گفتار آورنده آن است؟ درست است که معجزه حاکی از مجهز شدن به قوه الهی است ولی چگونه دلیل بر راست گوئی آورنده آن است؟ پاسـخ این سؤال روشن است زیرا خـدای علاقمنـد به هـدایت بنـدگان، هرگز چنین قـدرت را به آدم دروغگـو نمی دهـد. زیرا این کـار با هدفی که خدا در آفرینش بشـر دارد سازگار نیست. وبه دیگر سـخن داشتن معجزه مایه جذب مردم است وتمام انسانها بدون اختیار به چنین فردی جـذب می شونـد. و اگرچنین قـدرت در اختیار آدم دروغگو نهاده شود قطعاً مایه گمراهی می گردد وخـدای مهربان وعلاقمند به هدایت بندگان

------------- صفحه ۵۰

چنین قدرتی را در اختیار مدعی دروغگو نمی گذارد. ۳ـ پیراستگی از عیوب و نقایص

پیامبران از هر عیب و نقص جسـمی وروحی که مایه دوری مردم از آنان می گردد باید پیراسـته باشـند. زیرا وجود چنین عیوب مایه دوری مردم از انبیاء می گردد. ودرنتیجه هدف از بعثت، که هدایت مردم است به دست نمی آید. ۴ـ زندگی عادی ومعمولی

پیامبران به حکم این که برای هـدایت مردم برانگیخته شده اند زندگی عادی ومعمولی خواهند داشت آنان بسان مردم راه می روند، کار می کنند، عقد زناشوئی می بندند وهرگز کارهای متناسب با مرتاضان وتارکان دنیا را انجام نمی دهند. ولذا باید برنامه پیامبران یک برنامه مفید وسازنده باشد وهرگز نباید مردم را به رهبانیت وترک زندگی دعوت کنند. در صدر اسـلام یکی از خرده هائی که بر پیامبر می گرفتند این بود که می گفتند: (...ما لِهذا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشی فِی الأسواقِ...) (سوره فرقان آیه۷) چرا این پیامبر غـذا می خورد ومانـنـد مـا در بـازار راه می رود آنـان که این ایراد را می کردنـد از هـدف بعثت آگاه نبودنـد که پیامبر بایـد با مردم بیامیزد و از آنان فاصله نگیرد تا بهتر بتواند در آنان نفوذ کند. ۵ـ اخلاص دردعوت

شیوه تمام پیامبران این بود که در دعوت خود خواهان اجر و پاداش نبودند

------------- صفحه ۵۱

ومنطق همگی این بود که : (وَمـا أسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أجْر إنْ أجْرِیَ إلاّ علی رَبِّ العالَمین) (سوره شـعراء آیه۱۰۹) برای کار خود اجر و پاداشـی نمی طلبم، اجر من بر عهـده خدای جهانیان است . واگر پیامبر گرامی در موردی می فرماید: (...قُلْ لا أسـئَلُکُم عَلَیْهِ أجْراً إلاّ المَوَدَّةَ فِی القُربی) (شوری آیه ۲۳) بگو من مزد و پاداشی جز دوستی خاندانم نمی خواهم . بدین جهت است که یک چنین پاداش،

پاداش صوری است نه حقیقی، زیرا نتیجه ارتباط با خاندان پیامبر به خود انسان باز می گردد، نه به خود آنها، این نوع ارتباط از قبیل ارتباط ناقص با کامل وشاگرد با استاد است که قهراً به سود طرف ناقص تمام می شود نه کامل. اکنون وقت آن رسیده است که ببینیم وسیله آگاهی پیامبران از تعالیم خود چیست؟ وتفاوت آنان با نوابغ چگونه است؟ این مطالب موضوع بحث ما است در بخش دهم.

صفحه ۵۲

۹-پیامبران و نوابغ

۹-پیامبران و نوابغ

آگاهی پیامبران ازجهان بالا به وسیله وحی الهی است. معنی وحی چیست؟ وحی این است که پیامبر بدون اینکه از عقل وخرد بهره بگیرد واندیشه ای بسازد، خود مطلب بر قلب پیامبر وارد می شود ویا فرشته ای را می بیند وسخن را از او می گیرد. پیامبران در حالی که با نیروی عقل و خرد مجهز می باشند، ولی علاوه براین دستگاه یک دستگاه دیگری در وجود آنان تعبیه شده است که به وسیله آن می توانند فرمانهای خدا را دریافت کنند وآن را در اختیار بشر بگذارند. وبه دیگر سخن پیامبران دو نوع اندیشه عرضه می کنند اندیشه ای که محصول تجربه وآزمون راهنمای عقل وخرد آنهاست. چنین اندیشه ای وحی نیست بلکه مطلبی است که محصول دستگاه فکری واستدلالی آنان، آن را ساخته است ودر مقابل آن پیامبران دریافت هایی دارند ازجهان برتر بدون اینکه عقل وخرد آنها ویا تجربه وآزمون، در پدید آمدن آنها مؤثر باشد واین گیرندگی خاصی است که فقط پیامبران با آن مجهزند. ازاین بیان روشن می شود که مقام نبوت غیر از مقام نبوغ است ونبی غیر از نابغه می باشد. اندیشه نوابغ محصول حسابگریها ومطالعات دیرینه آنهاست وچه بسا هم به واقعیاتی برسند وحقایقی را دریابند. درحالی که معارف پیامبران

-------------- صفحه ۵۳

ودریافت های آنان، محصول ارتباط آنان با جهان دیگر است وبدون کوچکترین تفکر واندیشه از جهان بالا بر قلب آنان القا می شود. اصولاً در جهان دو نوع مصلح و خیر اندیش داریم ;مصلحی که همه چیز را به خود نسبت داده و می گوید: «من چنین می گویم» ، «ومن چنین فکر می کنم» در مقابل مصلحی داریم که همه چیز را به خدا نسبت می دهد ومی گوید: «خدا چنین گفته» است بنابراین ما نباید این دو مصلح را یکی بگیریم وراه هر دو را یک راه بیندیشیم، درست است هدف یکی است وهر دو می خواهند دست بشر را بگیرند وبه قله سعادت برسانند ولی راه ووسیله دو تااست. ازآنجا که اندیشه های نابغه محصول فکر و دستگاه ادراکی او است، قهراً به حکم این که بشر محدود است، اشتباهاتی درآن رخ خواهد داد، ونمی تواند صد درصد واقع نما باشد. «بطلمیوس» دانشمند مصری نابغه عصر خود بود، در تفسیر جهان بالا ـ طرحی ریخت که پانزده قرن فکر بشر را به خود مشغول ساخت، اما پس از مدتی به وسیله چهار دانشمند فلکی اصول آن فرو ریخت. این چهار دانشمند عبارتند از:«کوپرنیک، کپلر، گالیله ونیوتن» که هر کدام با اثبات اصلی از اصول فلکی کلیه نظام فکری بطلمیوس را فرو ریختند وآن را باطل اعلام کردند. ولی گفته پیامبران محصول وحی الهی است وتمام گفته های آنان از مقام ربوبی (که خالق جهان وانسان است وبر همه چیز احاطه دارد) سرچشمه می گیرد. قطعاً از هر نوع خطا واشتباه مصون خواهد بود.اگر در کتابهای شرق شناسان در باره هوش وقدرت فکری پیامبر سخن می گویند، غالباً می خواهند ریشه را بزنند ووحی را که بر او نازل می شد واساس آئین او را تشکیل می داد، انکار کنند، و ما در عین پذیرفتن استعداد و هوش فوق العاده آنان، آئین آنان را زائیده فکر و نبوغ آنان نمی دانیم، بلکه همگی مستند به وحی الهی است.

-------------- صفحه ۵۴

بعثت پیامبران و اختیار انسان

انسان از نظر جهان بینی پیامبران، یک موجود مختار وآزاد است که می تواند راه خود را برگزیند وآنچه را که می خواهد انتخاب کند آنان به خاطر آزاد بودن انسان ، برای تربیت او اعزام شده اند واگر انسان آزاد نبود، امر و نهی وتشریع احکام وبازخواست معنی نداشت . ولی از طرف دیگر معتقدیم که همه چیز به تقدیر خدا وقضا و حکم او انجام می گیرد. اکنون سؤال می شود اگر همه چیز به تقدیر خدا وقضای اوست، دیگر اختیار چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است وآن اینکه باید دید تقدیر و قضای خدا در باره انسان چیست، در این موقع می توان نتیجه گرفت که آیا تقدیر وسرنوشت با انتخابگری وآزادی انسان منافات دارد یا نه؟ اصولاً ـ تقدیر خدا در باره هر موجود متناسب مقام وجودی او است. خدا مقدّر کرده است که هر فاعل طبیعی مانند آتش به صورت طبیعی کار انجام دهد. همچنان که مقدّر کرده هر موجود عاقل وخردمند که دارای علم وقدرت است از روی حریّت وآزادی کاری را صورت دهد. یعنی خدا خواسته است که آفتاب بدون اختیار نور افشانی کند وانسان با اختیار مبدأ کار شود ;بنابر این یک چنین قضا و قدر نه تنها مایه جبر نمی شود بلکه اختیار انسان را تثبیت وتأکید می کند. یعنی اگر خورشید از روی اختیار نور افشانی کند این بر خلاف تقدیر خداست واگر انسان از روی جبر مبدأ کاری شود این نیز بر خلاف قضای الهی است. پس در عین اعتقاد به حریت وآزادی انسان تمام کارهای وی از روی تقدیر وقضای الهی است واگر «سرنوشت» گفته می شود، مقصود سنت های الهی که یکی از آنها این است که هر فاعل مختاری مانند انسان ، با کمال اختیار کار را

صورت دهد، و به دیگر سخن، سرنوشت دو معنی دارد: ۱ـ سنتها و قوانین خلقت ۲ـ علم پیشین خدا بر اعمال انسان کیفیت بهره برداری از قوانین خلقت در اختیار انسان است و کلید آن در دست اوست. قانون خلقت است که انسان میگسار دچار بیماریهای کبدی و غیره گردد. قانون آفرینش است که ملت رفاه طلب، از قافله تمدن عقب بماند و گزینش هر یکی از دو راه در اختیار انسان است. قضاء و قدر به این معنی، با اختیار و آزادی انسان منافات ندارد. علم پیشین خدا، بر آزادی انسان در عمل، تعلق گرفته است. و چنین علمی، مؤکد اختیار می باشد زیرا علم خدا بر این تعلق گرفته است که انسان از روی اختیار فلان کار را صورت خواهد داد و چنین علمی، علت تام برای انجام کار نیست، بلکه میان علم و دانش او، و عمل انسان، اراده و اختیار او متوسط است(۱).

----

۱ . در این مورد ما در کتاب سرنوشت از دیدگاه قرآن و سنت و عقل، گسترده سخن گفته ایم.

۱۰-پیامبر گرامی ما آخرین سفیر الهی است

۱۰-پیامبر گرامی ما آخرین سفیر الهی است

بحثهای پیش ثابت کرد که برای وصول به هدف نیاز به راهنمایی الهی داریم که ما را در این مسیر هدایت کند، تاریخ نشان می دهد که خدا نیز در طول تاریخ زندگی بشر پیامبرانی را بر انگیخته که هدایت انسانها را بر عهده داشته اند. مانند: حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح ـ (علیهم السلام)ـ و... هر کدام از این پیامبران با برنامه متناسب با وضع زمان و استعداد مردم آن زمان برانگیخته شده ومشعلهای فروزانی در جامعه خود بوده اند خلاصه: هر آیینی به وسیله هر پیامبری که فرستاده شده است، آیین کامل همان عصر وزمان بوده وکوچکترین نقصی نداشته است، چیزی که هست هریک از این آیین ها نسبت به آیین بعدی کلاس پیشین بود که می تواند پایه ای برای کلاس بعدی بوده باشد وامّتها را در طول زمان از کلاسی به کلاس دیگر ببرد. دراینجا این سؤال مطرح می شود، آیینی که باید اکنون از آن پیروی نمود چیست وحجت خدا در این مورد کیست؟ مسلمانان می گویند

حضرت محمّد بن عبد اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین سفیر الهی، با برنامه کاملی برای عموم بشرها اعزام شده است وبرنامه او آن چنان کامل وجامع می باشد که با همه تمدنها سازگار بوده وبشر را در هر دوره به کمال مطلوب هدایت می کند.

-------------- صفحه ۵۷

این سفیر الهی در سال ۵۷۰ میلادی برابر با عام الفیل دیده به جهان گشوده ودر سال ۶۱۰ به پیامبری مبعوث گشته که پس از ۲۳ سال انجام وظیفه، دعوت حق را لبیک گفته است.در شب میلاد او کرامتهایی مشاهده شده که تاریخ همگی را ضبط کرده است مانند سرنگون شدن بتهای مکّه و خاموش گشتن آتش آتشکده فارس وپدید آمدن شکاف در کنگره های ایوان کسری. هدف از این کرامتها چه بود؟

این کرامتها از دو راه تفسیر می شود: ۱ـ هرگاه بت پرستان وآتش پرستان وکاخ نشینان ایوان کسری سر عقل بیایند قطعاً در این مورد، فکر خواهند کرد که چه شد آتش آتشکده با بودن مواد سوختی خاموش گشت، چرا همه چیز در مکه برجای خود ثابت ماند تنها بتها سرنگون شدند؟! چه شد که خانه گلی در کنار ایوان کسری شکاف برنداشت، ولی ایوان با آن عظمت دچار شکاف شد، اگر در باره این چراها فکر کنند اجمالاً تصدیق خواهند کرد که حکومت آتشکده ها وکاخهای ستم وبت های فاقد شعور سپری گشته وبه همین زودی پایان خواهند یافت و این کار به وسیله یک نیروی غیبی انجام خواهد گرفت. ۲ـ هرگاه پس از گذشت چهل سال مردی دعوت به یکتا پرستی کرد ومردم متوجه شدند که در شب میلاد او حادثه هایی رخ داده که با هدف ودعوت او کاملاًهماهنگ می باشد، در این صورت این کار شاهد گویایی بر صدق گفتار او خواهد شد و یک چنین کرامت کمتر از معجزه های دوران رسالت او نخواهد بود. زندگانی پیامبر

مشروح زندگانی پیامبر را باید در کتابهای تاریخ و سیره مطالعه کردو کتاب

-------------- صفحه ۵۸

«فروغ ابدیت» می تواند تا حدودی ما را با زندگانی او آشنا سازد ولی اجمالاً یاد آور می شویم: پیامبر در دوران شیر خوارگی به دست دایه ای به نام «حلیمه» سپرده شد که در هوای آزاد رشد وپرورش پیدا کند زیرا مکه بر اثر رفت و آمد زائران محل بروز وبا و طاعون بود از این جهت جدّ او «عبدالمطلب» که سرپرستی او را بر عهده داشت مصلحت دید که نوزادش در هوای آزاد پرورش پیدا کند به همین جهت پنج سال در میان قبیله بنی سعد به سرپرستی بانوی مهربانی به نام «حلیمه» به سر برد از حوادث دوران کودکی او جریانی است که مادر وی نقل می کند ومی گوید: روزی نوزاد عبدالمطلب درخواست کرد که مانند دیگر کودکان به صحرا برود من بارفتن او به صحرا موافقت کردم اما از آن می ترسیدم که مبادا آسیبی به او برسد از این جهت یک مهر یمنی بر گردن وی آویختم که نگهبان وحافظ وی باشد ناگهان با خشم کودک روبرو شدم که به من گفت مادر آرام، آرام، من حافظ ونگهبانی با خود دارم آنگاه مهر را از گردن باز کرد وبه دور افکند(۱). کودک عبد المطلب در پنج سالگی به مکه بازگشت ودر سن هشت سالگی جدّ خود را از دست داد وتحت سرپرستی عموی خود ابو طالب قرار گرفت یک بار با او در سن دوازده سالگی تا محلی به نام «بصری» رفت واز آنجا به مکّه همراه عموی خود بازگشت زیرا راهب آن منطقه او را شناخت وبه عموی او گفت در حفظ برادر زاده خود بکوش واو را به محل خود بازگردان اگر قوم یهود او را بشناسند بر قتل او تصمیم می گیرند. بار دیگر او در سن بیست و چهار سالگی کالاهای بازرگانی خدیجه را به شام برد و به مکه بازگشت، امانت داری وسوابق درخشان محمّد سبب شد که خدیجه که

----

۱ . مجلسی، بحار الانوار .

-------------- صفحه ۵۹

پانزده سال از او بزرگتر بود، درخواست ازدواج نماید وازدواج در سن بیست و پنج سالگی آن حضرت انجام گرفت واو با این بیوه زن تا سن ۵۰ سالگی به سر برد وتا او زنده بود هیچ زنی را برنگزید واگر بعدها همسران متعددی گرفت به خاطر یک رشته مصالح سیاسی بود که در تاریخ موجود است. ودر سن چهل سالگی به مقام نبوت برانگیخته شدو در ۲۷ ماه رجب فرشته ای را مشاهد کرد که لوحی بر دست دارد وبه او دستور خواندن می دهد واو در پاسخ می گوید من قادر به خواندن نیستم او سه بار این پیشنهاد را تکرار می کند وسرانجام رسول گرامی در خود احساس خواندن آیاتی می کند که در آن لوح نوشته شده بود وآنها عبارت بودند از آیات: (إقْرَأْ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ *خَلَقَ الاِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ * إقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأکْرَمُ *الَّذی علَّمَ بالقَلَمِ* عَلَّمَ الاِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ)(سوره علق آیات ۱تا ۵). بخوان به نام پروردگارت که تو را آفرید. انسان را از خون بسته پدید آورد. بخوان در حالی که پروردگار تو گرامی است. خدایی که تو را آنچه را که نمی دانستی آموخت(۱). آنگاه پیامبر از نقطه عبادت به سوی شهر (مکّه) سرازیر می شود ونخستین کسی که به او ایمان می آورد همسر او خدیجه وآنگاه علی بود واز این که خانواده او نخستین مؤمن به او می گردد، این نشانه آن است که زندگی او آن چنان آمیخته با طهارت و پاکی بود که به گفتار او مؤمن بوده است ولذا در او احتمال خلاف نمی توان داد. زیرا انسان هرچه هم بخواهد معایب خود را پنهان بدارد نمی تواند از همسر خود آن را مخفی سازد. او سه سال تبلیغ سرّی را آغاز کرد پس از سپری شدن سه سال تبلیغ عمومی را شروع نمود وپس از سیزده سال اقامت درمکّه رهسپار مدینه شد که تا به کمک مردم

---

۱ . مجمع البیان، ج۵،ص۴۸۷.

مدینه ومهاجران مکّه موفق شود اسلام را در جهان منتشر سازد. وی ده سال د رمدینه زیست وپس از مجاهدتها در بیست وهشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت به درود زندگی گفت. او در مدت اقامت خود، بیست و هشت بار، شخصاً در جهاد با مشرکان شرکت کرد، و ۵۵ گردان به فرماندهی برخی از یاران خود، برای جهاد، اعزام نمود. و در سال هشتم هجرت نامه هایی برای سران جهان آن روز نوشت و آنها را به آئین خود دعوت نمود و از این طریق ثابت کرد که آیین او کاملاً ـ جهانی است. اکنون وقت آن است که دلائل نبوت او را از نزدیک مطالعه و بررسی کنیم این است موضوع گفتار در بحث آینده.

۱۱– دلایل نبوّت پیامبر خاتم

۱۱– دلایل نبوّت پیامبر خاتم

نبوت پیامبر گرامی را از طرق مختلف می توان ثابت کرد ومجموع این طرق را می شود در سه اصل خلاصه نمود: ۱ـ اثبات نبوّت از طریق معجزه هایی که در اختیار داشت. ۲ـ تنصیص پیامبر پیشین بر نبوّت پیامبر اسلام. ۳ـ جمع قرائن وشواهد. این تنها پیامبر اسلام نیست که می توان نبوّت او را از طریق این سه اصل ثابت نمود بلکه نبوّت تمام پیامبران را می توان به وسیله یکی از این سه اصل ثابت نمود.اینک ما هر سه اصل را در باره پیامبر اسلام پیگیری می کنیم. ۱ـ بررسی معجزات پیامبر گرامی اسلام

پیامبر گرامی مانند دیگر پیامبران دارای معجزاتی بوده است، ولی یگانه معجزه جاودانه او که در همه اعصار می درخشد، قرآن او می باشد درست است که کلیه معجزات پیامبر در کتابهای تاریخ وسیره وارد شدهاست ولی استدلال به آنها در صورتی ممکن است که همگی به صورت متواتر به ما رسیده باشد. مقصود از خبر متواتر این است که راویان خبر در هر عصر وزمانی به اندازه ای

باشند که احتمال اجتماع بر دروغ به صورت امر محال در آید. وثبوت یک چنین نقل متواتر در معجزات پیامبر نیاز به تحقیق و بررسی دارد واکنون برای ما ممکن نیست زیرا باید با مراجعه به کتابهای سیره وتاریخ، معجزات پیامبر را استخراج کنیم وراویان آنها را در هر عصری در نظر بگیریم آنگاه ثابت کنیم که راویان آنها در هر طبقه واجد شرط تواتر بوده اند واین یک کار تحقیقی است که در این زمان کم که ما داریم انجام نمی گیرد.با توجه به مجموع روایاتی که در انواع معجزات او وارد شده است می توان گفت که او قطعاً دارای معجزه بوده ومعجزه داشتن او اجمالاً ـ متواتر است. اینک بحث خود را در باره معجزه جاودان او که قرآن است متمرکز می کنیم، معجزه ای که برای او غروب وفنایی نیست تا روز رستاخیز باقی و پایدار می باشد. جهات هشتگانه اعجاز قرآن قرآن از جهات مختلفی معجزه است وهریک از این جهات حاکی از آن است که قرآن ساخته و پرداخته فکر انسان نیست بلکه یک نیروی غیبی پشت این قرآن وجود دارد که آن را بر قلب بشری فرود آورده است این جهات هشتگانه عبارتند از: ۱ـ اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت. ۲ـ اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی. ۳ـ اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری. ۴ـ اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی. ۵ـ اعجاز قرآن از نظر معارف الهی. ۶ـ اعجاز قرآن از نظر اصول اخلاقی. ۷ـ اعجاز قرآن از نظر عدم تناقض در محتوی. ۸ـ اعجاز قرآن از نظر بیان قصص وتاریخ پیامبران. اینک همه این جهات هشتگانه به گونه فشرده بیان می شود.

-------------- صفحه ۶۳

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

قرآن از نظر شیرینی بیان وعالی بودن محتوا به پایه ای است که همه افراد بشر را به شگفت واداشته، وتاکنون احدی به فکر مبارزه با آن در این قسمت نیفتاده است زیرا هرچه در این قسمت به پیش رفته و در صدد مقابله برآمده است ضعف و ناتوانی دیگران روشن شده است. اصولاً معجزه را متخصصان فن مربوط به آن درک می کنند ولذا هنگامی که حضرت موسی، عصای خود را انداخت و جادوی جادوگران را نابود ساخت نخستین کسانی که به او ایمان آوردند خود ساحران دربار فرعون بودند زیرا آنان با تخصصی که در فن سحر داشتند فهمیدند که کار موسی کار سحر وجادو نیست وسحر وجادو پایین تر از آن است که دارای چنین قدرت شگرفی گردد. استادان فن سخن همان عربهای عصر رسالت بودند که با قریحه خدادادی آگاه شدند که سخن پیامبر از سنخ کلام بشر نیست ولذا هنگامی که ولید بن مغیره از رسول گرامی درخواست کرد که بخشی از قرآن خود را بخواند وپیامبر از سوره «فصلت» آیاتی را بر او خواند وقتی به این آیه رسید، (...فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عاد وَ ثَمودَ) (سوره فصلت آیه ۱۳). ناگهان موهای او بر بدنش راست شد وبرخاست به درون خانه خود رفت وقتی قریش از انزوای او پرسیدند وی در پاسخ گفت از محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) سخنی شنیدم که شبیه کلام انس و جن نیست. سخنان او ریشه های عمیقی در قلوب دارد وثمره های شیرینی از شاخسار آن آویزان است از سخن برتر است وبرتر از آن سخنی نیست(۱). امروز جهان غرب با انواع وسائل به جنگ اسلام برخاسته ودر صدد مقابله با

----

۱ . بحار الأنوار ج۱۵ص۳۹۲.

-------------- صفحه ۶۴

آن می باشد وبرای نیل به این هدف شیطانی از هر طریقی وارد شده است مانند ساختن دانشگاهها، درمانگاهها وبیمارستانها واعزام پدران روحانی! به کشورهای اسلامی... ولی هرگز به فکر نیفتاده که از طریق مبارزه با قرآن وارد میدان شود وقرآنی بسازد کههمه کیان مسلمانان راز بین ببرد. زیرا می داند که در این مبارزه جز شکست نتیجه دیگری عاید او نخواهد شد واین مطلب در صورتی روشن تر می گردد که بدانیم که قرآن در مبارزه به یک سوره نیز اکتفا کرده وآوردن سوره کوتاهی مانند سوره های قرآن را کافی در عقب نشینی دانسته است(۱). در طول تاریخ گروهی به فکر مبارزه با قرآن افتاده و جمله هایی را سرهم کرده و خواسته اند

آیاتی مانند آیات قرآن بسازند ولی با ملاحظه کوتاه، مصنوعی بودن مبارزه روشن می باشد وهرگز نه از نظر زیبایی ونه از نظر محتوی به پایه قرآن نمی رسند. اکنون وقت آن رسیده است که اعجاز قرآن را از زاویه دیگر یعنی خبرهای غیبی تعقیب کنیم. واین موضوع گفتار ما است در بحث آینده.

----

۱ . سوره بقره آیه ۲۳.

-------------- صفحه ۶۵

۱۲ـ قرآن وخبرهای غیبی

۱۲ـ قرآن وخبرهای غیبی

دریچه دوم برای اعجاز قرآن، بررسی خبرهای غیبی آن است. در قرآن مجید، قریب به (۳۰) گزارش غیبی وارد شده است که غالب آنها محقق شده اند، ولی باید توجه نمود که فرق است میان پیش بینی یک مقام نظامی ویا یک سیاستمدار، وگزارشهای غیبی قرآن. یک فرد نظامی با مطالعه در باره استعداد و تجهیزات طرفین، ودیگر شرایط رزمی، از پیروزی گروهی بر گروه دیگر خبر می دهد. ویا یک دیپلمات بامطالعه شرایط یک کشور، از حوادثی که اوضاع کشور آبستن آن است گزارش می کند. یک چنین پیش بینی ها بر فرض صحت واستواری دلیل بر وابستگی به مقام وحی نیست زیرا، این قراین و امارات است که در کنار هم چیده می شوند واز آن یک سلسله نتایج گرفته می شود. ولی خبرهای غیبی قرآن، درست بر خلاف این نظام بوده است. آن از یک سلسله حوادث گزارش می دهد که هرگز کوچکترین نشانه هایی بر چنین حوادثی نداشته است وچه بسا قراینی بر خلاف آن حادثه گواهی می داد اینک ما نمونه هایی از گزارشهای غیبی قرآن را می آوریم که همگی مصداق روشن این نوع از گزارشهای غیبی است: الف) روم مغلوب پیروز می گردد:

در سال هفتم بعثت، خبر پیروزی سپاه ایرانیان که به نوعی مشرک

-------------- صفحه ۶۶

وبیشمارپرست بودند بر سپاه رومیان که به نوعی خدا پرست بودند، به مکّه رسید. وصول این خبر، گروهی ازمشرکان را خوشحال کرد وهمگی، آن را به فال نیک گرفتند وگفتند: همان طور که سپاه بت پرست ایران، بر سپاه خدا پرست روم پیروز شد ما نیز بت پرستان مکه، بر محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) ویاران او که خدا پرست هستند پیروز خواهیم شد. یک چنین تفأل، مایه غمگینی وتأثر یاران پیامبر شد. در این موقع وحی الهی فرود آمد وگزارش داد که چیزی نمی گذرد که سپاه مغلوب روم پیروز می شود، وسپاه غالب ایران مغلوب می گردد. ومدتی که برای این پیروزی مجدد در وحی الهی معین شده بود بین ۳ الی ۹ سال بود. آنجا که فرمود: (غُلِبَتِ الرُّومُ فی أدْنَیَ الأرضِ وهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ *فی بِضْعِ سِنینَ...) (سوره روم آیه های ۲و۳). «سپاه روم در سرزمین پستی مغلوب گشت وآنان در مدت کمی پس از مغلوبیت پیروز می شوند» . قرآن این خبر را در موقعی داد که کوچکترین گواهی در خارج بر غلبه مجدد رومیان در کار نبود. پیامبر در مکه بود وبه حسب ظاهر نه از آرایش نظامی طرفین آگاهی داشت ونه از پایه تسلیحات وتدارکات آنان و در حالی که ازمحل وقوع حادثه فرسنگها دور بود ودر کمال انقطاع به سر می برد، ویک چنین خبر غیبی آن هم به صورت قاطع، مدرکی جز وحی الهی نمی تواند داشته باشد. ب): سپاه قریش شکست می خورد

در سال دوّم هجرت دو سپاه شرک وتوحید در سرزمین بدر روبروی هم قرار گرفتند. و همه قراین ظاهری نشان می داد که سپاه قریش که تا دندان مسلح شده

-------------- صفحه ۶۷

بودنـد واز نظر تعـداد ونوع سـلاح قوی تر ونیرومنـد تر، بر سـپاه اسـلام پیروز خواهند شد. در چنین موقع بود که پیامبر از زبان وحی فرمـود: (سَيُهْزَمُ الجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ) (سوره قمر آیه ۴۵). این گروه شـکست می خورنـد وپا به فرار می گذارنـد. واتفاقاً روز بـدر طولی نکشید که سپاه اسلام با کشتن (۷۰) نفر واسیر گرفتن (۷۰) نفر دیگر بر سپاه دشمن پیروز شد. ج): ابولهب کافر می میرد رسـول گرامی مطـابق گزارش وحی خـبر می دهـد که عموی من ابولهب کـافر از دنیـا می رود. ووارد آتش می شود. نه خود او ونه همسـر او هیـچ گاه به من ایمان نمی آورنـد. ودر این مورد می فرماید: (سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَب *وَامْرَأَتُهُ حَمّالَةَ الحَطَبِ) (سوره تبت آیه هـای ۲و۳). بـه ایـن زودی وارد آتش می شـود وهمسـر او فرد هیزم کش اسـت (کنـایه از این که سـخن چین می باشـد). اتفـاقاً ابولهب در سـال دوم هجری پس از آگـاهی از پیروزی مسـلمانان در جنـگ بر اثر آتش غم و غضب در گـذشت. اینهـا نمونه هایی است ازخبرهای غیبی قرآن که می توان در این مورد یادآور شد.

------------- صفحه ۶۸

۱۳– اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری

۱۳– اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری

دریچه سوم برای درک اعجـاز قرآن بررسـی قوانین آن است. در این بررسـی بایـد قوانین اسـلام را در مسائـل اجتمـاعی واقتصـادی وسیاسـی در نظر گرفت و یـک فرد درس نخوانـده قوانینی را آورده، که آنچنـان بـا آفرینش انسـان ومصالـح او تطبیق می کنـد که درهیچ عصـر وزمانی مورد نقد وانتقاد قرار نگرفته است او نظام رباخواری را که یک نظام ظالمانه است تحریم کرده وعصـر حاضـر مفاسـد آن را با چشم خود می بیند که چگونه گروهی با اندوخته خود بر هستی گروهی دیگر چوب تاراج می زنند وفرد بدهکار را وادار می سازنـد که بایـد بهره پول را بپردازد خواه سود کنـد وخواه ضـرر، خواه کـار کنـد وخواه کـار نکنـد وازاین طریق گروهی، راحت طلب و رفاه خواه، غرق عیش ونوش خواهنـد بود وگروهی دیگر از بگاه تا پگاه باید بدوند وتازه مالك زندگی خود نشوند. او اگر شـراب وقمار را حرام کرده وازنجاسات وپلیـدیها جلوگیری نموده است پیوسته مصـلحت جامعه در آن بوده است وهم چنین است دیگر قوانین آن، این بیان میرساند که پیامبر، این قوانین را که با همه تمدنهای انسانی سازگار است ازمقامی دیگر گرفته اسـت وگرنه نمی توانست دارای چنین اتقان و استحکامی باشد. امروز هیئت وزیران پس از مطالعات زیاد، طرحی را به مجلس پیشنهاد می کند و طرح در کمسیون ویژه آن طرح مورد بررسـی قرار می گیرد وحك واصلاح می شود آنگاه در خود مجلس پس از سخنرانی موافق ومخالف قانون از نظر دقت به حدّ کمال می رسد

------------- صفحه ۶۹

وتثبیت می گردد ولی چیزی نمی گـذرد که نقص قانون وعدم کارایی آن روشن وواضح می گردد آنگاه متمم ها بر آن می افزایند تا نقص قانون را برطرف کننـد باز سـرانجام عدم کفایت آن روشن می گردد وبا یک قیام و قعود لغو می شود. با در نظر گرفتن این وضع قوانین استوار قرآن گواه بر ارتباط پیامبر بر عالم غیب نیست؟! ۴ـ اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی

شکی نیست که قرآن، کتـاب علوم طبیعی نیست وهرگز این برنـامه الهی برای تعلیم قوانین شـیمی وفیزیـک ویا تعلیم معماری وغیره ارسـال نشـده است ولی در عین حـال در مواردی که می خواهـد مـا را به معارف و بالأخص به وجودو وحـدانیّت ودیگر صـفات او وعلوم رهنمون شود از یک رشـته مسائل مربوط به آفرینش سـخن می گوید که همگی امروز مورد قبول کاشفان علوم و پی افکنان معارف جدید می باشد. مثلًا آنجا که قرآن در باره زوج بودن هر پدیده طبیعی سـخن می گوید ومی فرماید: (وَمِنْ كُلِّ شَيْء خَلَقْنا زَوجَيْنِ اثْنَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَّكَرونَ) از هر چیزی جفت آفریدیم تا شما یاد آور شوید (سوره ذاریات آیه ۴۹) می توان بعد آگاهی قرآن را از جهـان طبیعت به دست آورد. آنجا که قرآن می فرمایـد: (خَلَقَ السَّمواتِ بِغَيْرِ عَمَد تَرَونَها...) (سوره لقمان آیه ۱۰). ما آسمانها را

بدون ستونی که ببینید بر افراشتیم . می توان عمق نظر قرآن را در باره خلقت واجرام سماوی ومعلّق بودن آنها در آسمان به دست آورد. باز یاد آور می شویم قرآن هرگز در صدد تعلیم علوم طبیعی نیست بلکه او با

-------------- صفحه ۷۰

طرح مسائل مربوط به آفرینش می خواهد ما را به خدای قادر وتوانا و بی نظیر ویکتا راهنمایی کند ودر این موقع پرده از یک رشته قوانینی بر می دارد که بشر معاصر بعد از چهارده قرن بر آنها دست یافته و از طریق تلسکوپهای قوی ونیرومند ازآنها آگاه شده است. یک چنین آگاهی از یک فرد اُمّی در آن عصر جاهلی نشانه ارتباط او با جهان غیب است. ۵ـ اعجاز قرآن از نظر معارف الهی مقصود از معارف الهی یک رشته بحثهایی است که قرآن در باره خدا و صفات او وجهان برزخ وسرای دیگر ودر باره صفات پیامبران انجام میدهد وآن چنان این بحثها را عمیق ودقیق مطرح می کند که فلاسفه جهان به زحمت آنها را درک می کنند. شما مسئله توحید قرآن را در ابعاد مختلف با تثلیث مسیحیان بسنجید تثلیثی که هنوز بر خود آنان نیز مفهوم نیست زیرا از یک طرف خود را موحد و یکتا پرست و از طرفی سه گانه پرست می نامند ولی مدعی هستند که یکتایی او با سه گانگی او سازگار است واو در عین یکی سه تا است، ودر عین سه تا یکی است. بالأخره این معارف مسیحی نه تنها بر توده مردم مفهوم نیست بر دانشمندان آنان نیز مبهم و مجهول است. چگونه می توان گفت که یک شیء در آن واحد هم واحد است وهم کثیر، هم یکی است وهم سه تا، شما در مقابل این تفکر آیات وحدانیّت قرآن را مطرح کنید آنجا که می گوید: (لاإلهَ إلاّ هُوَ) یا (قُلْ هُو اللّهُ أحَدٌ) مسیحیان می گویند واقعیت خدا یک واقعیتی است که از خدای پدر وخدای پسر وخدای روح القدس تشکیل یافته است. شما این عقیده را در کنار تعالیم قرآن

-------------- صفحه ۷۱

بگذارید که یک فرد امیّ می گوید: (لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ *وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْؤاً أحَدُ) چگونه می توان برای خدا فرزندی تصوّر کرد در حالی که حقیقت فرزند این است که جزئی از پدر وارد رحم مادر گردد وبا جزئی از وجود او ترکیب شود آنگاه فرزندی به وجود آید. آیا بر خدای بزرگ چنین اندیشه رواست؟ که جزئی از خود را جدا سازد ودر رحم مریم قرار دهد شما این عقیده را با آیات قرآن در این زمینه مقایسه کنید آنجا که می فرماید: (... مااتَّخذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً): برای خود همسری وفرزندی برنگزیده است (سوره جن آیه ۳).

-------------- صفحه ۷۲

۱۴- اعجاز قرآن

۱۴- اعجاز قرآن

از نظر اصول اخلاقی

یکی از جهات اعجاز قرآن قوانین اخلاقی آن است. قوانین اخلاقی باید به گونه ای باشد که انسان را به سعادت وخوشبختی در دو جهان رهنمون باشد وبه دیگر سخن فضایل اخلاقی و سجایای انسانی را در او زنده کند. وسرانجام به صورت «انسان کامل» در آورد. «انسان کامل» کسی است که در آن جهات مادّی ومعنوی هر دو رشد کرده ودوشادوش یکدیگر پیش روند. اکنون برگردیم به اخلاق کلیسا ودر مقابل آن اخلاق یونانی را بررسی کنیم وهر دو اخلاق در زمان پیامبر رواج کاملی داشتند اخلاق کلیسا به جنبه های مادّی توجه نکرده وانسان را به گوشه گیری، ترک دنیاوزندگی در دیرها وغارها دعوت می کرد، وازدواج را نکوهش نموده وتجرد را پسندیده می خواند یک چنین اخلاق جز نادیده گرفتن جنبه های طبیعی وجود انسان نتیجه ای ندارد وسرانجام یکی از دو بال انسان را قطع کرده وسنگینی را بر یک بال می افکند. در برابر آن اخلاق یونانی انسان را به زندگی مادی هرچه تمامتر وانجام

وظایف اخلاقی برای کسب مقام و مال دعوت می کندو اگر هم انسان باید کار نیک انجام دهد به خاطر این است که از این رهگذر سودی عاید او گردد واین همان اخلاق مادی یونانی است که درجهان غرب نیز رواج دارد واز این جهت هر دو اخلاق

--------------- صفحه ۷۳

نمی تواند به انسان آنچه را که برای آن آفریده شده است، ببخشد. ولی اخلاق اسلامی در عین دعوت به بهره گیری از طیّبات، جنبه های معنوی را فراموش نکرده وانسان را در محدوده ای میان آن دو پرورش می دهد. انسان در اخلاق اسلامی نه تنها برای امور مادّی آفریده شده که جز لذّت چیزی را فکر نکند ونه برای معنویّت محض که از امور دنیوی دست بشوید، بلکه باید از هر دو به نحو متناسب بهره بگیرد از این جهت در عین نهی از زاویه نشینی وترک دنیا و دیر گزینی، او را به تلاش و کار دعوت کرده واز طرف دیگر او را به کارهای نیک، آن هم برای خدا نه برای جلب منافع مادی، فرا خوانده است وشعار مسلمان این است که: (رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً): پروردگارا ما را در این جهان ودر سرای دیگر نیکی عطا فرما. ۷ـ عدم تناقض در محتوای قرآن

انسان یک موجود تکامل پذیر است که به تدریج از مرحله نقص به مرحله کمال می رسد ولذا هر روز فکر جدیدی وطرح نوی به ذهن او می رسد وهر کاری را که صورت می دهد فردای آن روز نقص آن بر او روشن شده وخلاف آن را بر می گزیند. هیچ متفکری درجهان پیدا نمی شود که در آراء ونظریات دوران جوانی خود تجدید نظر نکند وخلاف آن را نگوید واین همان نشانه تکامل پذیری انسان است. پیامبر اسلام در مدت ۲۳ سال قرآن را در شرایط بسیار گوناگون به مردم بازگو نموده و آنچه را که در روزهای نخست می گفت همان رانیز در روزهای پسین گفته است یک انسان اگر در شرایط یکنواخت آن هم در مدّت کوتاه کتابی راتنظیم کند شاید بتواند از تناقض گویی خودداری نماید ولی پیامبر در یک زمان بس ممتد با

--------------- صفحه ۷۴

شرایط گوناگون که در مکّه ومدینه داشت در میان غزوه ها وجنگها در کنار ده ها وظایف،کتابی را به سوی مردم آورد که در مجموع محتوای آن کوچکترین تناقض نیست. اهمیّت این مطلب موقعی روشن می گردد که بدانیم قرآن در موضوعات بسیار گوناگون که شماره آن از (۵۰۰) تجاوز می کند بحث وگفتگو می کند وهرگز دچار تناقض نمی گردد واین نشانه این است که آورنده آن از مقام ربوبی کمک گرفته و به وسیله نیروی قدرتمندی از لغزش محفوظ مانده است. وقرآن مجید به این نوع اعجاز اشاره می کند ومی فرماید: (قُلْ وَلَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فیهِ اختِلافاً کَثیراً) بگو اگر قرآن ازجانب غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می یافتید (سوره نساء آیه ۸۲). ۸ـ اعجاز قرآن ازنظر قصص اقوام پیشین

قرآن کتاب تاریخ نیست، اما سرگذشت اقوام گذشته را به عنوان عبرت یاد آور می شود ولی در این میان وقتی به شرح زندگی پیامبرانی مانند آدم ونوح وابراهیم ولوط وداود وسلیمان می رسد آن چنان سرگذشت آنان را تشریح می کند که اصول علمی وواقعیت تاریخی ایجاب می کند که آنان نیز آن چنان باشند، در حالی که تورات که بازگو کننده زندگانی این گروه می باشد آن چنان نسبتهای ناروا به رجال وحی می دهد که انسان از شنیدن آن مشمئز می گردد. آیا صحیح است که پیامبری مانند لوط دوبار مست شود وهر بار با یکی از دخترانش آمیزش کند ومبدأ نسل انسان کنونی گردد؟!!(۱)

----

۱ . تورات سفر تکوین فصل نوزدهم جمله های ۳۲ـ۳۷.

--------------- صفحه ۷۵

آیا صحیح است که سلیمان را به بت پرستی دعوت کند؟!! (۱) آیا صحیح است که مسیح هشت خُم آب رااز طریق اعجاز تبدیل به شراب کند؟!! (۲) به طور مسلّم نه، ولی تورات کنونی این نوع نسبتها را به پیامبران می دهد وآنان را بدتر ازاین هم توصیف می

کنـد! ازاین مقایسه به دست می آوریم که تورات کنونی مورد دسـتبرد واقع شده واز حالت نخستین بیرون آمده است همچنان نتیجه می گیریـم که قرآن از طریـق کتب پیشـین تـدوین نگشـته و رسـول گرامی از این کتابهـا اسـتفاده نکرده است وجز وحی الهی برای داستانها منبعی نیست.

----

۱ . کتاب اول پادشاهان فصل یکم. ۲ . انجیل متی فصل ۱۷ وبه انجیل یوحنا فصل دوم نیز مراجعه شود و درحالی که در انجیل متی فصل یازدهم بر تحریم شراب تصریح شده است.

-------------- صفحه ۷۶

۱۵ – با دیگر دلایل نبوت پیامبر اسلام آشنا شویم

۱۵ - با دیگر دلایل نبوت پیامبر اسلام آشنا شویم

یـاد آور شـدیم برای شـناختن پیامبر واقعی از مـدعی دروغگو سه راه در اختیار داریم راه نخست این بود که معجزات پیامبر را نشانه حقانیّت او بـدانیم واین راه در باره نبوّت پیامبر اسـلام پیموده شـد. راه دوّم این است که پیامبر پیشـین بر نبوّت پیامبر بعـدی تصـریح کند. راه سوم جمع قراین وشواهد که نبوّت او را قطعی و روشن سازد. اینك توضـیح دو راه دیگر: ۲ـ تنصیص پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر بعدی

به طور مسلّم هرگاه نبیّ سابق بر نبوّت شـخص بعـدی تنصـیص کنـد واو را شـخصاً ویا از طریق امارات وشواهد که فقط بر یك نفر منطبق است، معیّن کنـد طبعاً نبوّت او ثـابت می گردد واین مسأله در مورد پیـامبر گرامی در صورتی روشن می شود که گواهیهای تورات و انجیل را بر نبوت پیامبر عربی از نسل هاشم فرزند عبد اللّه را مورد بررسی قرار دهیم واین شواهد به اندازه ای است که می توان پیرامون آن کتابی نوشت و دانشمندان ما در این باره کتابهایی نوشته اند که می توان از دو کتاب جامع نام برد:

-------------- صفحه ۷۷

۱ـ «أنیس الأعلام» نگارش فخر اسـلام. ۲ـ «إظهـار الحق» نوشـته یکی از دانشـمندان هنـد. در این دو کتـاب مجموع اشـارات تورات وانجیل در باره پیامبر گرد آمده ومراجعه به آنها مرد منصف را به حقانیّت وراسـتگویی پیامبر گرامی معتقد می سازد ما از میان تمام این اشارات یك بشارت از انجیل یوحنا را متذکر می شویم که حضرت مسیح به صورت روشن از آمدن نبیّی به نام «احمد» گزارش می دهـد. مطـالعه فصـل هـای چهـاردهم وپانزدهم وشانزدهم از این انجیل می رسانـد که حضـرت مسیح می گویـد:«من می روم و فارقلیط را برای شـما می فرستم وتا من نروم او نخواهد آمد» . مفسران انجیل برای پرهیز از نفوذ اسلام در میان مسیحیان این کلمه را به روح القدس تفسیر کردهاند در صورتی که آمدن روح القدس هیچگاه مشـروط به رفتن پیامبر قبلی نیست. بلکه این پیامبر جدید است که آمدن آن مشـروط به رفتن پیامبر قبلی است. از این جهت باید گفت که مقصود از آن در زبان سریانی همان احمد به معنی ستوده است که بسیاری از لغت شـناسان آن را تأییـد می کنند. بطور مسـلّم حضـرت مسـیح لفظ «احمد» را به زبان آورده است ولی مترجمان انجیل اسم او را که به معنی سـتوده است به «فارقلیط» آن هم به معنی سـتوده است ترجمه کرده وازا ین طریق اشـتباهی رخ داده است. فخر اسـلام در مقدمه کتاب خود می نویسد من به درجه کشیشـی رسـیده بودم ودر نزد اسـتادم که اسقف عالی مقام بود محبوبیت فوق العاده داشـتم روزی استاد به درس نرفت ومرا مأمور کرد به مدرسه بروم وشاگردان را از بیماری استاد آگاه سازم، من ا نجام وظیفه کردم و به محضـر اسـتاد برگشـتم او پرسـید شاگردانم مشغول چه بحثی بودند گفتم در باره «فارقلیط» بحث می کردند وآن را به «روح القدس» تفسیر می کردند او برگشت به من گفت: از معنی این کلمه جز استادان محقق مسیحی

-------------- صفحه ۷۸

آگاهی ندارند واین به معنی «احمد» پیامبر مسلمانان است، سپس دستور داد انجیلی را که در محفظه خاصی نگهداری می شد آوردند واین انجیل قبل از اسلام نوشته شده بود. ودر آنجا به جای کلمه «فارقلیط» لفظ «احمد» نوشته است (۱). ۳ـ جمع قراین و شواهد

امروز در دادگستری برا ی شناختن مجرم از طریق جمع قراین وشواهد استفاده کرده وبا تراکم نشانه ها مجرم رامعیّن می کنند. ما امروز از این راه می توانیم بسیاری از حقایق را کشف کنیم واختصاصی به مسائل قضایی ندارد. اوّل کسی که از این راه استفاده کرد قیصر روم بود. زیرا پس از آن که نامه رسول گرامی به دست او رسید. فوراً دستور داد گروهی را که این پیامبر را خوب می شناسند به دربار بیاورند. اتفاقاً در آن روزها ابوسفیان با گروهی برای امور بازرگانی وارد شام شدند ازاین جهت فوراً به دربار جلب شدند و قیصر به وسیله مترجم پرسشهایی از او کرد واو پاسخ هایی داد که در زیر مشاهده می کنید: قیصر: آیا در نیاکان نزدیک این مدعی نبوّت، فردی بود که ادعای نبوّت کرده باشد؟ ابوسفیان: خیر. قیصر: آیا یکی از نیاکان نزدیک او سلطنت داشت یا نه؟ ابوسفیان: خیر. قیصر: آیا این مرد قبل از ادعای نبوّت در میان مردم به امانت وراستگویی معروف بود یا نه؟ ابوسفیان:او چهل سال قبل از نبوّت در میان ما به امانت و پاکدامنی زیسته

---

۱ . أنیس الأعلام ج۱ص۴.

است. قیصر: چه گروهی از مردم به او گرویده اند؟ ابوسفیان: غالباًجوانان دور او را گرفته اند. قیصر: او در جنگ با مخالفان خود پیوسته غالب است یا مغلوب؟ ابوسفیان: او گاهی غالب وگاهی مغلوب می باشد. قیصر: آیا از گروندگان به وی تاکنون کسی از آیین او برگشته است یا خیر؟ ابوسفیان:خیر. آنگاه قیصر رو به ابوسفیان کرد و گفت اگر این پاسخهایی که تو در برابر پرسشهای من دادی صحیح و راست باشد نویسنده نامه که مرا به آیین خود دعوت کرده است پیامبر خدا است زیرا تمام آنچه که گفتی نشانه نبوّت او است. من نخست فکر کردم که او نبوّت را به تقلید از یکی از نیاکان خود عنوان کرده ویا برای جبران سلطنت از دست رفته بدان پناه برده است وچون شما هر دو را نفی کردید روشن شد که در ادعای نبوّت چنین انگیزه هایی در کار نبوده است. ازا ین که گفتی او قبل از نبوّت به درستی و راستگویی معروف بود این گواه بر این است که این مرد در ادّعای نبوّت راستگو است زیرا مردی که چهل سال به مردم راست بگوید ممکن نیست یک مرتبه منقلب گردد و به خدا دروغ ببندد. از این که گفتی دور او را جوانان گرفته اند این نیز نشانه نبوّت او است زیرا دور مردان خدا را همان جوانان می گیرند. در پاسخ سؤال من گفتی که او در جنگ گاهی غالب وگاهی مغلوب است وهمچنین گفتی که احدی از یاران او از آیین وی دست بر نمی دارند این نیز نشانه نبوّت او است زیرا پیامبران گاهی در جنگ پیروز می شوند وگاهی شکست می خورند وگروندگان وی دست از آیین او بر نمی دارند.

ابوسفیان پس از خروج از دربار از این که حقایق را بازگو کرده وبه نفع محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) تمام شده، بسیار متأثر بود (۱). در عصر حاضر نویسنده مصری سید محمد رشید رضا در کتاب «الوحی المحمّدی به جمع قرائن پرداخته واز این طریق رسالت او را ثابت کرده است، وما نیز در بخش آینده برخی از قرائنی را که راستگویی پیامبر را مبرهن می سازد خواهیم آورد.

---

۱ . سیره ابن هشام ج۱ص۱۹۲ـ۱۹۹ ومروج الذهب ج۲ص۲۷۹.

۱۶– جمع قرائن و شواهد

۱۶- جمع قرائن و شواهد

آخرین راه برای شناخت پیامبر راستین از مدعی دروغین مطالعه یک رشته قرائن وشواهدی است که مسأله را یک طرفه کرده وحقیقت را باز گو می کند زیرا انسان در سایه یک رشته شواهد حقیقت را حدس می زند. اینک این قرائن در باره پیامبر ۱ـ تاریخ زندگانی پیامبر قبل از بعثت

بررسی زندگانی پیامبر قبل از بعثت گواهی بر صدق وراستگویی او در ادعای نبوّت، می دهد.زیرا این مرد چهل سال در میان مردم به درستی و پاکی معروف بود تا آنجا که او را «محمّد امین» نامیدند. حتی هنگامی که سیلی از کوههای مکّه سرازیر وکعبه را آسیب رسانید در بازسازی کعبه میان قبایل چهارگانه مکّه، اختلافی رخ داد وهر رئیسی می گفت افتخار نصب «حجر الأسود» باید نصیب من گردد. در این لحظه مردی پیشنهاد کرد اختیار این کار را به دست کسی بسپارید که قبل از همه از یکی از درهای مسجد الحرام وارد شود در این انتظار به سر می بردند که پیامبر وارد شد و صدای همه به رضایت بلند شد. گفتند: این مرد امین است وهرچه بگوید مورد قبول ما است.

او دستور داد پارچه ای آوردند، سنگ را در میان پارچه نهاد و به هریک از سران چهارگانه دستور داد یکی از گوشه های پارچه را بگیرند وبه پای دیوار کعبه بیاورند. آنگاه خود با دست خود«حجر» را بر جایش نصب کرد واز این طریق از یک خونریزی جلوگیری نمود(۱). رسول گرامی در سفر خود به شام با راهب شهر بصری ملاقات کرد وقتی راهب او رابه بت قسم داد او فرمود مبغوض ترین شیء در نظر من همین بتهاست، یک چنین ابراز انزجار از بت پرستی در دوران کودکی نشانه یک نوع ارتباط با غیب است. ۲ـ او یک مرد امیّ بود

تاریخ گواهی می دهد که: پیامبر در طول زندگی نزد کسی درس نخوانده وکتابی رامطالعه نکرده است مع الوصف یک فرد امیّ یک چنین کتابی را آورده که عقول خردمندان را به شگفت واداشته ویک تنه در باره بسیاری از موضوعات سخن گفته وهمگی مورد تصدیق خردمندان ومحققان واقع گشته است. شکی نیست فرزند صحرا، پرورش یافته بیابان، بدون امداد غیبی نمی تواند پیرامون متجاوز از (۵۰۰) موضوع سخن بگوید که مرور زمان از عظمت و صدق گفتار او سر سوزنی نکاسته است ودر این مورد حافظ می گوید: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت *** به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد وبه قول سعدی: یتیمی که ناخوانده ابجد درست *** کتابخانه هفت ملّت بشست

----

۱ . تاریخ الخمیس ج ۱ص۲۵۸.

۳ـ بررسی تعالیم او

مطالعه تعالیم او می رساند که بر خلاف مدعیان دروغگو که برای جلب افراد به آنان اجازه عیش وعشرت داده ودست آنان را در شهوترانی وثروت اندوزی باز میگذارند، تا از این طریق افراد غافل را به آیین خود جذب کنند وی چنین کاری نکرده است این مسأله در صورتی روشن می شود که به آیین های ساختگی باب وبها در ایران وآیین قادیانی در هند مراجعه شود وروشن گردد که چگونه آنان دست انسانها را در ارتکاب گناه در برابر پرداخت یک جریمه آزاد گذاردند. وآمیزشهای حرام را با پرداخت نُه مثقال طلا بلامانع(۱) اعلام کردند،بنابراین افراد متمکن وثروتمند پیوسته می توانند از این طریق به لذاید نفسانی برسند ودرعین حال متدیّن نیز باشند. آیین قادیانی در دوران تسلّط انگستان بر هند ظهور کرد وبرای جلب نظر این دولت استعمار گر جهاد را تحریم نمود وزندگی بر ذلّت و اسارت را به رسمیّت شناخت. درحالی که در تعالیم اسلام به شدّت از شهوترانیهای نامحدود ودور از عفت

جلوگیری شده وپرخاش بر ستمگر، وظیفه معرفی شده است. ۴ـ مطالعه قوانین نظامی او

مطالعه قوانین پیامبر در نبرد نشان می دهـد که وی هیچگاه از اصل ماکیاولیستی «هدف وسیله را توجیه می کند» استفاده نمی کرد. آب به روی دشمن نمی بست ودر جنگ خیبر بااین که راه آب قلعه ها را به وسیله چوپانی به دست آورد اما آب را به روی آنان نبست (۲). در دستورات نظامی او آمده است به نام خدا نبرد

---

۱ . مجموعه حدود واحکام. ۲ . سیره ابن هشام ج۱ص ۴۲۴ـ۴۲۵.

-------------- صفحه ۸۴

کنید،مجروحی را تعقیب نکنید، فراری دشمن را که پشت به شما کرده دنبال ننمایید وبا زنان وپیران سالخورده، دشمن به خوشی رفتار کنید. هرگز آبهای دشمن را مسموم نکرده وبه دام ودرخت دشمن آسیب نرسانید. این تعالیم بازگو کننده روح لطیفی است که در عین قدرت، اصول انسانی وفضایل اخلاقی را فراموش نکرده وپیروزی را در سایه اعمال ضد انسانی نمی طلبد. ۵ ـ بررسی حالات یاران پیامبر

دوست انسان وعلاقمند او، تا حدّی می تواند آیینه روحیّات انسان وکمالات ویا رذایل او باشد زیرا خوبان همیشه گرد خوبان وبدان دور بدها جمع می شوند وبه اصطلاح مردم، موقعیت امامزاده را باید از زائر آن شناخت. وقتی ما حالات یاران پیامبر را مطالعه می کنیم، می بینیم پاک دلان دور او را گرفته بودند که از نظر تقوا وعدالت برای آنان لنگه ونظیری نیست واین شخصیت ها عبارتند از: علی، سلمان، ابوذر، مقداد و... که هر کدام نمونه های بارز اخلاق وانسانیّت بودند. اگر پیامبر اسلام نعوذ باللّه مدعی دروغینی بود، به تربیت چنین افرادی موفق نمی گشت واین افراد نیز دور او گرد نمی آمدند. این قرائن به خوبی نشان می دهد که پیامبر اسلام، فرستاده خدا است وآنچه می گوید از مقام وحی اخذ می کند. بااین بخش، بحث ما در باره خدا شناسی، صفات شناسی و پیامبر شناسی پایان یافت. اکنون وقت آن رسیده است که ببینیم مسأله خلافت پیامبر وجانشینی او چگونه است؟ واین موضوع بحث ما را در بخش آینده تشکیل می دهد.

-------------- صفحه ۸۵

۱۷–خلافت و امامت

۱۷–خلافت و امامت

مسأله خلافت وجانشینی از طرف پیامبر از مسائلی است که مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرده است وهر گروه آن را به شیوه ای توضیح می دهد آنگاه طبق آن شرایط خلیفه را معیّن می کند، سپس انگشت روی خلیفه ای که پس از پیامبر جانشین او شد می گذارد. ما اکنون به هر دو نظریه اشاره می کنیم سپس نظریه خود را در این مورد یاد آور می شویم. ۱ـ خلافت یک مقام عادی است

شکی نیست که پیامبر اکرم در زمان خود حکومت تشکیل داده بود امنیّت کشور را فراهم، ونیازمندیهای منطقه را برطرف می نمود واحکام خدا را در باره مجرمان اجرا می کرد. وبه دیگر سخن حکومت پیامبر گرامی دارای جنبه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بود وپس از درگذشت او فردی لازم است که این اهداف را عملی کند ودر رأس امور قرار گیرد. ازا ین جهت در خلیفه جز تدبیر وکاردانی، لیاقت وشایستگی برای اداره امور نظامی و مسائل سیاسی وجنبه های اقتصادی چیزدیگری شرط نیست واین چنین فرد را امّت اسلام می توانند برگزینند. ۲ـ مسأله خلافت ادامه وظایف نبوّت است

پیامبر گرامی علاوه بر انجام امور یاد شده در قسمت اول وظایفی را بر عهده

--------------- صفحه ۸۶

داشت مانند: الف ـ بیان احکام موضوعاتی که پیش می آمد. ب ـ تفسیر قرآن مجید. ج ـ پاسخ به سؤالاتی که امّت اسلامی می کردند. د ـ صیانت اسلام از شکوک که از جانب مخالفان مطرح می شد. هـ ـ تربیت انسانهای کاملی که از نظر رتبه تالی امام و تالی پیامبر معصوم بودند. انجام این وظایف به ضمیمه وظایف پیشین علاوه بر تدبیر و کاردانی یک رشته شرایط وامکاناتی لازم دارد که جز در پرتو عنایات الهی امکان پذیر نیست. اداره کننده این مقامات باید ازعلم وسیع و گسترده ای برخوردار باشد که بتواند نیازمندیهای امّت اسلامی را در زمینه های: بیان حلال وحرام، وتفسیر آیات قرآن، و پاسخ گویی به پرسشهای آنان، ونقد شکوک و ایرادها، برطرف سازد. نه تنها باید دارای چنین علمی باشد، بلکه باید دارای عصمت و پیراستگی از گناه وخطا هم باشد که به این وظایف قیام کند. وتربیت چنین فرد مانند پیامبر جز از طریق عنایت الهی ممکن نیست. هم چنانکه شناخت او بدون معرفی خدا امکان پذیر نمی باشد. این جاست که دو نظریه در باره خلافت به نامهای «انتخابی» و «تنصیصی» مطرح می شود. آنها که خلافت را تا حدّ یک مقام رسمی در کشورهای امروز تنزّل داده اند واز او همان کاری را می طلبند که از رؤسای جمهور ونخست وزیران مملکت درخواست می شود ـ آنان ـ در خلیفه نه علم وسیع را شرط می دانند ونه عصمت، وجز درایت وکاردانی نسبت به امور محوّل به او، چیزی را لازم نمی دانند وروی این اساس مقام خلافت را یک مقام انتخابی وگزینشی تلقی می کنند.

--------------- صفحه ۸۷

ولی آن گروه که می گویند درست است که پس از در گذشت پیامبر باب نبوّت بسته گردید ودیگر شریعت وآیینی نخواهد آمد وبر کسی وحی نخواهد شد ولی وظایف پیامبر استمرار دارد وباید در میان امّت کسی باشد که این وظایف را انجام دهد وگرنه امّت اسلامی به قلّه تکامل نخواهد رسید زیرا هرگز امّت از بیان حلال و حرام بی نیاز نشده وخود پیامبر موفق به بیان کلیه احکام نگردید همچنان که امت از تفسیر قرآن بی نیاز نیست. وبه خاطر همین است که هفتاد ودو فرقه برای خود از قرآن دلیل می آورند واین نیست جز این که به مفسّر واقعی قرآن رجوع نمی شود. برای امّت پیوسته سؤالات وپرسشهایی مطرح است که خود پیامبر در حال حیات خود پاسخگوی آنها بود وبعد از درگذشت او باید فردی به این وظیفه قیام کند. همچنان که مغرضان وملحدان پیوسته در مقام ایراد شبهه وشکوک بر اسلامند وخود رسول گرامی در زمان حیات خود پاسخگوی این شبهات بودند وهرگز نباید این مناصب تعطیل شود وامّت از این فیض محروم گردند. واز طرفی دیگر قیام به این وظایف بدون یک سلسله امکانات که فقط خدا باید در اختیار انسانها بگذارد، امکان پذیر نیست روی این جهات امام باید مورد عنایات خدا باشد وطبعاً خدا می تواند وی را بشناسد ومعرفی کند. روی این بیان روشن می شود که مقام امامت یک مقام الهی وتنصیصی است وباید از جانب خدا معرفی شود.

انتخاب امّت و مصالح اجتماعی

در این جا لازم است در انتخاب یکی از این دو نظریّه، یک سلسله مسائلی را بررسی کنیم وآن این که آیا مسائل اجتماعی ایجاب می کند که امام از طرف مردم برگزیده شود یا از جانب خدا تعیین گردد. در این جا است که باید به دو موضوع که در زمان پیامبر وپس از پیامبر مطرح بود توجه کنیم:

--------------- صفحه ۸۸

الف) خطر مثلث

در زمان پیامبر وپس از او خطر مثلثی کیان اسلام را تهدید می کرد. یک ضلع آن در غرب ایران بود ولذا خسرو پرویز از پیدایش چنین قدرت سخت ناراحت شد، نامه پیامبر را پاره کرد وبه فرماندار واستاندار خود در یمن نوشت که این مرد مدعی نبوّت را دستگیر کند وروانه دربار او نماید. ضلع د(۱)یگر این مثلث، شمال شبه جزیره بود که دولتهایی در شام به صورت دست نشانده از جانب قیصر حکومت می کردند وتا پیامبر بود با این قدرتهای موجود در شمال، دو برخورد نظامی داشت، یکی در سال هفتم

هجرت به نام جنگ موته ودیگر در سال نهم هجرت به نام جنگ تبوک بود. وبه طور مسلّم این دشمن زخمی در کمین اسلام بود که پس از پیامبر مدینه را هدف قرار دهد. ضلع دیگر این مثلث ستون پنجمی بود در خود مدینه واطراف آن که قسمتی از شورشها وکارشکنیها، مربوط به آنان بود وآنان در پی فرصت بودند که با دیگر همفکران خود بر اسلام بتازند. آیا صحیح است که پیامبر با مشاهده این خطر مثلث که پیوسته اسلام را تهدید می کرد برای مسلمانان سرپرستی تعیین نکند وآنان را به همان حالت بگذارد وبرود، به طور مسلّم پیامبر نمی تواند این ناحیه از وضع مسلمانان را نادیده بگیرد وبه آن اعتنا نکند. زیرا مقابله با دشمن در درجه نخست نیاز به یک سرپرست کاردان آگاهی دارد که سرپرستی او مورد اتفاق همگان باشد. واین کار جز با تعیین الهی امکان پذیر نیست واگر از غیر این راه تعیین شود مسلّماً موافق ومخالفی پیدا خواهد کرد که وحدت را از مسلمین بر خواهد گرفت وآنان را در مقابل دشمن ناتوان خواهد ساخت.

----

۱ . الإصابة: شرح حال «باذان» .

------------- صفحه ۸۹

۱۸ – تعیین جانشین

۱۸ – تعیین جانشین

زندگی عرب درمحیط مکّه ومدینه بلکه کلیّه شبه جزیره به صورت قبیله ای بود وهر قبیله ای از قبیله دیگر منشعب شده وقبایلی را پدید آورده بودند. در چنین زندگی افراد قبیله تابع بزرگ قبیله هستند واز خود استقلال فکری ندارند وهرچه بزرگ قبیله گفت همان را می گویند وتأیید می کنند، بنابراین در شهری مثل مدینه واطراف آن تمام تصمیمات مربوط به ده نفر از سران قبیله خواهد بود. آیا صحیح است پیامبر مصلحت جامعه را به دست ده نفر یا کمی بیشتر بسپارد که آنان تصمیم بگیرند، اگر در تمام امّت در آن روز قدرت تصمیم گیری بود ودر تصمیم حر وآزاد بودند، جا داشت که بگوییم امّت از طریق مشاوره، لایق ترین وشایسته ترین فرد را برگزینند. ولی در اجتماع قبیلگی که افراد قدرت بر تصمیم ندارند وتصمیم در دست یک اقلیّت ناچیز است، مسئله شورا وگزینش اصلح امکان پذیر نیست. اتفاقاً برداشت خود پیامبر از مسأله امامت برداشت تنصیصی بود نه انتخابی، زیرا وقتی یکی از سران قبایل ایمان خود را مشروط بر این کرد که پس از وی رهبری به او واگذار شود حضرت در پاسخ او فرمود:«اَلأمرُ إلَی اللّهِ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشاءُ » کار در دست خداست او هرکس را صلاح ببیند او را بر می گزیند(۱).

----

۱ . سیره ابن هشام.

------------- صفحه ۹۰

سرگذشت غدیر

محاسبات اجتماعی ثابت کرد، که مصلحت امّت در تعیین امام بود نه در واگذاری آن به امت، اتفاقاً، از نظر عمل این امر نیز تأیید شد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت هنگام بازگشت ازحجهٔ الوداع در نقطه ای به نام غدیر نزدیکی «جحفه» دستور داد کاروان متوقف شود تا رسالت بزرگی که خدا بر دوش او نهاده است به انجام رساند، در این نقطه که مرکز جدا شدن عراقی ها، مصری ها ومدنی ها بود، منبری ترتیب داد وبر روی آن قرار گرفت وخطابه ای خواند و در مقدمه آن فرمود: «نزدیک است من از میان شما بروم ومن دو یادگار گرانبها در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من است» . آنگاه افزود: «آیا من أولی وشایسته تر به جان ومال شما از خود شما نیستم؟» . صدای تصدیق از همگان بلند شد. آنگاه فرمود: «مَنْ

کُنْتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ، أَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عَادِ مَنْ عاداهُ » هرکه را مولا منم، علی مولای اوست. خدایا دوستان علی را دوست بدار ودشمنانش را دشمن بدار. مقصود ازلفظ «مولی» در این جمله همان أولی به نفس است که درجمله قبلی وارد شده است وهدف این است که آن اولویت وشایستگی که پیامبر نسبت به خود مردم داشت بعد از درگذشت او در علی بن ابی طالب مجسم ومتمرکز است

--------------- صفحه ۹۱

واولویت فردی به انسان نسبت به جان ومال او جز ولایت الهی چیز دیگری نیست ودارنده چنین ولایتی به خاطر این ولایت، حق امر ونهی دارد که باید همگان از آن پیروی کنیم. ویک چنین مقام که اطاعت او لازم است، همان «اولو الأمری» است که در قرآن بدان اشاره شده است آنجا که می فرماید: (...أطِیعُوا اللّهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وأُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ) خدا ورسول او وصاحبان فرمان را اطاعت کنید. (سوره نساء آیه ۵۹) مرد صاحب فرمان همان حاکم اسلامی وخلیفه پیامبر و رئیس مسلمین است که باید از او پیروی کرد. حدیث غدیر در هر قرنی متواتر است

حدیث غدیر در هر قرن سینه به سینه نقل شده آنگاه دانشمندان آن را در کتابهای خود ضبط کرده اند در قرن نخست که عصر صحابه است متجاوز از یکصد وده (صحابی) آن را نقل کرده اند ودر عصر دوم که عصر تابعان است گروه کثیری آن را بازگو کرده اند واز قرن سوّم به بعد که عصر علما ونویسندگان است تا عصر حاضر قریب سیصد و شصت (۳۶۰) نفر آن را در کتاب خود آورده (۱) وبر صدور آن از پیامبر صحّه گذارده اند (۲). وشاید در میان احادیث اسلامی حدیثی که از نظر تواتر به پای آن برسد، پیدا نشود. وتازه اینها از اهل تسنن هستند که این حدیث را نقل کرده اند واگر مدارک شیعه را برآن اضافه کنیم موقعیت حدیث به عالی ترین درجه تواتر می رسد. تا اینجا خلافت امیر مؤمنان به وسیله حدیث غدیر ثابت شده، واما امامت

----

۱ . الغدیر ۳۷ـ۱۵۱. ۲ . الغدیر ۱۴ـ۶۰.

--------------- صفحه ۹۲

پیشوایان دیگر به وسیله امام قبلی منصوص و تعیین شده است. روایاتی که در این مورد از پیشوایان ما نقل شده است در کتاب «اصول کافی»، کتاب الحجهٔ ودر کتاب «إثبات الهداهٔ بالبیّنات و المعجزات» جمع می باشد. علاقمندان می توانند برای آگاهی ازاین احادیث به دو کتاب یاد شده مراجعه نمایند. با در گذشت امام علی (علیه السلام) یازده امام دیگر یکی بعد از دیگری زمام خلافت را به دست گرفتند وامامت هریک ازآنان به تنصیص خدا بوده است وما شرح حال هریک از این دوازده امام را پس از بحث از «معاد» در دوازده بخش خواهیم آورد.

--------------- صفحه ۹۳

۱۹– معاد انسان وجهان

۱۹– معاد انسان وجهان

معاد انسان از اصول مسلّم تمام شرایع آسمانی است وهیچ شریعتی نمی تواند بدون طرح آن نام شریعت بر خود گذارد دلایلی که لزوم معاد را اثبات کند بیش از آن است که در اینجا مطرح شود اینک ما به دو دلیل اشاره می کنیم: الف ـ معاد هدف زندگی است:

هر فردی از انسان در این جهان پس از طی مراحلی به کمالی می رسد وبه صورت انسان دانا وتوانا در می آید، هرگاه مرگ پایان زندگی باشد آفرینش او لغو وباطل خواهد بود وکار لغو بر خدا شایسته نیست، آفرینش انسان بدون معاد بسان ساختن کوزه ای

است بـا نقش ونگـار، سـپس شکسـتن و دور انـداختن آن. اگر هیـچ کوزه گری دست به چنین کـار لغوی نمی زندخـدا که از نظیر حکیم بودن، فوق همه است نبایـد سـنگ اجل شـیشه عمر انسان را به گونه ای بشـکند که دگر امیدی به بقای او نباشد. قرآن به این برهـان اشـاره می کنـد ومی فرمایـد: (أَفَحَسِـبْتُمْ أنّمـا خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنّكُمْ إلَيْنا لاتُرجَعُونَ) آیا فکر می کنیـد که ما شـما را عبث وبی هدف آفریدیم وشما به سوی ما باز نمی گردید؟ (سوره المؤمنون آیه ۱۱۵).

------------- صفحه ۹۴

۲۰- معاد

۲۰- معاد

ترسیم گر عدالت خداوند

شکی نیست که افراد بشـر در این جهان به صورت های مختلف زندگی می کنند، گروهی عادل ودادگر، خدمتگذار ووظیفه شناس می باشـند وگروهی دیگر ظالم وستمگر بوده وهدفی جز ارضاء خواسته های درونی خود ندارند. نه قانونی را به رسمیّت می شناسند ونه برای خواسته های خود حد ومرزی را معتقدند. وگروه سومی گاهی به صورت گروه نخست وگاهی به شکل گروه دوّم زندگی می کنند. هرگاه مرگ پایان زندگی همه انسانها باشد وسـرانجام زندگی وظیفه شناس با قانون شکن، یکسان باشد، چنین وضعی، با عدل خداوندی متناسب نخواهد بود. عدل الهی ایجاب می کند که وضع این دو گروه یکسان نباشد ومیان آنها تفاوتی وجود داشـته باشـد وچون این تفاوتها در زندگی دنیوی وجود ندارد طبعاً باید در سـرای دیگر وجود داشته باشد. قرآن به این دلیل از معاد اشاره کرده می فرمایـد: (أَفَنَجْعَـلُ المُسْـلِمينَ كَـالْمُجرِمين *مـالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (سوره القلم آیـات ۳۵و۳۶). آیـا ما فرد تسـلیم و وظیفه شنـاس را بـا جنایتکـار قـانون شـکن یکسـان قرار می دهیم، چگونه حکم و داوری می کنیـد؟ هرگـاه «مرگ» پایـان زنـدگی باشـد، آفرینش انسان لغو وبیهوده خواهد بود،

------------- صفحه ۹۵

آفرینش انسان در این جهان، آنگاه چند صـباح زندگی کردن، نمی تواند خود هدف باشد، وخداوند حکیم پیراسـته از آن است که فعل او، خالی از حکمت وهـدف باشد، هرچند این هدف مربوط به خود مخلوق باشد. به خاطر این دو جهت معاد را که هم ترسـیم گر هـدف زنـدگی وهم ترسـیم کننـده عـدل الهی است ودر حقیقت جزو خلقت وآفرینش انسان بوده وسـرانجام باید به آن برسـید.

دلایل امکان معاد

بـازگشت انسـان به زنـدگی مجـدد روی اصول علمی وفلسـفی کاملاًـ امری ممکن است ;زیرا: اولاً ـ طبق اصل «لاوازیه» ماده جهان نـابود نمی شود چیزی که هست صورتها عوض می شود، ولی اصل آن محفوظ می مانـد. بنابر این انسانهایی که می میرنـد، صورت آنهـا تغییر می کنـد ولی مـاده آنهـا به صورتهـای مختلف از قبیـل خـاک و گـاز محفوظ می مانـد. واین خود مایه ای می شود برای زنـدگی مجـدد. ثانیـاً ـ طبق اصـلی که «مـادام کوری» آن را ثـابت کرده وگفته فاصـله ماده وانرژی بسـیار کم است وپیوسـته ماده به انرژی تبـدیل می شود وکلیه انرژیهـا در جهان محفوظ می باشـد «طبق این اصل» کلیه کارها وحرکات انسان که به شـکل انرژی در آمـده در جهـان محفوظ است. بنـابراین امکـان این که، انسـان اعمال و حرکات خود را در سـرای دیگر ببینـد، به حکم بقای انرژی امکان پذیر می باشد. گذشـته از اینها قرآن در امکان معاد برهان روشنی دارد که نقل آن بستگی دارد که مجموع آیه که مرکب از یک اعتراض و دو جواب است نقل گردد.

------------- صفحه ۹۶

اینـک مجموع متن و ترجمه آیه: (وَقـالُوا أءِذا ضَـلَلْنا فِي الأَـرضِ أءِنّـا لَفی خَلْق جَدیـد بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرونَ* قُلْ يَتَوفيكُمْ مَلَكُ

المَوتِ الَّذی وُکِّلَ بِکَمْ ثُمَّ إلی رَبِّکَمْ تُرْجَعُونَ)(سوره سجده آیات ۱۱ـ ۱۲) می گوینـد: آنگاه که ما مردیم واعضاء بدن ما در زمین پخش و پراکنـده وگم شـد آیـا بـار دیگر به این جهـان بر می گردیم؟ بلکه آنـان به ملاقات با پروردگار کفر میورزنـد. بگو فرشته مرگ که مأمور بر أخذ جان شـماست جان شـما را می گیرد سپس به سوی پروردگار خود باز می گردید. توضیح این که این آیه مرکب از یک اعتراض ودو پاسخ است وشیوه استدلال قرآن بر امکان معاد در صورتی روشن می شود کههرسه فراز از آیه جدا از هم مطالعه شود. اینک این سه فراز: الف ـ اعتراض: آیا آنگاه که ما مردیم واعضای بـدن ما در زمین پخش وپراکنـده وگم شـد آیا بار دیگر به این جهان باز می گردیم؟ ب ـ پاسخ اجمالی: آنان به ملاقات با پروردگار خود کفر میورزنـد. ج ـ پاسخ تفصیلی: بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شـماست جـان شـما را می گیرد و سـپس به سـوی پروردگـار خـود بـاز می گردیـد. فراز سوّم به صورت قاطعانه می گوید آنچه که بودن شما به آن بستگی دارد آن گم نمی شود وآن را فرشته وحی می گیرد وحفظ می کندو در روز رستاخیز، به سوی پروردگـار خود باز می گردیـد. این فراز از آیه می رسانـد آنچه که گم می شود بـدن انسان است که هرگز انسان بودن انسان به آن بستگی ندارد. گم شدن یا گم نشدن آن تأثیری در امکان معاد

-------------- صفحه ۹۷

نـدارد. وآن که شخصیت انسان به آن بسـتگی دارد همان روح وروان اوست که هرگز گم نمی شود ودر پیشگاه خدا محفوظ می باشـد. بنابر این هرگاه این روح با هر بـدنی همراه شـد معاد انسان متحقق می گردد.ودیگر نیازی نیست که آن ذرات گم شـده گرد آوری شـود تـا معـاد انسـان ممکن گردد. یـاد آوری می شود که این جمله نه بـدان معنـاست که معـاد انسـان جسـمانی نیست وتنها روحانی است ونیز نه بـدان معناست که آن ذرات پخش شده قابل گرد آوری نیست، بلکه در عین اعتراف به این که معاد انسان هم جسـمانی وهم روحـانی است وگرد آوری این ذرات در امکان خـداست ولی بایـد توجه نمود که محور معاد بقاء روح وروان است. وشخصـیت انسـان به این که این انسـان همـان انسان دنیوی است به وسـیله بقاء روح وروان او انجام می گیرد. قرآن در اثبات امکان معـاد طرقی را ارائه کرده است که مـا از میـان آنها به دو طریق اشاره می کنیم واین موضوع بحث ما را در بخش آینـده تشـکیل می دهد.

-------------- صفحه ۹۸

۲۱- با دیگر دلایل «معاد» آشنا شویم

۲۱- با دیگر دلایل «معاد» آشنا شویم

قرآن علاوه بر برهان یاد شـده در سوره سـجده دو دلیل دیگر در امکان معاد ارائه می دهـد که در باب خود بسیار محکم وارزنـده است اینک ما هر دو دلیل را متـذکر می شویم: ۱ـ ارزیابی قـدرت خدا: قرآن در مسأله معاد توجه ما را به قدرت گسترده خدا جلب کرده ومی فرماید:(وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ والأرضُ جَمیعاً قَبْضَـتُهُ یَوْمَ القیمَةِ والسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ سُبْحانَهُ وتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ) (سوره زمر آیه ۶۷). خدا را به اندازه ارجی که دارد ارج نگذاشـتند (دانایی و توانایی او را به صورت صحیح ارزیابی نکردند) زمین در روز قیامت در چنگ اوست وآسـمانها به قـدرت او درهم پیچیـده انـد او منزه وبرتر است از آنچه که شـرک میورزند. این آیه به منکران امکان معاد هشدار می دهد که اگر قدرتهای بشـری ناتوان از اعاده انسان به حیات مجدد می باشند ولی قدرت گسترده خدا بالاتر از آن است که این توهم در باره او بشود. خـدا با قـدرت گسترده خود می توانـد بار دیگر به انسان زنـدگی مجدد ببخشد. ۲ـ توجه به زنـدگی نخستین: قرآن توجه انسان را به زنـدگی نخستین او جلب می کند وياد آور می شود که معاد انسان یک امر ممکن است بسان آفرینش نخستین او. آن جا که می فرماید: (...کَما بَدَأنا أوَّلَ خَلْق نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إنَّا کنّا فاعِلینَ)

-------------- صفحه ۹۹

همان طور که در آغاز شما را آفریدیم باز می گردانیم این وعده ای است برما، ما این کار را انجام می دهیم. (سوره انبیا آیه ۱۰۴). ودر جای دیگر می فرماید: (...إِنَّهُ یَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ) (سوره یونس آیه ۴) اوست که خلقت را آغاز می کند وبر می گرداند. بنابر این خدایی که آفرینش نخستین را پدید آورد بر آفرینش مجدد آن نیز توانا خواهد بود ودر آیه سوم این مسأله را به صورت روشن تر بیان می کند آنجا که عرب بیابانی استخوان مرده ای را کوبید وبه صورت گرد در آورد وآن را در هوا پخش کرد وگفت چگونه ممکن است که خدا این استخوانهای پوسیده را بار دیگر زنده کند. در پاسخ آن پیامبر مأمور شد که چنین بگوید: (قُلْ یُحْییهَا الَّذی أَنْشأها أَوَّلَ مَرَّهٍْ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْق علیمٌ) بگو همان خدایی که این استخوانها را برای اولین بار آفرید او زنده می کند واو بر همه چیز آگاه وداناست.(سوره یس آیه ۷۹) قرآن علاوه براین طرق، دلایل روشن وهمگانی برای اثبات امکان معاد ارائه داده است که در کتب تفسیر و عقاید وارد شده است. شما می توانید این طرق را در کتاب معاد انسان وجهان مطالعه بفرمایید. تناسخ چیست ؟

مقصود از تناسخ این است که انسان بار دیگر از طریق نطفه وعلقه و... به این جهان باز گردد. واین نظریه در کشورهایی مانند هند وجنوب آسیا طرفدارانی دارد. این گروه معتقد هستند که انسانها در زندگی دنیوی خود مختلفند گروهی

--------------- صفحه ۱۰۰

وظیفه شناس ودرستکار وگروهی دیگر ستمگر وجنایتکار وازآنجا که عدل الهی ایجاب می کند که این دو گروه سرنوشت یکسانی نداشته باشند بار دیگر این افراد به این جهان بازگشته وسزای اعمال خود را ببینند. گروهی که در چشم انداز ما مرفه می باشند وغرق در نعمت هستند اینها، همان انسانهایی هستند که در زندگی قبلی وظیفه شناس و درستکار بوده اند ولی آن گروه بدبخت وبیچاره که رقت انسانها را به خود جلب می کنند همان انسانهای جنایت پیشه بودند که باید کیفر اعمال خود را به وسیله زندگی سیاه ودردمند بچشند. خلاصه متنعم بودن گروهی ومحروم بودن گروه دیگر واکنش شیوه زندگی های پیشین انسان هاست وچاره ای از این دو نوع زندگی نیست. چرا تناسخ باطل است؟

این گروه از مدعیان، به صورت انحرافی معاد را انکار کرده وبه تناسخ گراییده اند وکسانی که در کشور های اسلامی دم از چنین زندگی های مجدد می زنند به گونه ای می خواهند معاد را انکار نمایند اما نه به طور مستقیم بلکه به صورت انحرافی. واما چرا تناسخ باطل است، زیرا که یک چنین بازگشت، کار عبث ولغو بوده وساحت حق تعالی از آن پیراسته است. انسانی که هفتاد سال در این جهان زندگی کرده وطبعاً کمالاتی فکری ومعنوی پیدا کرده است وسرانجام به صورت سلمانها، ابوذرها، مقدادها، میثم ها، در آمده است، آیا صحیح است که این نوع افراد بار دیگر کمال خود رااز دست بدهند واز طریق نطفه زندگی را آغاز کنند وبه تدریج گامهایی به سوی کمال بردارند؟ واین همان است که فلاسفه می گویند: «تبدیل فعلیّت به قوه محال است» ویا لاأقل خلاف حکمت وعبث می باشد. آیا رئیس آموزش می تواند به خود اجازه دهد که یک فرد تحصیل کرده را که به

--------------- صفحه ۱۰۱

مدارج عالی علمی رسیده ودر رشته ای دکترا گرفته است به کلاس اول بازگرداند وبگوید تو باید از نو آغاز تحصیل کنی، به طور مسلّم چنین نیست. اختلاف زندگی بشرها ایجاب می کند که پاداشها وکیفرهای مختلف در کمیّت آنها باشد ولی هرگز ایجاب نمی کند که این پاداشها وکیفرها در همین جهان تحقق پذیرد بلکه لازم است در سرای دیگر که ازهستی برتری برخوردار است این کار جامه عمل بپوشد. در باره معاد اشکالات و پرسشهای دیگری هست که همه این پرسشها با پاسخ های متناسبی در کتب عقاید مطرح شده که میتوان با مراجعه به کتاب «معاد انسان وجهان» به پاسخ همه آنها دست یافت. *** با این بحث، گفتار ما در باره عقائد اسلامی پایان پذیرفت واکنون وقت آن رسیده است که به وعده خود در باره شناسایی پیشوایان معصوم وفا کنیم. اینک زندگانی دوازده امام را که امامت هریک با تنصیص پیامبر، وبا تصریح امام پیشین ثابت شده است، در دوازده فصل از نظر

خوانندگان گرامی می گذرانیم.از آنجا که دخت گرامی پیامبر، مادر ائمه معصومین است، فصلی نیز برای او اختصاص دادیم. امید است که این خدمت کوچک نشانه ولاء و اخلاص نگارنده به اهل بیت پیامبر به شمار برود.

------------- صفحه ۱۰۲

زندگانی امامان وپیشوایان اسلام

زندگانی امامان وپیشوایان اسلام

زندگانی امامان وپیشوایان اسلام

غریزه وتمایلات درونی، یگانه وسیله هدایت، در زندگی به شمار می رود واگر این غریزه رااز دست او بگیریم، در مسیر زندگی سرگردان می گردد ودر وادی حیرت جان می سپرد. آنگاه که جوجه سر ازتخم در می آورد ویا بچه گوسفند از رحم مادر بیرون می آید، تنها چیزی که به راهنمایی آن دو، می شتابد همان غریزه حیوانی است که راه زندگی را به آنها می آموزد وشیوه زیستن را تعلیم می دهد. اگر در حیوانات، تنها غریزه حیوانی، معلم وراهنما است لیکن راهنمای انسان، نیروی خرد است که او را به قلّه تکامل هدایت می کند وبه کمال مناسب سوق می دهد. این جمله، نه به این معنی است که انسان در مسیر زندگی خویش از رهبری فطرت و راهنمایی «غریزه» بی نیاز است، وتنها عقل وخرد برای او کافی است، زیرا شخصیت وواقعیت انسان را دو عامل غریزه وعقل تشکیل می دهد، در این صورت، چگونه می توان گفت که او در زیستن، از غریزه بی نیاز است؟ بلکه مقصود این است که درمسائل مربوط به امور انسانی(نه حیوانی که همه حیوانات در آن مشترکند) وتکامل مربوط به مقام وموقعیت مناسب با وجود او، تنها خرد است که به کمک او می شتابد وراه سعادت را به وی می نمایاند. روی این اساس، زمام زندگی در حیوان به دست غریزه است که خواه ناخواه آن را به سوی زندگی حیوانی سوق می دهد، در حالی که زمام زندگی انسان هم در

------------- صفحه ۱۰۳

دست غریزه وهم در کف عقل است، آنجا که مسائل مربوط به جنبه حیوانی مطرح است وانسان در حد یک حیوان مورد بررسی قرار می گیرد، زمام زندگی در دست غریزه است ;مثلاً هنگام احساس گرسنگی وتشنگی از طریق خوردن ونوشیدن رفع نیاز می کند، در سنین خاصی هم به جنس مخالف تمایل نشان می دهد وهمچنین... ولی آنجا که مسائل مربوط به حدّ وجودی او (درجه بالاتر از حیوان) مطرح باشد زمام زندگی را عقل وخرد به دست گرفته واو را به سوی کمال مناسب هدایت می کند، واگر جز این باشد او در حدّ حیوان باقی می ماند، وترقی وتعالی پیدا نمی کند. با این همه، آفریدگار جهان، در هدایت انسان، تنها به خردوچراغ عقل او اکتفاء نکرده واز روزی که انسان قابلیّت پذیرش آموزگاران الهی را پیدا کرده است، یک سلسله معلّمان معصوم وپیراسته از گناه ولغزش، برای هدایت او گمارده است تا در پرتو نور درونی (خرد) وانوار این مشعلهای فروزان بیرونی، از بیراهه به راه آید و به تکامل خود برسد. این انوار الهی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) ویا از زمان حضرت نوح (علیه السلام) (نخستین پیامبری که دارای کتاب و شریعت است)، شیوه شایسته زندگی را برای بشر روشن ساخته و با ظلمت و تاریکیها نبرد کرده اند. درست است که باب نبوت وشریعت به وسیله پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) بسته شده ودیگر نه پیامبری بر انگیخته خواهد شد ونه کتاب و شریعتی از جانب خدا به سوی بشر خواهد آمد، ولی هدایت های الهی ورهبری امّت، با درگذشت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)قطع نشده و پیوسته به وسیله اولیاء او ادامه داشته است وهم اکنون این وظیفه الهی بر دوش آخرین خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است واو وظیفه خود را به خوبی (هرچند او را نبینیم ونشناسیم) بجا می آورد. گرچه شرح زندگی علمی و سیاسی اجتماعی هریک از پیشوایان معصوم ما،

------------- صفحه ۱۰۴

در کتابی بس کوچک وفشرده (چون این نوشتار) نمی گنجد، لیکن چون در اجتماع ما برای گروهی فرصت مطالعه کتابهای مفصّل وگسترده وجود ندارد، این کتاب، نیم رخی روشن از چهره زندگی پیشوایان الهی را ترسیم کرده است. این کتاب به ضمیمه کتاب دیگری که پیرامون اصول پنجگانه اعتقادی اسلام، نگارش یافته، خوانندگان را با مجموع تعالیم اسلام به طور فشرده در زمینه مبدأ ومعاد وجهان و انسان آشنا می سازد. به امید روزی که این مباحث با خامه ارزنده محققان تاریخ اسلام به صورتی گسترده شرح و بسط پیدا کند و به رشته تحریر درآید. قم ـ مؤسسه امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی چهارم آبان ماه ۱۳۶۳ دوم صفر المظفر ۱۴۰۴

------------- صفحه ۱۰۵

فصل نخست

فصل نخست

امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

علی بن ابی طالب (علیه السلام) نخستین امام وپیشوای جهان اسلام است که امامت وخلافت او در روز غدیر خم تثبیت گردید ورهبری جامعه اسلامی پس از در گذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر عهده او گذارده شد. زندگی علی (علیه السلام) را می توان به پنج بخش زیر تقسیم کرد. ۱ـ از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) . ۲ـ از بعثت تا هجرت. ۳ـ از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) . ۴ـ از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا خلافت آن حضرت. ۵ـ از خلافت تا شهادت. اکنون به گونه ای فشرده در باره هریک از این پنج فراز از زندگانی امام بحث می کنیم: ۱ـ ازولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) : علی (علیه السلام) در سال سی ام عام الفیل، یعنی ده سال پیش از بعثت، در «کعبه»، خانه خدا، دیده به جهان گشود وهنوز پنج سال از عمر او نگذشته بود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)او را به خانه خود برد و تربیت او را مستقیماً

------------- صفحه ۱۰۶

بر عهده گرفت(۱). علی (علیه السلام) از همان دوران کودکی با پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و پیش از بعثت نیز با پیامبر در عبادت شرکت می کرد (۲). ۲ـ از بعثت تا هجرت: او نخستین کسی است که به پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آورد(۳) ومدت سیزده سال در مکّه همراه پیامبر عظیم الشأن اسلام بود ووحی الهی را می نوشت. آن حضرت، در شب هجرت پیامبر به مدینه، ایثارگرانه در بستر پیامبر خوابید و از این طریق، ایمان واخلاص خود را در طریق اهداف الهی برای چندمین بار ثابت فرمود. ۳ـ از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) : وی در این مدت که از ده سال تجاوز نمی کرد جز در غزوه تبوک که به امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه باقی ماند، درتمام غزوات حضور داشت. وغالباً در سایه ایثار و فداکاری های وی، سپاه اسلام بر سپاه شرک پیروز شد. ۴ـ از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا خلافت: این دوره از زندگانی علی (علیه السلام) که بیست و پنج سال به طول انجامید دوران سکوت شکوهمند او است. وی در عین آنکه به حکومت وقت اعتراض داشت وخلافت را حق خود می دانست، از همکاری و ارشاد وتعلیم احکام خود داری نکرد وخدمات ارزنده ای به جهان اسلام عرضه داشت. ۵ـ از خلافت تا شهادت: پس از قتل عثمان، علی (علیه السلام) به تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مهاجر وانصار، به خلافت برگزیده شد. او نخست از پذیرش این مقام خود داری می کرد ولی سرانجام پس از اصرار مهاجر و انصار زمام خلافت را به دست گرفت.

----

۱ . سیره ابن هشام ج۱ص ۲۴۶. ۲ . نهج البلاغهٔ خطبه قاصعه شماره ۱۸۷ ط عبده. ۳ . تاریخ طبری ج۲ص۲۱۲وکامل ابن اثیر ج۲ ص۲۲.

--------------- صفحه ۱۰۷

خلافت وزمامداری علی (علیه السلام) که سراسر عدل و دادگری واحیاء سنّت های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، بر گروهی سخت وگران آمد وصفوف مخالفی در برابر وی گشود. این مخالفت ها سرانجام به نبردهای خونین سه گانه:«ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» منجر گردید. نبرد با ناکثین:

نبرد با «ناکثین» (پیمان شکنان) ازاین جهت رخ داد که طلحه وزبیر که در آغاز با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند تقاضای فرمانروایی بر بصره وکوفه را داشتند لیکن امام (علیه السلام) با درخواست آنان موافقت نکرد، آنان سرانجام مخفیانه مدینه را به عزم مکّه ترک کردند و درآنجا با استفاده از ثروت امویان ارتشی تشکیل دادند وبه بصره رهسپار شده وآنجا را به تصرف خویش در آوردند، علی (علیه السلام) مدینه را به عزم خلع ید آنان ترک گفت، در نزدیکی بصره نبرد شدیدی بین امام وسپاهیانش از یک سو وبین طلحه وزبیر وهمراهانشان از دیگر سو رخ داد که این جنگ با پیروزی علی (علیه السلام) وشکست «ناکثین» پایان پذیرفت.واین همان جنگ «جمل» است که در تاریخ برای خود سرگذشت گسترده ای دارد. نبرد با قاسطین:

معاویه از مدّتها قبل از خلافت علی (علیه السلام) مقدّمات خلافت را برای خود در شام فراهم آورده بود.وقتی امام برای خلافت برگزیده شد فرمان عزل او را صادر کرد، وحتی یک لحظه هم با ابقاء او به حکومت شام موافقت نفرمود، در نتیجه، سپاه عراق و شام در سرزمینی به نام «صفّین» به نبرد پرداختند ودر لحظاتی که می رفت سپاه علی (علیه السلام) بر لشگر شام پیروز شود، معاویه با نیرنگ خاصی، در میان سربازان امام (علیه السلام) اختلاف وشورش پدید آورد ;سرانجام، پس از اصرار زیاد یاران

--------------- صفحه ۱۰۸

علی (علیه السلام)، آن حضرت ناچار به حکمیّت «ابو موسی اشعری» از سوی سپاهیان خود در برابر «عمرو عاص» از جانب لشگر شام تن در داد که آنان در باره مصالح اسلام ومسلمین مطالعه کنند و در باره سرپیچی معاویه از بیعت ونظر خود را اعلام دارند. وضع علی (علیه السلام) در پذیرفتن مسئله حکمیّت به پایه ای رسید که اگر نمی پذیرفت شاید رشته حیات او گسسته می شد ومسلمانان با بحران شدیدی روبرو می شدند، پس از فرا رسیدن موعدی که قرار بود «داوران» نظر خود را ابراز دارند، عمرو عاص، ابو موسی را فریفت و خود ابو موسی بر آن تصریح کرد واین امر، حیله گری مخالف را بیشتر آشکار ساخت، پس از ماجرای حکمیّت تعدادی از مسلمانانی که باحضرت علی (علیه السلام) همراه بودند علیه آن حضرت قیام کردند و امام را برای قبول حکمیّتی که خودشان تحمیل کرده بودند مورد انتقاد قرار دادند. نبرد با مارقین:

نبرد با «مارقین» نبرد با همان گروهی است که علی (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت کردند، ولی پس از اندی از کار خود پشیمان شده و او را وادار به نقض عهد وپیمان کردند، امّا علی (علیه السلام) کسی نبود که پیمان خود را بشکند ونقض عهد فرماید ;اینان که همان خوارج هستند در برابر حضرت علی (علیه السلام)دست به صف آرایی زدند ودر نهروان با آن حضرت به جنگ پرداختند. حضرت علی در این نبرد پیروز گشت لیکن کینه خوارج در دلهاشان نهفته ماند. سرانجام علی (علیه السلام) پس از پنج سال حکومت در شب نوزدهم رمضان سال چهلم هجری به دست عبد الرحمن بن ملجم که یکی از افراد «مارقین» بود به شهادت رسید. شخصیت علی (علیه السلام) بالاتر از آن است که در مقاله یا کتابی بگنجد وکافی است بدانیم خلیفه دوم عمربن خطاب در باره او چنین می گوید:

--------------- صفحه ۱۰۹

«عقمت النّساء أن یلدن مثل علی بن أبی طالب» زنان، دیگر شخصیتی مانند علی نیاوردند. «شبلی شمیل» لبنانی، پیشوای مادیین عصر خود نیز در باره علی (علیه السلام) چنین می گوید: «الإمام علی بن أبی طالب، عظیم العظماء، نسخهٔ مفردهٔ، لم یر لها الشرق ولاالغرب صورهٔ طبق الأصل لاقدیماً ولاجدیداً» (۱). امام و پیشوای انسانها علی بن ابی طالب، بزرگ بزرگان ویگانه نسخه ای است که با اصل خود (پیامبر عالی قدر اسلام) مطابق است وهرگز شرق وغرب نسخه ای مطابق علی (علیه السلام) در گذشته وحال ندیده است. همچنین «جرج جرداق» نویسنده لبنانی در باره امام می گوید: «ماذا علیك یا دنیا لو حشدت قواك فأعطیت فی کل زمن علیّاً بعقله ولسانه وذی فقار» (۲). چه می شد ای روزگار اگر قدرتها ونیروهای خود را بسیج می کردی ودر هر دوره انسانی مانند علی (علیه السلام) از نظر عقل وخرد، سخن وبیان، قدرت وشجاعت به جامعه بشری تحویل می دادی؟. اکنون با کمال پوزش از خوانندگان گرامی زندگی نخستین پیشوا را به پایان رسانیده امید است مبسوط آن را در کتاب هایی که در این زمینه نگاشته شده است مطالعه فرمایید.

----

۱ . صوت العدالهٔ الإنسانیهٔ، ج۱،ص۳۷. ۲ . همان مدرك، ص۴۹.

--------------- صفحه ۱۱۰

فصل دوم

فصل دوم

فاطمه زهرا (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

سخن درباره امامان وپیشوایان معصوم است،و دخت گرامی پیامبر، حضرت زهرا (علیها السلام) هرچند امام وپیشوا نیست، ولی مادر یازده پیشوای معصوم است که قسمتی از شخصیت وراثتی آنان، مربوط به مادر آنها ست ازاین جهت، لازم است به صورت فشرده درباره او سخن بگوییم. همگی می دانیم پدر ومادر، درزمینه شخصیت انسان، تأثیر بسزایی دارند. روحیات والدین فهرست وار، به فرزندان منتقل می شود، وسپس با رشد طبیعی فرزند، رشد می نماید.واین مسأله ای است که علم امروز ازآن پرده برداشته وآیین مقدس اسلام نیز درآیات وروایات برآن صحه نهاده است. درفضیلت دخت گرامی پیامبر،همین بس که از پدری مانند رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ومادری مانند خدیجه به وجود آمده است. شخصیت پیامبر گرامی بر همه ما واضح وروشن است. شایسته است با مادر اونیز آشنا شویم. مادر او خدیجه دختر خویلد، همسر رسول خداست که نخستین بانو ویا فردی است که به رسول گرامی ایمان آورده است، ومدّتها به همراه علی (علیه السلام) با پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)نماز گزارده درحالی که احدی به اسلام نگرویده بود(۱).

----

۱ . کامل، ابن اثیر، ج۲، ص۳۷، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج۱۳، ص۱۹۷.

--------------- صفحه ۱۱۱

عفیف کندی می گوید: برای بازرگانی وارد سرزمین مکه شدم،مردی را دیدم که دربرابر کعبه نماز می گزارد، اندکی بعد زنی آمد وبه او اقتدا کرد، آنگاه نوجوانی آمد وبه آن دو پیوست.از عباس عمّوی پیامبر پرسیدم این سه نفر کیستند واز چه آیینی پیروی می کنند؟وی درپاسخ گفت:وی محمد فرزند عبداللّه برادر زاده من است. می گوید:خدا مرا به عنوان پیامبر برانگیخته است،واین زن، همسر او خدیجه، واین نوجوان برادر زاده دیگر من است که به او ا یمان آورده است. سوگند به خدا در روی زمین، این مرد،

جز این دو نفر پیروی ندارد(۱). خوب است فضیلت ومقام خدیجه را اززبان رسول خدا بشنویم: ۱ـ ابو هریره می گوید: رسول خدافرمود:جبرئیل به سوی من آمد وگفت: این خدیجه است که به سوی تو می آید وظرفی می آورد که درآن خوردنی وا شامیدنی است.آنگاه که به سوی توآمد، از پروردگارش ومن به او سلام برسان و بشارت بده که خدابرای او دربهشت، خانه ای آرام وراحت ساخته است(۲). ۲ـ عایشه می گوید: من بر هیچ یک اززنان پیامبر حسد نورزیدم، جز خدیجه ومن در زمان او نبوده ام ورسول خدا هرگاه، گوسفندی سر میبرید،قسمتی از آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد. من از چنین اظهار محبتی، خشمگین می شدم. پیامبر فرمود:خدا مهر اورا به من داده است(۳). ۳ـ روزی پیرزنی با پیامبر سخن می گفت، وپیامبر از حال اومی پرسید وبه او احترام می گذاشت وقتی از انگیزه این کار پرسیدم،فرمود:وفا، از ایمان است ـ او درزمان خدیجه به خانه ما می آمد(۴).

----

۱ . شرح نهج البلاغه، ج۱۳، ص۲۲۵. ۲ . صحیح مسلم، ج۷، ص۱۳۳. ۳ . صحیح مسلم،ج۷، ص۱۳۴. ۴ . شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج۱۸، ص۱۰۸.

--------------- صفحه ۱۱۲

۴ـ انس می گوید:هرگاه ارمغانی برای پیامبرمی آوردند، پیامبر می فرمود، آن رابه خانه فلان زن ببرید، او دوست خدیجه بود، اورا بسیار دوست می داشت(۱). ۵ـ عایشه می گوید: روزی پیامبر از خدیجه یاد کرد، من براو رشک بردم وگفتم:او پیرزنی بیش نبود وخدا بهتر ازاورا به تو داده است !در این هنگام پیامبر خشمگین شد، وموهای سرش راست ایستاد سپس فرمود: به خدا سوگند، چنین نیست. هرگز خدا بهتر ازاورا به من نداده است،ـ اوـ هنگامی که مردم به من کفر میورزیدند ـ به من ایمان آورد، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند، مرا تصدیق کرد، هنگامی که مردم مرا از دارایی خود محروم کردند، او سرمایه خود را در اختیار من نهاد، خدا فرزندانی از او به من ارزانی داشت، واز دیگران به من چیزی عطا نفرمود. عایشه می گوید:پس از شنیدن این سخنان با خود پیمان بستم که دیگر درباره خدیجه بدگویی نکنم(۲). ۶ـ ابن عباس می گوید: پیامبر فرمود: برترین زنان بهشت،چهار زن هستند: ۱ـ خدیجه دختر خویلد۲ـ فاطمه دختر محمد ۳ـ مریم دختر عمران۴ـ آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.(۳) از این احادیث واحادیث دیگر به خوبی استفاده می شودکه مادر فاطمه، مقام بس والاـ وارجمندی دارد و تا او در قید حیات بود، پیامبر همسر دیگری انتخاب نکرد، و سالی که او درگذشت آن را سال حزن و اندوه اعلام نمود، وبه هنگام وفات، خود وارد قبر خدیجه شد وبا دستهای مبارک خود، بدن اورا درقبر نهاد، ودرقبرستان حجون به خاک سپرد(۴).

----

۱ . سفینهٔ البحار، ج۱، ص۳۸۰،ماده «خرج» ۲ . صحیح مسلم، ج۷ص۱۳۴، اسدالغابهٔ، ج۵،ص۴۳۸. ۳ . خصال، ج۱ص۹۶، بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲. ۴ . سیره حلبی، ج۱، ص۳۴۶.

--------------- صفحه ۱۱۳

در این جا سخن درباره مادر زهرا به پایان می رسد، اکنون وقت آن رسیده است که درباره خود آن بانوبه سخن بپردازیم. میلاد فاطمه (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر، روز بیستم جمادی الاخرهٔ سال پنجم بعثت چشم به جهان گشود. او درمکه هشت سال ودر مدینه ده سال با پدر خود زندگی کرد و پس از رحلت پیامبرگرامی، هفتاد و پنج یا نود وپنج روز در قید حیات بود، آنگاه به لقای الهی پیوست(۱). او پنج ساله بود که مادر گرامی خودرا از دست داد، ودرهمان ایّام نیز، با فقدان بزرگترین حامی پدر یعنی حضرت ابو طالب، روبرو گشت، واین دوحادثه ناگوار،روح وروان او را فشرد، ودرعین حال عواطف ومحبتهای پدر را بیش از پیش به خود جلب کرد، از آنجا که کاردرون خانه بر دوش او قرار گرفت، درقلمرو زندگی پخته تر وآبدیده تر شد. درسن هشت سالگی ـ آنگاه که پدر

برز گوارش مکه را به عزم مهاجرت به مـدینه ترک گفت ـ همراه گروهی از زنان مسلمان که درتاریخ به نام«فواطم» نام می برد، به مـدینه پانهـاد، دراین موقع، فصـل نوینی درزنـدگی، به روی خود گشود. پیشـرفت اسـلام و گسـترش آیین خـدا وبالاـ رفتن عظمت ظاهری پیامبر درمیان قبایل، سـران عرب را برآن داشت که با پیامبر رابطه خویشـی برقرار نمایند، وبا تنها دختری که در خانه داشت، ازدواج کننـد. مـاه وهفته ای نمی گـذشت مگر که پیامبر پیشـنهادی را دریافت می کرد، درخواسـتهارا با دخترخود درمیان می نهاد، ولی کوچکترین رغبتی درچهره او احساس نمی کرد، زیرا زهرا به خوبی می دانست:

---

۱ . کشف الغمهٔ، ج۱، ص۳۳۹.

-------------- صفحه ۱۱۴

مسئله «ازدواج» زندگی دوجسم درکنار هم نیست، بلکه الفت دوروح است که باید همخوی وهمسو باشند.از این جهت درانتظار آن بود که خواسـتگاری همسو با روحیات وی، سراغ او بیاید. وقتی علی ۹ به عنوان خواسـتگار حضور پیامبر رسید، وپیامبر،درخواست علی را در اختیار فاطمه نهاد، سکوتی پرمعنا بر مجلس حاکم شـد، سکوتی که نشانه رضایت زهرا، آن هم توأم با حجب وحیا بود، وقتـی پیـامبر از رضـایت درونی او آگـاه شـد، موافقت خودرا بـا تکبیر اظهـارنمود، وبه یـک معنـا مسأله را خـاتمه یـافته تلقی کرد، فرمود:«فَداها أبُوها سُکُوتُها رِضاها» «پدرش به فدایش، خاموشی او نشانه رضایت اوست»موافقت زهرابه علی (علیه السلام) ابلاغ شد وقرار شـد که مقـدمات کـارا را فراهم سازد.دارایی علی در آن روز جز یک شمشـیر وزره چیز دیگری نبود. علی مأمور شـد که زره خود را بفروشـد ومقـدمات و مخارج عروسـی را فراهم آورد.او زره خودرا فروخت وپول آن را خـدمت رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) آورد. پیامبر مشتی از آن را بـدون اینکه بشـمارد به بلال داد، که برای زهرا، مقداری عطر بخرد، وباقیمانده را در اختیار ابی بکر وعمار گـذارد، تا ازبازار مدینه برای داماد وعروس، لوازم زندگی تهیه نمایند.آنان به دسـتور پیامبر برخاسـتند واشـیاء زیر را که در حقیقت جهیزیه زهرا بود، خریداری نمودند وبه محضر پیامبر آوردند. صورت جهیزیه دختر پیامبر

۱ـ پیراهنی که به هفت درهم خریـداری شده بود. ۲ـ روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود. ۳ـ قطیفه مشکی که تمام بدن را کفـایت نمی کرد. ۴ـ یـک سـر یر عربی (تخت) که از چوب ولیف خرمـا می ساختنـد. ۵ـ دو تشک ازکتان مصـری که یکی پشـمی ودیگری از لیف خرما بود.

-------------- صفحه ۱۱۵

۶ـ چهـار بـالش که دو تـای آن از پشم، ودوتـای دیگر از لیـف خرمـا بود. ۷ـ پرده. ۸ـ حصـیر هجری. ۹ـ دسـت آس. ۱۰ـ مُشکی از پوست. ۱۱ـ کاسه چوبی برای شـیر. ۱۲ـ ظرف پوسـتی برای آب. ۱۳ـ سبوی سبز رنگ. ۱۴ـ کوزه های متعدد. ۱۵ـ دو بازو بند نقره ای. ۱۶ـ یـک ظرف مسـی. وقتی چشم پیـامبر به آنهـا افتـاد فرمود:خداونـدا، زنـدگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سـفالست، مبارک گردان!(۱) مهریه دخـتر پیـامبر قابـل دقّت است. مهراو مهر السـنهٔ بـود که همـان پانصـد درهم می باشـد(۲). درحقیقـت این ازدواج برای دیگران سرمشق بود. برای پسرانی که ازبار سنگین مهریه می نالند وگاهی قید ازدواج را می زنند، برای دختران که کار مهریه را سـخت نگیرند. اساساً محیط زندگی زناشویی، باید با صـمیمیت ومهر و وفا، گرم ومطبوع گردد، وگرنه مهریه های سـنگین وجهیزیه های کمر شکن فروغی به زندگی

---

۱ . اللّهُمّ بارِکْ لِقَوم جُلّ آنِیَتَهُمُ الْخَزِفَ ـ بحار الأنوار ۴۳/۹۴ به «کشف الغمهٔ» ج۱/۳۵۹ نیز مراجعه شود ۲ . وسائل الشیعهٔ ج۱۵/۸.

-------------- صفحه ۱۱۶

نمی بخشد. در عصـر حاضـر، اولیای دختر برای تحکیم موقعیت وتثبیت وضع دختر خود، داماد را زیر بار سـنگین مهر قرار می دهند

تاروزی بر اثر بوالهوسی دست به طلاق نزنـد. درصورتی که این کار هـدف آنان را تأمین نمی کنـد، ودرمان قطعی و علاج حقیقی آن، اصلاح وضع اخلاقی جوانـان است.محیـط فرهنگ واجتماع ماباید طوری باشـد، که ریشه این افکار را درمغز جوانان ما پـدید نیـاورد، وگرنه گاهی کار به جایی می رسـد که دختر حاضـر می شود، با بـذل مهر خود، از خانه شوهر،جان به سـلامت برد. مراسـم عروسی

گروهی از طرف دامـاد وعروس دعوت شدنـد، وعلی به افتخار همسـر گرامی خود، ولیمه ای ترتیب داد.پس از صـرف غـذا، رسول گرامی فـاطمه را به حضور طلبیـد، فـاطمه درحالی که شرم وحیا سراسـر وجود اورا گرفته بود، شـرفیاب محضـر پیامبر گردیـد. عرق حجب وخجـالت از پیشـانی او می ریخت. وقتی چشم اوبه پیامبر افتاد، پای او لغزیـد ونزدیک بود به زمین بخورد. پیامبر دست دختر خودرا گرفت و درحق او دعا فرمود وگفت: خداونـد تورا از تمام لغزشـها مصون بـدارد. آنگاه چهره زهرا را باز کرد ودست عروس را در دست داماد نهاد وچنین گفت: «بارکَ اللّه لَکَ فِی إبنـهٔ رسولِ اللّه یا عَلِی نِعْمتِ الزّوجهٔ فَاطِمـهُْ» دختر پیامبر خـدا، برتومبارک باد، علی ! فاطمه چه همسر خوبی است سپس رو به فاطمه کرد وگفت:«نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِی» «فاطمه !علی چه همسر نیک است»(۱).

----

۱ . بحار الأنوار ج۴۳/۹۶.

پیامبر، درآن شب صـمیمیت واخلاصـی نشان داد، که هنوز دراجتماع کنونی ما با آن همه رشد وتکامل، این مقدار صفا و صمیمیت وجود نـدارد. زیرا دست دختـر خود را گرفت و در دست علی گـذارد. فضایـل علی رابرای دختـر خود بـاز گو کرد،نیز از شخصـیت دختر خود واینکه اگر علی آفریده نشده بود، همتایی برای او نبود، سخن گفت،و بعدا کارهای خانه ووظایف زندگی راتقسیم کرد. کارهای درون خانه را بر عهـده فاطمه گـذارد، ووظایف خارج از خانه را بر دوش علی نهاد! دراین موقع بنا به گفته بعضـی، به زنان مهـاجر وانصـار دسـتور دادکه دور نـاقه دختر اورا بگیرنـد وبه خانه شوهر برساننـد به این ترتیب جریان ازدواج با فضـیلت ترین زنان جهان پایان یافت. گاهی گفته می شود که پیامبر به شخصـیت برجسـته ای،مانند سلمان دستور دادکه مهار شتر زهرا را بگیرد وازاین طریق جلالت دختر خود را اعلام دارد. شیرین تر از همه لحظه ای بود که داماد وعروس به حجله رفتند، درحالی که هر دو از کثرت شرم به زمین می نگریسـتند.پیامبر وارد شـد، ظرف آبی به دست گرفت، به عنوان تفأل بر سـر وبر اطراف بدن دختر پاشـید. زیرا آب مـایه حیـات است و درحق هر دو دعا فرمود: «اللّهمّ هـذه إبنتی وأحبُّ الخلقِ إلیَّ اللّهمّ وهـذا أخی وأحبّ الخلقِ إلیّ اللّهمّ اجعله وَلیاً و...»(۱). پرودگـارا! ایـن دختـر مـن ومحبـوب تریـن مردم نزد مـن اسـت. پرودگـارا ! علی نیز گرامی تریـن مسـلمانان نزد مـن است. خداوندا، رشته محبت آن دورا استوارتر فرما... دراینجا، برای ادای حق مقام دختر پیامبر، حدیث زیر را نقل می نماییم(۲)

----

۱ . أقالکِ اللّهُ العَثْرَهٔ- بحارالأنوار،ج۴۳/۹۶. ۲ . مسند احمد، ج۲/۲۵۹.

انس بن مالـک نقـل کرد: پیـامبر شـش مـاه تمام هنگام طلوع فجر از خانه بیرون می آمـد ورهسپار مسـجد می گشت ومرتب مقابل درخانه فاطمه می ایسـتاد ومی فرمود: اهل بیت من ! به یاد نماز باشـید. خداوند می خواهد از شما اهل بیت، همه گونه پلیدی را دور کند(۱). چهره فاطمه در قرآن

داوری هیـچ موجودی درباره انسان به پایه داوری قرآن که سـخن خـداست نمی رسـد، زیرا او از جانب کسـی سـخن می گویـد که انسـان را آفریـده است، وصانع هرموجودی از ویژگیهای مصـنوع خود، بیش از دیگران اطلاع دارد. تاآنجا که می فرمایـد: (ألا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...) (سوره ملـک/۱۴) «آیـا آن کس که خلق را آفریـده به خـوبی آنرا نمی شـناسد؟» از این جهت، لازم است گوشه ای از

داوری قرآن را درباره دخت گرامی پیامبر، یاد آور شویم. قرآن، هرچند نام زهرا را به میان نیاورده است، اما گاهی درباره افراد محدودی سخن گفته که زهرا یکی از آنها می باشد، واحیاناً لفظ کلی را به کار برده که جزدختر پیامبر، مصداق دیگری نداشته است: ۱ـ آیه تطهیر

آیه تطهیر از آیه های معروفی است که درباره اهل بیت پیامبر نازل شده وآنها را انسانهای پاک وپیراسته از گناه معرفی می کند،و دخت پیامبر گرامی، به حکم لغت

----

۱ . «الصَّلاةُ یا أهْلَ الْبیْتِ، إنَّما یُرِیْدُ اللّهَ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجسَ أهْلَ الْبیْتِ وَیُطَّهرَکُمْ تَطْهِیْراً»

--------------- صفحه ۱۱۹

(مفهوم لغوی اهل البیت) واحادیث متواتر(۱) از اهل بیت پیامبر بوده است، چنانکه می فرماید:(إنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)(احزاب /۳۳) «محققا خدا می خواهد پلیدی را از شما ببرد، وشما را از گناه وخلاف پیراسته گرداند». این پیراستگی مربوط به پیراستگی ظاهری نیست، بلکه مقصود تطهیر نفوس از ذنب وگناه است که یگانه افتخار انسان به شمار می رود. پیامبر گرامی، در باره زهرا می گوید:«إنّ اللّه عزّوجلّ لَیَغْضِبَ لِغَضَبِ فاطِمَهْ وَیَرْضَی بِرِضَاها»(۲). خدا بر خشم فاطمه اظهار خشم کرده و از خشنودی او خشنود می شود. این روایت را که محدثان اسلامی با اختلاف اندکی در الفاظ، نقل کرده اند، به تنهایی نشان دهنده آن است که دخت گرامی پیامبر، پیراسته از گناه است. چگونه می توان گفت که او معصوم نیست وگرد گناه می گردد، درحالی که دراین هنگام، باید خدا از انجام گناه خوشحال شود درصورتی که خدا پیراسته از آن است که از گناه خوشحال شود، ویا به آن فرمان دهد چنانکه می فرماید:(قُلْ إنّ اللّهَ لایأمُرُ بِالْفَحْشَ آء أتَقُولُونَ عَلیَ اللّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ) (اعراف/۲۸) بگو خدا به گناه وزشتیها فرمان نمی دهد. آیا آنچه رانمی دانید، به خدانسبت می دهید؟ ۲ـ آیه مباهله

مباهله به معنی نفرین دو مخالف درباره یکدیگر است،وپیامبر گرامی،

----

۱ . ذخائر العقبی، ص۲۴. ۲ . فرائد السمطین،۲/۶۶.

--------------- صفحه ۱۲۰

سران مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد، که همگی به بیرون از مدینه بروند وبه یکدیگر نفرین کنند،وپیامبر این کار را به فرمان خدا پیشنهاد کرد. آنان نیز پذیرفتند. پیامبر از مدینه با چهار نفر بیرون آمد آنها عبارت بودند از: دخترش فاطمه، ودو فرزند عزیزش حسن و حسین ودامادش علی بن ابی طالب، وبا این عمل، به واقعیت این آیه تجسّم بخشید.آنجا که می فرماید:(فقُل تَعَا لُوا نَدْعُ أبْنَائَنَاوَ أبْنَاءَکُمْ وَنِسَ آ ئَنا وَنِسَائَکُمْ وأَنْفُسَنَا وأَنْفُسَکُم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبینَ) (آل عمران /۶۱) «بگو بیایید ما وشما با فرزندان وزنان خود به مباهله برخیزیم ودروغگویان را به لعنت خدا گرفتار سازیم» مفسران می گویند: تنها زنی که درحادثه مباهله حضور داشت، فاطمه زهرا بود، وجز او کسی درآنجا نبود و اگر ازمیان زنان مهاجر وانصار، کسی شایستگی داشت که دعای پیامبر را با آمین بدرقه کند، پیامبر گرامی اورا می آورد. ۳ـ آیه مودت

همگی می دانیم رسالت پیامبران وهرنوع رنج وزحمتی که دراین راه متحمل می شوند، برای خداست وباید پاداش خودرا از خدا دریافت کنند، ولی درعین حال، خدا دوستی نزدیکان پیامبر رابه عنوان یک فریضه واجب نمود ه است، چنانکه می فرماید: (قُلْ لا أسْألُکُمْ عَلَیْهِ أجْراً إلاّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربَی)(الشوری/۲۳) «بگو من پاداشی ازشما نمی خواهم، جز دوستی نزدیکانم» چنین سفارشی هر چند به صورت اجر ومزد تلقی شده است، ولی درواقع فریضه ای است برامت که در سایه چنین حبی ونزدیکی با چنین گروهی با فضیلت، به حدّ کمال می رسند ودر سایه این مودت، ازنظر عرفان علمی وعملی بالا می روند، ودخت گرامی پیامبر نزدیک ترین

فرد به پیامبر گرامی می باشد که باید همه

--------------- صفحه ۱۲۱

مسلمانان جهان اورا دوست داشته واحترام خاصی برای او قائل شوند. ۴ـ آیه إطعـام

مفسـران می نویسـند: علی بن ابی طالب ودخت گرامی پیامبر حتی فرزندان اوحسن وحسین وخادمشان «فضه» برای شـفاء «حسـنین» نذر کرده بودند که سه روز،روزه بگیرند، نذرآنان پذیرفته شده و درنخستین روز، به هنگام افطار فقیری درخانه ایستاد و درخواست طعـام کرد. همگی طعـام خود را به او داده وبا آب افطار کردنـد. شب دوم نیز این جریان تکرار شـد، وبه جای فقیر یتیمی بر درخانه ایسـتاد، وایثـار شـب قبـل نیز تکرار گردیـد، شب سـوم اسیری بر درخـانه ایسـتاد، وهمین کـار نیز انجـام گرفت. در شـأن این چهـار بزرگوار، که به آخرین مرحله ایثار دست یافتند، آیاتی که درسوره هل أتی است نازل گردید، این آیات از آیه هفتم شروع شده وتا آیه ۲۲ ادامه دارد.وما به نقل وترجمه دوآیه می پردازیم: (ويُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْـكِيناً وَيَتِيمَاً وأسِـيراً * إنّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُريـدُ مِنْكُم جَزاءً وَ لاشُـكُوراً)(سوره انسان/آیه ۸و۹) «آنـان غـذای خود را در عین نیاز به آن، به بیچاره، ویتیم، واسـیر، می دهنـد، ومی گویند ما شما را برا ی خدا اطعام می کنیم واز شما پاداش وسپاسی نمی خواهیم». ۵ ـ آیه کـوثـر

آیه چهـارمی را به عنوان «بیت القصـیدهٔ» یـاد آور شویم وآن آیه کوثر است. چنانکه می فرمایـد:(إنّا أعْطَيْنَاكَ الْكُوثَر *فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ *إنّ شَانِئَكَ هُوَ الأبْتَرُ) «ما به تو خیر فراوانی را دادیم. برای خدا نماز بگزار وقربانی کن. ونسل دشمن بدگوی تو مقطوع است ونسل تو تا روز قیامت باقی است».

--------------- صفحه ۱۲۲

بـدگویان، مانند عاص بن وائل، پیامبر را «ابتر» (مقطوع النسل) می نامیدند، خداوند در ردّ اندیشه بدگویان یاد آور می شود که ما به تو«خیر کثیر» دادیم ومقصود از آن «نسـل کثیر» است به گواهی آخر آیه که می فرمایـد: دشـمن بـدگوی تو «ابتر» است (وتو،دارای «کوثر» می باشی). همگی می دانیم پیامبر گرامی، از سه دختر دیگر نسلی پیدا نکرد، وتنها نسل او از ناحیه دخترش زهرا باقی مانده، مفـاد آیه، یکی از اخبـار غیبی قرآن است که برای همگـان ملموس ومحسوس است.بـا آنکه فرزنـدان پیامبر دربسـیاری از اعصار به وسیله جلّادان اموی وعباسی، به صورت فردی وجمعی جام شهادت نوشیده اند، مع الوصف جهان امروزنسل گسترده رسول گرامی را درتمام اقطار جهان لمس می کنـد. فخر رازی درتفسیر خود، به هنگام بحث از سوره کوثر می نویسـد:مقصود این است که خـدا نسل پیامبر را در طول زمان حفظ می کند. آنگاه می افزاید: «فانظركم قتل من أهل البيت،ثم العالم ممتلىء منهم،ولم يبق من بنى اُمية فى الـدّنيا أحـد يعبأ به ثم انظركم فيهم من الأكـابر من العلمـاء كالبـاقر والصادق والكاظم والرّضا ((علیهم السـلام)) والنفس الزكيهٔ وأمثالهم»(۱). «بنگر چقدر افراد، از اهل بیت پیامبر کشـته شده اند وباز جهان مملو از آنهاست،ولی ازخاندان امیه کسی که قابل ذکر باشدنمانده است، آنگاه بنگر که چه علمای بزرگی درمیان اهل بیت پیامبر هست ماننـدحضـرت باقر، حضرت صادق وحضرت کاظم و حضـرت رضا ـ (علیهم السلام) ـ ونفس زکیه ومانند آنان». وی این سخن را درقرن ششم می گوید: ما اکنون دراوایل قرن پانزدهم هجری هستیم وجهان اسـلام از مغرب وتونس والجزایر گرفته تا برسد به عربستان وشامات وترکیه وایران وغیره شاهد نسل درخشنده رسول خدا می باشیم وهمگی

----

۱ . مفاتیح الغیب، ج۸ص۴۹۸ ط مصر، ۱۳۰۸.

--------------- صفحه ۱۲۳

می گوییم: «صَدَقَ اللّهُ الْعلىّ الْعَظِيم:إنّا أعْطَيْناكَ الْكَوثَرْ». زهرا اُسوه واُلگـو

آشنایی با زندگانی حضرت زهرا مارا با اسوه والگویی آشنا می سازد که همه زنان باید اورا بهترین الگو درزندگی تلقی کنند.قرآن

آنگاه که برای زنان اسوه والگو مطرح می کند، از چهار زن نام می برد که دوتن از آنها الگوی فضیلت وسعادت ودو فرد دیگر الگوی شقاوت وبدبختی بوده اند. اینک ما به طور اجمال ازاین چهار زن نام می بریم. آنگاه اسوه بودن زهرا را در مورد فضیلت وسعادت، مطرح می کنیم. آن دوالگوی بدبختی ونکبت، زنان نوح ولوط اند. با اینکه در خانه نبوت و وحی می زیستند، امازیستن آنها زیستن دو جسم در کنار یکدیگر بود، نه زندگی دو روح، زیرا باشوهران خود همسو نبودند وبه آنان خیانت می کردند. از این جهت سرانجامی جز دوزخ پیدا نکردند، چنانکه می فرماید: (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاًلِلَّذِینَ کَفَرُوا امرأَةَ نُوح وَامْرَأةَ لُوط،کانَتاتَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِناصالِحِین، فَخانَتاهُمافَلَمْ یُغْنِیاعَنْهُمامِنَ اللّهِ شَیْئاً وَقیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِینَ) (تحریم /۹) «خداوند برای کافران زنان نوح ولوط مثل می زند. این دو نفر دراختیار دو بنده ازبندگان صالح مابودند، امابه آنان خیانت کردند، شوهران آنان نتوانستند همسران خودرا از آتش دوزخ نجات دهند. به آنها گفته شد: همراه دوزخیان وارد آتش شوید» اما آن دو الگوی سعادت وخوشبختی، آسیه همسر فرعون ومریم مادر حضرت عیسی است. بانوی نخست، با اینکه «ملکه مصر» بود، وازنظر عزت وبزرگی، ورفاه ونعمت همتا نداشت، وقتی حقیقت براو روشن شد دعوت موسی را ـ باتمام

-------------- صفحه ۱۲۴

خطرهایی که دربر داشت پذیرفت ـ فرعون از گرایش همسر به دشمن شماره یک او، سخت لرزید، باتمام علاقه ای که به همسر داشت، همه را در راه حفظ الوهیت وخدایی فروشی دروغین خود، نادیده گرفت، واورا درمیدان شهر به چهارمیخ کشید. ولی غافل ازآنکه اوبا این عمل به یکی از آرزوهای همسر مؤمن وموحد خود، جامه عمل پوشانیدوقرآن درباره او چنین می گوید:ودرخواست او را از خدا نیز منعکس می کند: (وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی اْلجَنَّةِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَومِ الظّالِمینَ)(تحریم/۱۱) «خدابرای افراد با ایمان، همسر فرعون را به عنوان زن نمونه یادآور می شود آنگاه که با خدای خودچنین راز و نیاز نمود:پرودگارا برای من درنزد خود، خانه ای در بهشت بناکن، ومرا از فرعون وکردار زشت او نجات بده، وازمردم ستمکار رهایی بخش». اومرگ را آرزو می کند. مرگی که در دل آن حیات وزندگی جاودانه است. بانوی دوم مریم دختر عمران، مادر حضرت مسیح (علیه السلام) است.وقرآن روی عفت و پاکدامنی اوتکیه می کندوحادثه تمثّل جبرئیل را به صورت یک جوان زیبا دربرابر او یادآور می شود، ولی او درهمان لحظه به خدا پناه می برد ومی گوید: من زنی عفیف وپاکدامنم(۱) ناگاه ندایی می شنود که من پیام آور پروردگار تو هستم که به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم. قرآن درباره این زن نمونه چنین می فرماید:(وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهافَنَفَخْنافِیهِ مِنْ رُوحِنا وَصَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَکُتُبِهِ وَکانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ)(تحریم/۱۲)

----

۱ . سوره مریم، آیه ۱۷ـ ۱۸.

-------------- صفحه ۱۲۵

«خدا مریم را به عنوان زن نمونه برای افراد با ایمان یاد آور می شود. مریم دختر عمران که دامان خودرا پاک نگه داشت، وما ازروح خود در او دمیدیم. او سخنان پروردگار وکتابهای او را تصدیق کرد، واز بندگان مطیع خدابود. زهرا با فضیلت ترین زنان جهان است

اکنون که با این دوزن نمونه آشنا شدیم، دخت پیامبر گرامی سومین زن نمونه جهان است که درردیف این دو زن قرار دارد، ودرگذشته یاد آور شدیم که پیامبر فرمود: سروران زنان بهشت، چهار نفرند که یکی ازآنها دخترش زهرا ست. عایشه می گوید:«ما رَأیتُ أَحَداً قَطُّ أَفْضَلْ مِنْ فاطِمَةِ غَیر أَبِیها...».(۱) «من کسی را برتر وبالاتر از فاطمه نیافتم جز پدرش پیامبر اسلام». حسن بن زید عطار می گوید:از امام صادق (علیه السلام) سئوال کردم: اینکه پیامبر گرامی فرموده است: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، آیا

او برترین زنان زمان خود بود؟ او درپاسخ فرمود: مریم چنین بود، ولی فاطمه برترین زنان اهل بهشت است، از گذشتگان وآیندگان(۲). عفت وعصمت زهـرا (علیها السلام)

فضیلت وکمال زهرا یکی دو تا نیست که دراینجا مطرح شود. او درعصمت وعفت، علم ودانش، شجاعت وقوت قلب،فصاحت وبلاغت کلام، دردرجه ای بس عالی قرار داشت، ولی نام زهرا همه جا یاد آور عفت وپا کدامنی است.

---

۱ . سیره حلبی،ج۲، ص۶. ۲ . عوالم، ج۱۱، ص۴۹.

--------------- صفحه ۱۲۶

زنان مسلمان باید اورا الگو ی خود سازند، وشخصیت خود را دربالا بردن علم ودانش، تقوا و پرهیزگاری، خدمت وانجام وظایف، جستجو کنند. از دیر باز، قدرتهای بزرگ جهان، به فکر مسخ هویت اسلامی مسلمانان بوده اند وخواسته اند از طرق گوناگون ما را از آیین خود بیگانه سازند، ودر نتیجه بزرگترین سدی را که دربرابر مطامع روز افزون آنان، قرار دارد، ازمیان بردارند. استعمار یک ملت، درصورتی سهل وآسان می گردد، که علایق آنها را از گذشته قطع کرده وآنها را به صورت قارچهای بی ریشه ا ی درآورند. بزرگترین قدرتی که جهان ازآن می ترسد، نیروی اسلام است که به پیروان خود فرمان ثبات ومقاومت دربرابر سلطه بیگانگان داده وسلطه ناپذیری را اساس خود می داند، جهادوجهادگررا درطریق حفظ وآرمانهای دینی می ستاید،وحیات وشهادت را «إحدی الحُسنیین» قلمداد می کند. خاور شناسان که پیشگامان نیروهای استعمار گر غربی هستند، به این حقیقت، پی برده طراحان استعمار را از آن آگاه ساخته اند، وبا تجربه ای که از تسلط بر اندلس اسلامی آموخته بودند، اذعان داشتند که بیگانگی جوانان ودختران از اسلام وتعالیم حیات بخش آن، وترویج فساد و فحشاء درمیان آنان ودعوت به آمیزشهای بی قید و شرط میان دوگروه، یکی از ابزار سلطه بر آنهاست، ازاین جهت،برای پیدا کردن این طرح کلی، از راههای گوناگونی وارد شدند که یکی از آنها ترویج بی حجابی درمیان زنان ودختران مسلمان بوده است. عفت وپاکدامنی جزء سرشت زن است

هرنوع برنامه ریزی برای زندگی زن، خواه پیش از زناشویی یا پس از آن، باید مطابق آفرینش او باشد،ودر حقیقت سرشت زن راباید بررسی کرد ومطابقت خواست

--------------- صفحه ۱۲۷

آن، برای او برنامه ریخت. ۱ـ جای سخن وگفتگو نیست که عفت وپاکدامنی با آفرینش زن بهم آمیخته واز روز نخست، عفت گرا و پاکدامن است. نگاه های معصومانه، ونفرت او از گناه درروزهای نخست زندگی، تظاهر زن به عفت وپاکی درنخستین برخوردها، نشانه آن است که عفت درزن، جایگاه عظیم وبلندی دارد که هم خود خواهان آن است وهم دیگران او را با این ویژگی می خواهند. روی این اساس، تمام برنامه های زندگی زن باید درچار چوب حفظ عفت صورت گیرد وآنچه که سر انجام منتهی به ناپاکی وگناه وآمیزشهای نامشروع می گردد، با ید از زندگی او حذف گردد. شکی نیست که زنان درسنین جوانی، ذاتاً دل آرا ودلربا هستند، ودر نخستین برخورد با مردانی که غریزه جنسی نیرومندی دارند، کشش خاصی نسبت به یکدیگر پیدا می کنند، ولی این کشش همه جابه سود طرفین و بالأخص زن نیست. درست است که این جاذبه وکشش، اساس زناشویی است، ودست آفرینش، این تجاذب را میان آن دو پدید آورده تا درسایه آن، نخستین هسته های جامعه یعنی خانواده راتشکیل دهند، ودرنتیجه نسل بشر محفوظ بماند، ولی اگر او با چنین دلربایی، دربرابر هر فردی ظاهر شود، ممکن است درمواردی خویشتن دار باشد، ولی درمواردیگر با شکست روبرو می گردد، وآنچه نباید بشود، می شود. واگر زنان قوی ونیرومند وخویشتن دار، بر نفس خود مسلط باشند، همه زنان از نظر شخصیت وفکر یکسان نبوده وخویشتن دار نیستند. ۲ـ روی این اساس، درشرایع آسمانی مسأله پوشش برای زن مطرح بوده تا دل آرایی اورا به محارم وشوهر خود محدود ساخته واز این طریق، به تحکیم بنیاد خانواده کمک کند.

--------------- صفحه ۱۲۸

این که گفتیم درشرایع آسمانی، مسأله پوشش برای زن، یک اصل بوده، سخن گزافی نیست، وتلمود یهود بر آن نیز گواهی می دهد(۱). حتی این مسأله را خردمندان جهان، با بررسی ومطالعه دریافته بودند ونمیگذاشتند زنان، به جز کنیزان، دربرابر مردان بیگانه، خودنمایی کنند. درجامعه ساسانیان، زنان متشخص، جز درتخت روان روپوش دار، ازخانه بیرون نمی آمدند وهرگز به آنان اجازه داده نمی شد، آشکارابا مردان معاشرت داشته باشند. حتی در نقشهایی که ازایران باستان بر جای مانده صورت زن به طور واضح دیده نمی شود، فقط کنیزان، آزادی بیشتری داشتند، چون ناچار بودند ازمهمانان خواجه خود پذیرایی کنند(۲). ۳ـ البته آن سخت گیری که در تلمود نسبت به پوشش زن وجود دارد، یا برخی از سخت گیریهایی که در ایران باستان برای زن دیده می شود، در اسلام محکوم بوده ویک نوع افراط حساب می شود، ولی آنچه مسلم است، این است که پوشش ساده زن وجلوگیری ازآمیزش آزادانه او با جوانان ومردان بیگانه،به عفت وپاکی او کمک شایانی می کند، وبرهنگی وخود آرایی او در ادارات ومراکز کار وگذرگاهها، جز تحریک جنسی جوانان، نتیجه ای ندارد. ۴ـ بنا بر این، الزام پوشش، فقط وفقط برای حفظ عفت اوست، نه زنجیر اسارتی بر دست وپای او ونه سدی در برابر تکامل فکری وعلمی وهنری او است، بلکه درحالی که همه راههای تکامل به روی او باز است، ولی همگی باید درچار چوب حفظ گوهر گرانبهای او به نام عفت، صورت گیرد، زیرا اگر از دست برود،

----

۱ . تاریخ تمدن ویل دورانت،ج۱۲، ص۳۰. ۲ . ایرانیان، جامعه ساسانیان،ج۱، ص۵۵۲.

--------------- صفحه ۱۲۹

شیرازه زندگی می پاشد ومحیط گرم خانواده تشکیل نمی گردد، یا پس از اندی به سردی و پاشیدگی می گراید.وبرای همین جهت زنان قانونی دردوره ساسانیان درخانه نگهداری می شدند .(۱) امروز، آمار وارقام با ما سخن می گوید وحقایق را روشن می سازد. امروز چه کسی است که نداند قسمت اعظم فزونی طلاق در طبقات مرفه وحتی طبقات متوسط، مربوط به آزادی زنان درمحیط زندگی آنهاست، زیرا در سایه این آزادی علاقه های حاکم بر محیط خانواده به سستی گراییده، وهریک از همسران درفکر دیگری می افتند. درغرب، بنیاد خانواده کاملاً سست و لرزان است وکمتر ازدواجی است که به صورت پایدار میان جوانان و دختران باقی می ماند، وغالباً پس از اندی جدا می شوند ویکی از علل آن، آمیزشهای آزادی است که میان دختران و جوانان حاکم است. ۵ـ آیین مقدس اسلام، در کلیه دستورهای خود، آفرینش زن وصلاح وخیر جامعه را درنظر گرفته وبرای زنان، درخارج محدوده زندگی، پوشش تصویب کرده است، تا عفت درون خانه که به وسیله چهار دیواری حفظ می شود، با عفت برون هماهنگ باشد، وزیبایی زن ودلاربایی او، ازآن شوهران ومحارم بوده وغیر آنان ازآن بهره ای نگیرند، پیامبر گرامی درسخنان خود، بهترین زن را چنین توصیف میکند:بهترین زنان، زنی است که برای شوهر، فرزند بیاورد، واورا دوست بدارد.عفیف وبا حیا باشد، براثر رفتار نیک، عزت خودرا درمحیط خانه حفظ کرده، ونسبت به همسر فروتن باشد، وتنها برای شوهر خود زینت کند، واز هرنوع دلارایی و دلربایی برای دیگران خود داری کند. سخن همسر را بشنود وفرمان اورا

----

۱ . ایرانیان،جامعه ساسانیان،ج۱۰،ص۲۳۳.

--------------- صفحه ۱۳۰

گوش کند ودرغیاب او خواسته های اورا انجام دهد(۱). اشتباه نشود که این حق یک طرفه نیست وشوهر نیز دربرابر آن، باید حقوقی را در برابر همسر خود مبذول بداردودرست یک حقوق متقابل میان زن ومرد از نظر اسلام حاکم است که اسلام ازآن، با یک جمله فشرده تعبیر آورده، آنجا که می فرماید: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الّذی عَلَیْهِنَّ بالْمَعْرُوفِ) (بقره /۲۲۸) «آنان درست، دربرابر وظایف

خویش، حقوقی نیز دارنـد وبایـد بـا نیکی با آنان رفتار شود». پیشوای موحـدان امیر مؤمنان (علیه السـلام) ، وقتی آگاه شـد که زنان کوفه، درکوچه و خیابان شـهر به گونه ای راه می رونـدکه به مردان تنه می زننـد، در سـخنرانی خود چنین فرمود: «نُبِّئتُ أنّ نِساءکُمْ یُدافِعْنَ الرِّجالَ فی الطَّریقِ.أَما تَسْتَحُون...»(۲) «به من گزارش داده انـد که زنان شـما در گـذرگاهها به مردان تنه می زننـد. آیا شـرم نمی کنیـد؟...» ودر سـخنان دیگری به مردم فرمود:«آیا شـرم نمی کنید، ننگ شـما نیست که زنانتان به بازار بروند و با مردان تنومند سفید پوست روبرو شده و جا را بر یکدیگر تنگ کنند؟»(۳) نظام جمهوری اسلامی ثابت کرد که پوشش زنان، نه تنها مانع از کار و کوشش وتلاش زنان درمشاغل مناسب نیست، بلکه زن درپرتو آن پوشـش، می توانـد از مفاسـد بی حجابی بکاهـد، و درعین حال وظایف اجتماعی خودرا نیز انجام دهد. البته افراد مغرض وفتنه جو، پیوسته با شعار های مبتذل، وسروده های بی مغز،

---

۱ . وسایل الشیعهٔ، ج۱۴، ص۱۴. ۲ . وسائل الشیعهٔ، ج۱۴، ص۱۷۴. ۳ . وسائل الشیعهٔ، ج۱۴، ص۱۷۴.

--------------- صفحه ۱۳۱

پوشـش زنان رابه باد مسـخره گرفته ودراین مورد آنچه نبایـد بگویند، گفته اند، ولی زنان عاقل وخردمند، می دانند که این شـعارها یک نوع دعوت به هرزه گرایی وبی بنـد و باری است، وآنچه برای آنان هدف نیست، تکامل روحی ومعنوی زن است. ما در تاریخ اسـلام، زنـان آگـاهی داریم که از رسول خـدا وپیشوایـان معصوم، حـدیث آموخته انـد و در کتابهـای رجـال اسامی آنها ثبت شـده است(۱). در طول تاریخ درمیان زنان پاکدامن سخنورانی بودند که تاریخ، خصوصیات ومتون سخنرانیهای آنان را ضبط کرده و ابن طیفور، متوفـای ۳۰۳، کتـابی دراین بـاره به نـام «بلاغـات النسـاء» نگاشـته است، واخیراً «عمر رضـا کحّالـهٔ» دانشـمند عرب، کتابی به نـام«أعلام النساء» نگاشـته که قسـمت اعظم آنهارا زنان مسـلمان عفیف وپاکـدامن تشـکیل می دهنـد. ودر زبان فارسـی نیزکتابهایی دربـاره زنان با شخصـیت اسـلامی نوشـته شـده که هرکـدام می توانـد تاریخچه زن را در طول چهارده قرن برای ما روشن سازد(۲).

درگذشت زهــرا (علیها السلام)

سرانجـام دخت گرامی پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در سن ۱۸ سالگی درسال یازدهم هجرت، هفتاد و پنـج، یا نود وپنـج روز پس از درگـذشت پـدرش، پس از بیمـاری ممتـد که معلول بی مهر یهای امت، وتجاوز گروهی از دنیا طلبان به خانه او بود، جان به جـان آفرین سپرد و به تعبیر امام صادق (علیه السـلام) جام شـهادت نوشـید. انسان هرچنـد بخواهـد بر بی مهریها وسـتمگریهای امت اسلامی بر فرزندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرده پوشی کند، امانمی تواند مظلومیت یگانه یادگار پیامبر را فراموش

---

۱ . به تنقیح المقال جلدسوم، بخش نساء مراجعه شود. ۲ . ریاحین الشریعهٔ.

--------------- صفحه ۱۳۲

کند وآن را نادیده بگیرد یا توجیه کند. دختری که پیامبر گرامی کراراً او را به مردم سفارش کرده وپاره تن خود می دانست با یک جهـان قهر وخشم بر افراد بی وفـا، درخانه خود درگـذشت وبه نقل امام هشـتم درخانه خود به خاک سپرده شـد(۱). درود خدا براو روزی که دیـده به جهان گشود، وروزی که شـهیدانه چشم از جهان بر بست، وروزی که به فرمان خدا زنده می شود. ما معترفیم که دراین نوشـتار کوتـاه نتوانسـته ایم کوچکترین حقی از دخت گرامی پیـامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را ادا کنیم چنانکه نتوانستیم حقوق دیگر پیشوایان رانیز ادا نماییم، واصولاً هـدف در کتاب آشـنایی اجمالی است نه آشـنایی تفصـیلی. در این جا شایسـته اسـت اشـعار نغز و پر معنی دوست و برادر عزیزم جنـاب آقـای نخجوانی را که به درخواست اینجـانب در پاسـخ برخی از شـعرای متأثر از وضع موجود در مال خود سـروده اند، بیاورم. هان! بر سـر سودای هوس، پا بزن ای زن *** یکچند، دم از عفت و تقوی بزن ای زن دون همـتی و بی هنری، بر تـو نزیبـد *** حرف، از هنر و همـت والاـ بزن ای زن لفـظ هنر و پیشه تحریـف، رهـا کن *** بگـذر ز

هوس، رای بمعنا بزن ای زن ***

---

۱ . کافی، ج ۱،فصل مولد الزهراء ص ۴۶۱.

--------------- صفحه ۱۳۳

از علم و فضیلت، عَلَم فخر و مباهات *** بر تارک نه گنبد مینا بزن ای زن تا کی پی مد رفتن و تقلید و تظاهر؟ *** پا بر سر این شیوه بیپا بزن ای زن دامن چه زنی بالاـ؟ رو قیمت خود را *** با پاکی دامانت، بالا بزن ای زن (این جامه رسوا، بدل ما زده صد چاك *** صد چاك بر این جامه رسوا بزن ای زن)! پرهیز کن از جلوه گری، روی میفروز *** دل، بر سر این کار، بدریا بزن ای زن کافی نبود «صورت زیبا» تو برو چنگ *** بر خوی خوش و «سیرت زیبا» بزن ای زن نیکومنش و پاك شو، آنگاه نکو روی *** با پاکی و نیکی ره دلها بزن ای زن زنهار! سر ناصح مشفق نزنی مشت *** مشتی سر شیطان فریبا بزن ای زن در گوش، چو در کن سخن نغز صدیقی *** هان! بر سر سودای هوس پا بزن ای زن

صفحه ۱۳۴

فصل سوم

فصل سوم

امام حسن (علیه السلام)

نخستین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، در نیمه ماه مبارك رمضان سال سوم هجرت، در شهر مدینه دیده به جهان گشود. مراسم نامگذاری وسایر آداب اسلامی مربوط به نوزاد، وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انجام گرفت ونام «حسن» که گویا تا آن موقع در میان اقوام عرب مشهور نبود از طرف رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای او برگزیده شد(۱). امام مجتبی (علیه السلام) از دوران پرعظمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ،جد بزرگوار خود چند سالی را ببیش درك نکرد وتقریباً هفت ساله بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به درود حیات گفت وبه فاصله کوتاهی مادر گرامی او زهرا ـ سلام اللّه علیها ـ نیز دیده از جهان فرو بست. یگانه عامل تسلی امام حسن (علیه السلام) ونیز برادر وی امام حسین (علیه السلام) ، آغوش گرم و پرمهر پدرش علی (علیه السلام) بود. او از دوران جوانی از لحاظ علم و دانش، چهره درخشان وممتازی به شمار می رفت وبه مشکلات مردم پاسخ می گفت(۲). «سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: حسن بن علی (علیهما السلام) دارای امتیازات اخلاقی وفضایل انسانی فراوانی بود ;او شخصی بزرگوار، باوقار، بردبار، متین، سخیّ وبخشنده ومورد علاقه مردم بود(۳).

---

۱ . ارشاد مفید ص۲۰۲شوبحار ج۴۳ص۲۵۳. ۲ . دراین مورد به فروع کافی ج۷ص۳۳مراجعه شود. ۳ . تاریخ الخلفاء ص۱۷۲.

--------------- صفحه ۱۳۵

در سخاوت وبخشندگی او همین کافی است که در طول عمر مبارك خود، دوبار تمام اموال ودارایی خویش را در راه خدا انفاق وسه بار دارایی خود را به دو نیم تقسیم فرمود، نیمی از آن را در راه خدا بذل کرد ونیمی را برای خود نگاه داشت(۱). امام مجتبی (علیه السلام) وجبهه های جنگ

امام مجتبی (علیه السلام) فرد شجاع و با شهامتی بود وترس وبیم در وجود او راه نداشت. او درجنگ جمل از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام)مأمور شد به کوفه برود ومردم را جهت شرکت در این جهاد مقدس دعوت کند. وقتی او وارد شهر شد، استاندار کوفه که با

علی (علیه السلام) روابط خوبی نداشت، از دستور امام حسن (علیه السلام) سرپیچی کرد، لیکن با وجود کارشکنی های استاندار، آن حضرت توانست نه هزار نفر از مردم کوفه را به میدان جنگ اعزام کند(۲). امام حسن (علیه السلام) در این جنگ... کنار پدر، در خط مقدم جبهه جنگید، وحتی از یاران دلاور وشجاع علی (علیه السلام) سبقت می گرفت وبر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. او نه تنها در جنگ جمل در صف مقدم جبهه بود، بلکه در نبرد صفین با سخنان پرشور ومهیج خود مردم عراق را برای سرکوبی سپاه شام دعوت کرد، وقتی او بر قلب سپاه دشمن حمله کرد، امیر مؤمنان (علیه السلام) از یاران خود خواست تا او وبرادرش حسین بن علی (علیه السلام) را از ادامه جنگ باز دارند تا نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشته شدن این دو شخصیت قطع نشود (۳).

----

۱ . تاریخ یعقوبی ج۲ص۲۱۵. ۲ . الأخبارالطوال دینوری ص۱۴۵. ۳ . نهج البلاغه خطبه ۲۰۲ ،طبع «عبده».

--------------- صفحه ۱۳۶

پس ازشهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) در رمضان سال چهلم، امام مجتبی (علیه السلام) به منبر رفت ودر باره فضایل پدر بزرگوار خود خطابه ای ایراد کرد، در این موقع مردم کوفه گروه گروه برخاستند وبا «حسن بن علی (علیه السلام) » به عنوان جانشین پیامبر و رهبر امت، بیعت کردند واز این طریق، زمامداری جامعه اسلامی بر حضرتش به صورت واجب عینی در آمد.زیرا از یک طرف از جانب خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)وشخص علی (علیه السلام) بر این مقام منصوب شده بود و از طرفی هم بیعت و آمادگی مردم، حجّت را به ظاهر بر او تمام کرد واین دو امر سبب شد که زمام امور مسلمانان را به دست گیرد وقریب شش ماه به اداره امور آنان بپردازد وبر کلیه فرمانداران، استانداران، بخشداران، دستورات لازم را صادر فرماید، امّا وقتی خبر شهادت علی (علیه السلام) به شام رسید، معاویه با سپاهی گران وارتشی منظّم به سوی کوفه حرکت کرد تا زمام امر مسلمانان را به دست بگیرد وحسن بن علی (علیه السلام) را وادار به تسلیم سازد. سؤال مهم در باره امام مجتبی (علیه السلام) این است که چرا حضرتش راه صلح با دشمن را پیش گرفت، درحالی که برادر ارجمند او، طریق جنگ ونبرد را برگزید؟ واین خود موضوع گسترده ای است که پیرامون آن، کتابها و رساله هایی نوشته شده است.ما انگیزه های صلح امام (علیه السلام) را در این جا به صورت فشرده می نگاریم وقبلاً یاد آورر می شویم که امام مجتبی (علیه السلام) صلح نکرد بلکه صلح بر او تحمیل شد واوضاع و شرایط نامساعد، دست به دست هم داد ووضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسأله ضروری بر امام تحمیل گشت به گونه ای که حضرت، جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید و هرکس به جای او بود ودر شرایط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نداشت. زیرا سیاست خارجی اسلام از یک سو ووضع داخلی عراق و سپاه حضرت از دیگر سو، جنگ را ایجاب نمی کرد واگر حضرت دست به جنگ می زد به اسلام و تشیّع ضربت بزرگی وارد می آمد. از نظر سیاست خارجی، امپراطوری روم که ضربه های شکننده ای از

--------------- صفحه ۱۳۷

مسلمانان بر پیکرش داشت، در پی فرصت بود تا حمله گسترده ای را به کیان اسلام سازماندهی کند ;روم وقتی از صف آرایی سپاه امام حسن (علیه السلام) ولشکر معاویه آگاه شد، آن را بهترین فرصت برای مقصود خود شمرد وبا سپاهی عظیم عازم کشور اسلامی شد. در چنین شرایطی شخصی مانند امام حسن (علیه السلام) که رسالت او حفظ اساس اسلام است وظیفه ای جز این نداشت که با پذیرش صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند. یعقوبی می نویسد: معاویه پس از عقد صلح با امام حسن (علیه السلام) به شام برگشت. در این هنگام گزارشی به او رسید که امپراطور روم با سپاه منظم وبزرگی به قصد حمله بر کشور اسلامی از روم حرکت کرده وچون در آن زمان دولت اسلامی را یارای مقابله باارتش روم نبود، معاویه ناچار شد که هر سال صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد(۱). این سند تاریخی نشان می دهد که اگر میان دو سپاه درگیری رخ می داد، امپراطور روم شرقی برنده

بود، نه حسن بن علی (علیه السلام)ونه معاویه. این خطر با دور اندیشی امام مجتبی (علیه السلام) برطرف شد، از این جهت، امام باقر (علیه السلام) می فرماید:«اگر امام مجتبی (علیه السلام) صلح را نمی پذیرفت، خطر بزرگی متوجه اسلام می شد»(۲). امّا از نظر سیاست داخلی، امام حسن (علیه السلام) تمام راه ها جز صلح با معاویه را به روی خود بسته دید. زیرا: اولاً: تمام یاران امام مجتبی (علیه السلام) همان یاران پدر او علی (علیه السلام) بودند که در پنج سال خلافت آن حضرت هرگز اسلحه به زمین ننهادند واگر روزی هم سلاح به زمین

----

۱ . تاریخ یعقوبی ج۲ص۲۰۶. ۲ . بحار الأنوار ج۴۴ ص۱.

نهادند، فردای آن روز سلاح خود را بازگرفته ودر جبهه دیگر حاضر می شدند، از این رو یک نوع خستگی فوق العاده بر سپاه امام حاکم بودو وقتی خبر حرکت سپاه معاویه به کوفه رسید، امام، در مسجد خطابه هیجان انگیزی خواند وآنان را به مبارزه با باطل وشکیبایی وفداکاری دعوت کرد ;وقتی از خطابه خود فارغ شد، همه سکوت را برگزیدند وکسی او را تصدیق نکرد، این سکوت بر برخی از یاران با ووفای امام گران آمد ومردم عراق را قهرمان دروغین ومردمی ترسو وفاقد شجاعت خواندند(۱). سرانجام پس از فعالیتها ونیز سخنرانی های جمعی از یاران امام، گروهی در اردوگاه «نُخَیْلَهْ» گرد آمدند که از چهار هزار نفر تجاوز نمی کردند وامام ناچار شد باز سخنرانی مجددی فرماید وگروه دیگری را به اردوگاه اعزام کند. این وقایع،حالی که از حکومت یک نوع خستگی و افسردگی بر سپاه امام بود وهرگزچنین سپاهی نمی توانست درجبهه جنگ فاتح و پیروز شود. ثانیاً: اعضاء سپاه امام بسیار ناهماهنگ وغیر منسجم بود واز عناصر بسیار متضاد تشکیل یافته بود، عناصری که هرکدام برای خود هدفی داشت. سپاه امام را عناصر زیر تشکیل می داد: ۱:یاران راستین امام علی (علیه السلام) وحضرت مجتبی (علیه السلام) که تا سرحد جان آماده نبرد وپیکار بودند. ۲: خوارج، این گروه به دلیل دشمنی با معاویه در سپاه امام شرکت کرده بودند، نه برای دوستی با امام مجتبی (علیه السلام) ودر حقیقت مخالف هر دو نفر بودند، هرچند عداوت آنان با معاویه بیشتر بود. ۳: افراد سودجو ودنیا طلب که برای منافع مادی خود در سپاه امام شرکت کرده بودند واگر منافع خویش را در جهت مخالف می دیدند قطعاً صدو هشتاد درجه

----

۱ . مقاتل الطالبین ص۳۹.

تغییر جهت داده و علیه امام به مبارزه برمی خاستند. ۴: افراد شکاک ودو دل که هنوز حقانیت امام مجتبی (علیه السلام) بر آنان ثابت نبود وطبعاً در میدان نبرد از خود فداکاری ودلیری نشان نمی دادند. ۵: گروهی که تنها به دلیل حضور رئیس قبیله خود دررکاب امام، در سپاه حضرت مجتبی (علیه السلام)شرکت کرده بودند واگر رئیس قبیله از طریق تطمیع ویا تهدید تغییر موضع می داد، آنان نیز تغییر موضع می دادند. آیا این سپاه فاقد هماهنگی وانسجام می توانست در طریق هدف مشخصی جنگ ونبرد کند؟ بطور مسلّم نه ;بلکه چنین جنگی جز شکست وکشته شدن یاران راستین امام نتیجه دیگری نداشت. گواه روشن بر اینکه امام خواهان پیکار با معاویه بود وسرانجام صلح بر او تحمیل شد، این است که امام درمدائن (آخرین نقطه ای که سپاه حضرت تا آنجا پیشروی کرد) سخنرانی جامعی فرمود ویاد آور شد، معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف وبرخلاف هدف بلند وروح بزرگ ماست ;اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، ما با او به مبارزه برخیزیم وپاسخ او را با شمشیر بدهیم واگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد او را بپذیریم ورضایت شما را تأمین نماییم ;وقتی سخن امام به این جا رسید، سپاه حضرت با فریادهای «البقیهْ البقیهْ»،«زندگی زندگی» پرده از منویات واقعی خود برداشتند. فرض کنید امام حسن (علیه السلام) فرمانده سپاه شام

بود ومعاویه فرمانده سپاه عراق، آیا معاویه می توانست جزکاری را که امام حسن (علیه السلام) در پیش گرفت، عمل کند؟! اصولاً شرایط حاکم در عصر امام حسن (علیه السلام) غیر از شرایط حاکم بر عصر امام حسین (علیه السلام) بود ;زیرا در عصر امام مجتبی (علیه السلام)شهادت آن حضرت به وسیله معاویه موجی از خشم و غضب در مردم بر ضد حزب اموی ایجاد نمی کرد ومردم

--------------- صفحه ۱۴۰

چنین تصور می کردند که خلیفه ای ویا مدعی خلافتی به وسیله مدعی دیگری کشته شده است. صلح امام مجتبی (علیه السلام) این فرصت را به مردم داد تا پرده از چهره طاغیان برداشته شود و آنان را آنچنان که هستند بشناسند. اتفاقاً در طول حکومت نخستین حاکم اموی(معاویه) روشن شد که حکومت برای آنان هدف است ونه وسیله ترویج اسلام، واصولاً آنچه که برای آنان مطرح نیست اسلام ورسالت الهی است. در پرتو تدبیر امام مجتبی (علیه السلام) وروشن شدن واقعیت این گروه، برادر وی امام حسین (علیه السلام) موفق شد آن انقلاب بزرگ را پدید آورد و با شهادت خود بار دیگر این حزب رسوا را رسواتر سازد و خشم توده ونفرت آنان را بر ضد حزب حاکم برانگیزد. متن پیمان صلح

متن پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) نموداری از کوششهای وی در تأمین هدفها وآرمانهای مقدس اسلام است. هرگاه یک فرد باریک بین، یکایک مواد صلح نامه را مورد بررسی قرار دهد به روشنی داوری می کند که امام در آن شرایط خاص ازاین طریق خواسته است آرمان های مقدس اسلام را حفظ کند. اینک مواد پیمان: ۱: حسن بن علی (علیه السلام) حکومت وزمامداری را به معاویه واگذار کند، البتّه با این شرط که معاویه طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند. ۲: پس از درگذشت معاویه، خلافت ازآن حسن بن علی (علیه السلام) است واگر برای او حادثه ای پیش بیاید، خلافت ازآن حسین بن علی (علیه السلام) می باشد ومعاویه حق ندارد برای خود جانشین معیّن کند. ۳: بدعت ناسزا گفتن واهانت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چه در حال نماز وچه در غیر آن حال، باید ممنوع شود واز او جز به نیکی یادی نگردد.

--------------- صفحه ۱۴۱

۴: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است باید زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود ومعاویه باید هرسال از خراج «داراب گرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل وصفین که در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام)کشته شده اند تقسیم کند. ۵:معاویه متعهد بشود که تمام مردم، اعم از ساکنان عراق و شام وحجاز (از هر نژادی که باشند) از تعقیب وآزار وی در امان باشند ویک نفر از آنان نباید به دلیل فعالیّتهای گذشته خود بر ضد معاویه، تحت تعقیب قرار گیرد وتمام یاران علی (علیه السلام) در هرکجا هستند باید در امان باشند وهیچ یک ازآنان را نباید آزار داد وجان ومال و خانواده پیروان علی (علیه السلام) همگی باید در امن وامان باشد، واموالی که از بیت المال در دست آنها است پس گرفته نخواهد شد. آنگاه در پایان پیمان، معاویه متعهد می شود که تمام اصول پیمان را به دقت اجرا کند وخدا را براین مسأله گواه می گیرد وتمام بزرگان ورجال شام نیز بر این امر گواهی داده اند(۱). ما در این جا به شرح زندگانی امام حسن (علیه السلام) واسرار صلح او پایان می دهیم وبا تذکر نکته ای این بحث را به آخر می رسانیم. یکی از دسیسه های حزب اموی و پس از آنان بنی عباس، این بود که با جعل ونشر اخبار دروغ، افکار عمومی را نسبت به خاندان علی (علیه السلام)بدبین سازند ;ازاین جهت، می بینیم شخصیتی مانند امام مجتبی (علیه السلام) را که بیست و پنج بار پای پیاده وگاهی با پای برهنه به زیارت خانه خدا رفته وبرگشته است، به برخی از مسائل متهم کرده اند، مثل اینکه گفته اند، امام مجتبی (علیه السلام)همسران زیادی گرفت و طلاق داد

----

۱ . درباره مواد پیمان صلح به کتاب صلح الحسن، آل یاسین،صفحات ۲۵۹،۲۶۱ مراجعه شود.

--------------- صفحه ۱۴۲

وغالباً این اخبار به وسیله درباریان ومداحان دودمان اموی جعل شده و درمیان مسلمانان پخش گردیده است ;این مطلب با بررسی وضع راویان این اخبار کاملاً روشن وواضح است(۱). معاویه، «جُعده» همسر امام مجتبی (علیه السلام) را که دختر اشعث بن قیس و وابسته به یکی از خانواده های ضد علوی بود، تحریک کرد وصد هزار درهم برای او فرستاد ووعده داد که اگر حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم سازد او را به همسری فرزند خود یزید در می آورد، همسر جنایتکار، فریب وعده های پوچ معاویه را خورد وامام را مسموم کرد و به شهادت رسانید. معاویه که گزارشهای رسیده از مدینه را به دقت می خواند، وقتی از شهادت امام آگاه شد، فوق العاده خوشحال گشت، زیرا بزرگترین مانع در برابر مقاصد خود را منتفی دید(۲).

----

۱ . راویان این اخبار از افرادی مانند ابوالحسن علی بن محمد معروف مداینی است که از طرفداران دودمان بنی امیّه می باشد. وی مبلّغ رسمی بنی امیه بود واشعا ر زیادی درباره آنان سروده است. ۲ . عقد الفرید ج۴ص۲۵۱ الإمامهٔ والسیاسهٔ ج۱ص۱۷۴، مروج الذهب جص۱۰۵وغیره.

-------------- صفحه ۱۴۳

فصل چهارم

فصل چهارم

امام حسین (علیه السلام)

سومین پیشوای جهان شیعه، حضرت حسین بن علی (علیه السلام) دومین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)است. او در سوم شعبان سال چهارم هجرت دیده به جهان گشود ومراسم نامگذاری او مانند برادرش حسن بن علی (علیه السلام) به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انجام گرفت ودر آغوش پر مهر رسول گرامی ومادر عزیز خود زهرا ـ علیها سلام ـ پرورش یافت. پیامبر در حق او وبرادر گرامی وی حسن بن علی (علیه السلام)فرمود:«دو فرزند من حسن وحسین پیشوایان امت می باشند، خواه قیام کنند یا از قیام دست کشند.» مهمترین حادثه در حیات سومین اختر آسمان ولایت، جانبازی، فداکاری وشهادت وی وفرزندان ویاران عزیزش در دشت کربلا است. حادثه ای که عقلها را تکان داده وتمام حادثه ها را در برابر خود به دست فراموشی سپرده وپیوسته در صفحات تاریخ باقی وپایدار است. هرحادثه بزرگ وعظیمی که درجهان روی می دهد، طولی نمی کشد که جزر ومد زندگی، آن را به دست فراموشی می سپارد، ومرور زمان از هیجان وفروغ آن می کاهد وازآن نامی جز در صفحات تاریخ باقی نمی ماند. گویا حوادث تاریخی بسان غذا است، همان گونه که غذا پس از آنکه وارد معده شد از طریق دستگاه گوارش به صورت های مختلفی در آمده وهضم می گردد، همچنین حوادث ورویدادها، در هاضمه بزرگ جهان به تدریج هضم

-------------- صفحه ۱۴۴

گردیده وحوادث دیروز جای خود را به حوادث جدیدتر می دهد ;این قانون مسلّم و طبیعی جهان، تاریخ وجامعه است. لیکن برخی حوادث، جنبه استثنائی دارد وبسان برلیان وطلا که معده انسان قادر به هضم آن نیست، در هاضمه بزرگ روزگار هضم نمی گردد وگذشت زمان از قدرت بقای آن نمی کاهد. تاریخ مردان الهی وفداکاری پیامبران آسمانی وانقلابهایی که به وسیله پیشوایان بزرگ الهی صورت پذیرفته است، همگی از این نوع حوادث است که گذشت روزگار، بر اثر ارتباط وپیوندی که این رویدادها با فطرت انسان دارد آن را بی رنگ نمی کند بلکه برای ابد در خاطره ها زنده وجاوید می ماند. نهضت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) وهنگامه خونین عاشورا یکی از حوادث جاویدان بشریت است وتجربه گذشت این همه سال، بزرگترین گواه آن می باشد.

در تاریخ خونین کربلا۔ سه موضوع، بیش از مطالب دیگر، شایان توجه ونیازمند بررسی های دقیق و عمیق تاریخی است: ۱: علل وموجبات قیام امام حسین (علیه السلام) ۲: کیفیت انقلاب ونهضت امام حسین (علیه السلام) ۳: نتایج وپیامدهای نهضت. اینک ما در باره هر سه موضوع به صورت فشرده سخن می گوییم وبحث در باره موضوع سوم را به کتابهایی که در زمینه نهضت حسین بن علی (علیه السلام) ونتایج درخشان آن نگاشته شده است، ارجاع می دهیم. ۱:علل وموجبات قیام امام حسین (علیه السلام)

الف: روشنترین علّت بر قیام وانقلاب حسین بن علی (علیه السلام) انحرافاتی بود که در دستگاه حکومت اسلامی آن روزگار پدید آمده بود واین انحرافات با تسلّط حزب

-------------- صفحه ۱۴۵

اموی بر مردم، کاملاً نمایان بود. حزب اموی که در رأس آن ابوسفیان قرار داشت، پس از سالیانی نبرد با پیامبر، هنگام فتح مکّه به ظاهر اسلام آورد اماکفر ونفاق خود را در دل محفوظ داشت. حتی در دوران خلافت عثمان، معاویه دریک جلسه خصوصی که همه سران آن را خاندان بنی امیه تشکیل می دادند جرأت پیدا کرد وگفت:«اکنون که فرمانروایی از آن بنی امیه است گوی خلافت را بربایید وبه یک دیگر پاس دهید وکوشش کنید که از دودمان بنی امیه بیرون نرود ودر اعقاب وفرزندان شما برای ابد محفوظ بماند، من سوگند یاد می کنم که نه بهشتی درکار است ونه دوزخی»(۱). حزب اموی، روزگاری به صورت علنی بر ضد اسلام فعالیّت می کرد، پس از فتح مکّه، این حزب مخفی شد وفعالیت خود را به صورت زیرزمینی ادامه داد ودر قیافه به ظاهر اسلامی، برای ریشه کن کردن دین کارهایی صورت می داد. حکومت پنج ساله امیر مؤمنان (علیه السلام) هر چند بسیاری از ریشه های اموی را قطع کرد ولی به دلیل کوتاه بودن دوران حکومت آن راد مرد الهی، عمال حکومت اموی ریشه کن نگردیدند وپس از شهادت آن حضرت، فرزند ابوسفیان (معاویه)، بر کشورهای اسلامی تسلط یافت و کارگزاران ستمگر و یغماگر خود، مانند زیاد، عمرو عاص، سمره، مروان و... را بر جان، مال و بیت المال مسلمانان مسلط ساخت. حُجر بن عدی و رُشید هجری، وعمرو بن حَمِقْ و میثم تمار و صدها منادی حق وآزادی را به علّت مبارزه با خودکامگی وی، به وضع فجیعی کشت. معاویه در طول خلافت بیست ساله خود،پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را که عصاره فساد ومیوه درخت پلید اموی بود محکم واستوار ساخت وبدین گونه پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری، مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت، بلکه با اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی کینه توزی های دوران

----

۱ . استیعاب ۲/۶۹۰.

-------------- صفحه ۱۴۶

جاهلیت وجنگ های بدر و اُحد واحزاب، شدیداً مخالف بود. حکومتی که باید تداوم بخش رسالت اسلام، مجری قوانین وحدود، نماینده افکار وآراء مسلمانان وتجسم روح جامعه اسلامی باشد، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت ووحی محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) راانکار می کرد، وهمچون نیای خود ابوسفیان همه را پنداری بیش نمی دانست!(۱) یزید براساس تعلیمات مسیحیّت پرورش یافته بود وقلباً به آن تمایل داشت واز طرفی جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، خوشگذران، عیاش، فاقد دور اندیشی واحتیاط بود(۲). تفاوتی که پدر با پسر داشت، در اینجا بود که پدر به ظاهر پای بند به اسلام بود، ولی فرزند او پس از رسیدن به حکومت نتوانست حتی به صورت ظاهر خود را دیندار وبا ایمان بنماید ;وی آشکارا مقدّسات اسلامی را زیر پای می گذاشت ودر راه ارضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذار نکرد. رسماً شراب می خورد ودر شب نشینی ها وبزم های اشرافی به باده گساری می پرداخت وبی باکانه اشعاری می سرود که ترجمه آنها چنین است: «یاران هم پیاله من برخیزید! وبه نغمه مطربان خوش آواز گوش دهید وپیاله ها را پی در پی سرکشید، نغمه دلپذیر ساز وآواز، مرا از ندای اللّه اکبر واز شنیدن بانگ اذان

باز می دارد ومن حاضـرم حوران بهشتی را با نیم خورده ظرف شراب عوض کنم»(۳). هم اوعلناً به مقدّسات اسلام توهین می کرد، گرایش خود را به آیین مسیحیت

----

۱ . البدایهٔ والنهایهٔ ص۱۹۷، مقاتل الطالبین ص ۱۲۰. ۲ . مروج الذهب جص۷۷. ۳ . تذکرهٔ الخواص ابن جوزی ص ۲۹۱.

--------------- صفحه ۱۴۷

پنهان نمی داشت ومی گفت:«اگر شـراب در آیین احمـد حرام است تو آن را به آیین مسیـح بن مریـم بنوش»(۱). دربار یزید، کانون فسـاد وگنـاه بود وآثار شوم آن حتی به اماکن مقدسـی همچون مکّه و مـدینه رسیده بود(۲). در این هنگـام بود که حسـین بن علی (علیه السلام) شرایط را برای انقلاب و نهضت کاملاً آماده دید، زیرا دیگر مزدوران بنی امیه نمی توانستند هدف های قیام حسین بن علی (علیه السـلام) را در افکار عمومی دگرگونه جلوه دهنـد وآن را کشمکشـی بر سـر قـدرت وسـلطه قلمداد کنند، زیرا توده ها به چشم خود می دیدند که رفتار حکومت بر ضد موازین دینی وتعالیم الهی است وهمین مطلب مجوّز آن بود که حسین (علیه السلام) یاران راستین اسـلام را از گوشه وکنار جهان پیرامون خود فرا خواند وبر ضد حکومت قیام کند ;قیامی که هدف از آن احیاء اسـلام و سنن دینی، نه تصاحب خلافت وقدرت بود. پس از شهادت حسن بن علی (علیه السلام) در سال پنجاه هجری،شیعیان عراق جنبش خاصـی از خود نشـان دادنـد وبا حسـین (علیه السـلام) به مکاتبه پرداختنـد واز امام درخواست کردنـد که معاویه را از حکومت خلع کنـد ;امام در پاسـخ آنان یاد آور شـد که او با معاویه عهـد وپیمانی دارد ونمی توانـد آن را بشـکند. پس از درگذشت معاویه، امام حسـین (علیه السـلام) در نیمه رجب سـال شـصت، وقـتی موانع شـرعی را منتفی دیـد وشـرایط را برای قیـامی مفیـد وسازنـده آمـاده تشـخیص داد، در پاسـخ دعوت مردم عراق، ویژگیهـایی را که بایـد زمامـدار مسـلمین داشـته باشـد، بیان فرمود: «امام وپیشوای مردم کسی است که از روی قرآن حکومت وداوری کند، عدالت

----

۱ . فإن حرمت یوماً علی دین أحمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم تتمهٔ المنتهی ص۴۳. ۲ . مروج الذهب ج ۳ ص۷۷.

--------------- صفحه ۱۴۸

پرور ودادگستر، پیرو آیین حق ودر راه خـدا خویشـتن دار باشد»(۱). امـام در یکی از سـخنرانیهای خود در نزدیکی کربلا به انگیزه قیام خود این چنین تصـریح می فرمایـد:«ای مردم پیامبر خدا فرمود: هرکس فرمانروای سـتمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال می شمارد، پیمانهای خدا را می شکند، با سنّت پیامبر او مخالفت میورزد، در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز فرمانروایی می کند، بازبان وعمل مخالفت خود را اظهار نکنـد، خـدااو را همراه فرمانروای جائر در آتش قرار می دهـد». «هان ای مردم، یزیـد ویزیـدیان اطـاعت شـیطان را بر گردن نهـاده وپیروی از خـدای رحمان را ترک گفته، فساد را گسترش داده و قوانین الهی را تعطیل کرده انـد، بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند ومن در اعتراض بر این حکومت شایسـته ترینم» (۲). ب: قیام آگاهانه

بحث مهم در انقلاب حسـینی (علیه السـلام) بررسـی چگـونگی آن است که آیـا حرکت امـام قیـام بود یـا انفجـار؟ گروهی که می خواهند پیوسـته همه حوادث مقدس بشری را با مقیاس های نارسا بسنجند، قیام حسین بن علی (علیهما السلام) را از به انفجار ناآگاه تفسیر(۳) می کننـد، یعنی همان گونه که گاهی دگرگونی های تـدریجی در پدیـده های مادی به پایه ای می رسـد که دیگر پدیده پذیرای آن تغییرات نیست، وکم کم افزایش تغییرات

----

۱ . «مَا الْأمامُ إلاّ الْحاکِمُ بِالْکِتابِ،اَلْقائِمُ بِالْقِسْطِ،الـدّائِن بِدِینِ الْحَقِّ اَلْحابِسِ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللّهِ» ارشاد ص ۲۱۰. ۲ . تاریخ طبری ج۳.

۳. اساس این تفسیر را یکی از اصول چهارگانه دیالکتیک به نام تبدیل کمیت به کیفیت تشکیل می دهد.

--------------- صفحه ۱۴۹

جزئی به پیدایش پدیده ای جدید می انجامد،مثلاً ـ افزایش حرارت آب، حدّ معینی دارد، آنگاه که درجه حرارت بالا رفت خواه ناخواه آب تبدیل به بخار می شود، جامعه نیز تا حدی می تواند ستم طبقه ستمگر را پذیرا شود، لیکن هنگامی که با انفجاری، بر ضدّ نظام حاکم انقلابی بر پا می کند ;از این رو می گویند «پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) فشار دستگاه اموی بر ملّت مسلمان وطبقه ستمدیده رو به افزایش نهاد، وهنگام زمامداری فرزندش یزید، به اوج خود رسید، جام صبر جامعه لبریز شد وانفجار بزرگی رخ داد که قیام حسین (علیه السلام) نمایشی از این انفجار قهری بود. این داوری درباره نهضت حضرت حسین (علیه السلام) یک نوع پیشداوری است که از عقیده شخصی تحلیلگران مادی سرچشمه می گیرد، واگر آنان به متن تاریخ قیام آن حضرت مراجعه می کردند وواقع بین وحق گرا بودند، هرگز در باره نهضت ارزشمند امام حسین (علیه السلام) چنین داوری نمی کردند. از آنجا که این نوع تحلیل گران، اصل «تبدیل کمیّت به کیفیّت» را به طور دربست در باره پدیده های طبیعیی پذیرفته اند، واز طرف دیگر معتقدند که اصول حاکم بر طبیعت ناآگاه، بر جامعه وتاریخ بشر آگاه نیز بدون کم وکاست حاکم است، قهراً ناچار شدند که قیام فرزند علی (علیه السلام) را نیز با این بینش توجیه کنند واگر آنان این اصل را جهان شمول نمی دانستند ویا از اصل «طبیعت مآبی» در انسان (آنچه بر طبیعت فاقد شعور حاکم است، بر جامعه وتاریخ آگاه نیز حاکم است)، پیروی نمی کردند، هرگز انقلاب سالار شهیدان را انفجار ناآگاه (که نتیجه آن بی ارزش قلمداد کردن آن می باشد) نمی نامیدند. اشکال کار این گروه این است که همه چیز وهر نهضتی را با مقیاس هایی محدود مادی تفسیر می کنند واگر به قیامی برخوردند که با آن نمی سازد به ناچار دست به تحریف زده و«تز» یک بعدی خود را ترجیح می دهند. در منطق مادی انفجار یک جامعه مانند انفجار دیگ بخاری است که

--------------- صفحه ۱۵۰

دریچه های اطمینان آن کاملاً ـ مسدود است و انفجار خودبه خود وخواهی نخواهی رخ خواهد نمود، زیرا ظرفیت جامعه از نظر تحمّل فشار وستم محدود است وآنگاه که لبریز شد،انفجار به صورت یک پدیده قطعی تحقّق می یابد. قیام انفجاری در مقیاس کوچک آن مانند انفجار یک انسان پر عقده است که بدون اختیار آنچه در دل دارد بیرون می ریزد، هرچند بعداً پشیمان می گردد. با این بینش، قیام انفجاری فاقد هر نوع ارزش اخلاقی است وهرگز نمی توان قهرمان انقلاب را ستود، زیرا تمام شرکت کنندگان در صحنه قیام، تماشاگران انقلابند نه بازیگران آن، وعامل مؤثر تنها همان افزایش تضادها ونارحتی وستمگری هایی است که خود را از طریق هیجانها وشورشها نشان می دهد وگروه پرخاشگر را به مخالفت وبراندازی وا می دارد. از این جهت،طرفداران این تز معتقدند، برای جلو انداختن انفجار باید بر تضادها افزود وناراحتی ها را دو چندان کرد، تا دیگ بخار جامعه، خود به خود منفجر شود ونظام را بر افکند. در این جا دو مطلب قابل بررسّی است: ۱: آیا نبردهای انفجاری ارزش اخلاقی دارد؟ ۲: آیا قیام حضرت حسین (علیه السلام) با این مقیاس قابل ارزیابی است یا یک قیام آگاهانه بود، وهرگز فشارها وتضادها عامل اصلی چنین حرکتهایی نمی تواند باشد بلکه بیش از همه، عوامل انسانی واخلاقی در آن نقش دارد؟ درباره مطلب نخست کافی است بدانیم کارهای خارج از اختیار، هرچند مؤثر وسودمند باشد، فاقد ارزش اخلاقی وحسن فاعلی است ;فرض کنید جانور درنده ای می خواهد به انسان شریفی حمله کند وتیر اندازی ناآگاه از جریان وبدون اطلاّع از اینکه آن انسان شریف نزدیک است در چنگال درنده قرار گیرد با پرتاب

--------------- صفحه ۱۵۱

تیری آن حیوان را بکشد ودر نتیجه آن انسان نجات یابد، چنین کاری نمی تواند تحسین انسان را نسبت به کار تیرانداز بی هدف برانگیزد، زیرا او از نتیجه کار خود کاملاً ناآگاه بود، در این صورت چگونه می توان او را تحسین کرد. اگر تنش های عظیم

اجتماعی از این مقوله است. انقلابیون، فاقد اختیار وآزادی از تضاد طبقاتی وفشارهای درونی که کوهی را به حرکت می آورد وسیلی بزرگ به راه می اندازد، تحریک می شوند ودست به انقلابی سترگ می زنند، مسلّماً چنین کاری هیچ گونه ارزش اخلاقی ندارد. در فتح اسپانیا، پس از ورود سپاه اسلام از راه دریا به آن سرزمین، به دستور فرمانده کل سپاه اسلام، تمام کشتی ها که وسیله بازگشت آنان بود، سوزانده شد، وهمه تدارکات غذایی جز مقدار کمی را به دریا ریختند، آنگاه، فرمانده به سپاهیان گفت، پشت سر شما دریا وپیش روی شما قوای دشمن است وتوقف در این نقطه نتیجه ای جز مرگ ندارد، پس چاره ای جز جنگیدن وتسخیر کردن ندارید ;از این رو همگی گام به پیش نهادند وبر دشمن چیره شدند;عمل این فرمانده،هرچند تحسین جهانیان را برانگیخت، زیرا با کمال آزادی، خود را در کام دشمن قرار داد، لیکن برای این پیروزی آن هم نسبت به سپاه نمی توان در دفتر اخلاق صفحه ای گشود وآن را یک عمل ارزشمند خواند، چون کاری ارزش دارد که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد ویکی از راه ها را که همراه فضیلت است با کمال حریت وآزادی برگزیند، نه اینکه تمام درها را به روی خود بسته ببیند وجز یک راه برای او باقی نماند، آنگاه ناچار شود که آن را بپیماید.

-------------- صفحه ۱۵۲

حسین بن علی (علیه السلام) وقیام آگاهانه

پس از رحلت امام مجتبی (علیه السلام) زمینه نهضت برادرش امام حسین (علیه السلام) وشیعیان وی آرام آرام فراهم می آمد ;آن حضرت معاویه را در اجتماعات بزرگ مورد سؤال قرار می داد وجنایات او را بر امّت اسلام بر می شمرد وگاهی از طریق نامه، او را به قیام و نهضت تهدید می کرد، آنگاه که معاویه به آغوش مرگ رفت وپست ترین و رذل ترین فرد را جانشین خود قرار داد، هسته های نهضت حسین (علیه السلام) تشکّل یافت وآن حضرت مسلمانان را از راههای گوناگون بر قیام وانقلاب دعوت فرمود. این کارها از خطوط حساب شده ای حکایت داشت که سرور آزادگان آنها را ترسیم می کرد وامّت را به پیمودن آن خطوط دعوت می کرد، حال چگونه میتوان قیام او را انفجار ناآگاه خواند وآن را در ردیف انقلاب های بی ارزش قرار داد. گذشته بر این قراین تاریخی فراوانی دال بر انقلاب آگاهانه اوست که به پاره ای از آنها اشاره می رود: ۱ـ سخنرانی امام هنگام اخذ بیعت برای یزید معاویه پس از اینکه امام مجتبی را به شهادت رساند، از طریق تطمیع وتهدید، موافقت گروهی از شخصیتها را برای بیعت با یزید جلب کرد، آنگاه که وی با حسین بن علی (علیه السلام) روبرو شد، امام به وی چنین فرمود: «توصیفی را که در باره کمال وکاردانی فرزندت یزید کردی شنیدم، می خواهی مردم را به اشتباه بیندازی، گویا تو در باره فرد ناشناخته ای سخن می گویی، گویا آگاهی خاصی داری که ما آن را نداریم، یزید موقعیت ولیاقت خود را به این کار

-------------- صفحه ۱۵۳

نشان داده است، او یک فرد سگ باز وکبوتر باز است وپیوسته با زنان رامشگر و نواختن انواع دستگاههای موسیقی دمساز است، چه بهتر که از این کار صرف نظر کنی و بار سنگین گناه خود را سنگین تر نسازی...»(۱). ۲ـ نامه امام به معاویه

امام نامه مفصلی به معاویه می نویسد وجرایم بزرگ او را که در رأس همه قتل صالحان وبزرگان صحابه ورجال پرهیزکار از شیعیان علی (علیه السلام)قرار دارد، بر می شمرد، آنگاه در آن نامه می افزاید: «چون به دلیل پاره ای از تنگناها بر ضد تو قیام نکرده ام می ترسم، زیرا ممکن است که عذرهای من در درگاه الهی پذیرفته نباشد». آنگاه در پایان یاد آور می شود، یکی از جرایم نابخشودنی تو این است که برای فرزند خود که شراب می نوشد وبا سگها بازی می کند، از مردم بیعت گرفتی(۲). ۳ـ سخنرانی امام در سرزمین منی

امام در اواخرحکومت معاویه در سرزمین «منی» در اجتماعی فزونتر از نهصد نفر که در آن شخصیتهای بزرگی از بنی هاشم ویاران رسول خدا و فرزندان آنان ونیز تابعان شرکت داشتند، با یک سخنرانی مستدل، در باره نظام حاکم بر کشور اسلامی، به ایراد سخن

پرداخت واز آنان خواست تا سخنان او را به افراد دیگر برسانند وبرای شخصیتهای بزرگی که در بلاد اسلامی به سر می برند بنویسند، وپس از بازگشت به سرزمین خود، امام را از نظریه خویش آگاه سازند.

----

۱ . الإمامة والسیاسة ج۱ص ۱۷۰. ۲ . الإمامة والسیاسة ج۱ص۱۶۵.

--------------- صفحه ۱۵۴

او سخن خود را در باره طاغوت زمان (معاویه) آغاز کرد وجنایاتی که او در باره امّت اسلامی به ویژه شیعیان علی مرتکب شده است، یاد آور شد. حسین بن علی (علیهما السلام) در این مجمع، بسیاری از آیاتی را که در حق خاندان رسالت وارد شده ویا سخنانی که پیامبر در باره آنان گفته بود یاد آور شد، واز حضار که استوانه های اسلام در مکّه ومدینه ودیگر بلاد بودند، تصدیق وگواهی خواست، آنگاه آنان را به خدا سوگند داد، که این خاندان را به افراد متعهد وبا ایمان برسانند(۱). گذشته از همه اینها امام روز هشتم ذی الحجة حج را به «عمره مفرده» تبدیل کرد ودر برابر انبوهی از مردم انگیزه انصراف خود را از شرکت در مراسم حج وخروج به سوی عراق تشریح فرمود: «مرگ همچون قلاده عروس بر گردن انسان بسته است ومن همانند علاقه یعقوب به یوسف، به نیاکان خود مشتاقم، من از همین جا، نقطه ای را که در آن به شهادت می رسم وگرگ های بیابان بندهای بدن مرا قطعه قطعه می کنند می نگرم»، آنگاه افزود:«کسانی که می خواهند در این راه خون بدهند وبه لقاء الهی بپیوندند، آماده حرکت باشند ;من بامدادان حرکت می کنم»(۲). آیا پس از سخنرانی امام در بین راه کربلاـ ونیز شب عاشورا که یاران خود را مرخص می کند واز بیعت آنان صرفنظر می فرماید، صحیح است که نهضت پر ارزش حسین (علیه السلام) را انفجار ناآگاه بنامیم...؟!

----

۱ . اصل سلیم بن قیس ص۱۸۳ ، ۱۸۶ طبع نجف. ۲ . لهوف ص۴۱طبع بغداد .

--------------- صفحه ۱۵۵

نتایج قیام حسین بن علی (علیه السلام)

در باره نتایج نهضت مقدس حسین بن علی (علیه السلام) وبازتاب آن، سخن به قدری گسترده است که نمی توان جز قطره ای از دریا را بیان نمود: الف ــ رسوا ساختن هیأت حاکمه

در باره علل قیام حسینی یاد آور شدیم که خلیفه ستمگر وقت بر اثر افکار موروثی از خانواده ومحیط تربیت، کوچکترین احترامی به قوانین اسلام نمی گذاشت، علناً شراب می نوشید، مجالس عیش ونوش ونوازندگی ترتیب می داد، با سگ و بوزینه مأنوس بودو... از این رو دین ومذهب، بازیچه یزید و هواداران او شده بود که می رفت قلوب را منقلب وافکار را دگرگون سازد. شهادت امام در آن شرایط، این درس بزرگ را به مردم داد که اسلام بالاتر از جان، مال وفرزند است ومسلمانان باید در مقابل حکومتهای منحرف از همه چیز خود بگذرند ;اسلام وقرآن آنچنان عزیز و با ارزش است که مثل حسین، جان خود را فدای او کرد. از دیگر سو، شهادت حضرت آنچنان بنی امیه را رسوا کرد که حساب آنان را از جامعه اسلامی ودین وقرآن جدا ساخت وآنان را به عنوان دشمن دین وخاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وعناصر شرارت و پستی معرفی کرد. از این جهت شاعر بزرگ هندی (معین الدین اجمیری) حسین بن علی (علیه السلام) را پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دومین بنا کننده کاخ اسلام ومجدد توحید ویکتا پرستی می خواند.

--------------- صفحه ۱۵۶

ب ـ انقلابها و شورشها

پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) روح انقلاب و پرخاشگری در امّت اسلامی پدید آمد وانقلابهای پی در پی به وقوع

پیوست که حاکی از تنفر شدید مردم از حکومت بنی امیه بود ;تو گویی قیام حسینی روح تازه ای در کالبد امّت دمید. نخستین تنش پس از شهادت حسین (علیه السلام) قیام توابین به فرماندهی یکی از یاران پیامبر به نام «سلیمان بن صرد» است ودر این نهضت گروهی از بزرگان شیعه ویاران امیر مؤمنان (علیه السلام) شرکت داشتند و شعار آنان کلمه «یا لثارات الحسین» بود واخلاص وپاکبازی از شیوه قیام آنان کاملاً ـ به چشم می خورد. آنان در آغاز انقلاب، همگی به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) رفتند، یک شبانه روز در آنجا ماندند، گریه ها وناله های بسیاری سر دادند واز اینکه حسین (علیه السلام) را یاری نکردند از درگاه خداوند، سخت پوزش خواستند. بعد از آن، قیام مختار آغاز شد، آنگاه قیامها وشوره ها یکی پس از دیگری رخ نمود ودر پایان به نابودی بنی امیه انجامید. ج ـ پی ریزی مکتب شهادت

درست است شهادت مکتبی است که قرآن وپیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پایه گذار آن بودند اما پس از رحلت آن حضرت وگسترش فتوحات و توسعه کشور اسلامی واختلاط مسلمانان با دیگر ملل، یک نوع رخوت وسستی وتن دادن به حکومت های نالایق در جامعه اسلامی پدید آمد واطاعت هر کس که دارای قدرت وسلطه بود فریضه به شمار می رفت، حتّی زمانی که «عبد اللّه بن عمر» نزد حجاج آمد وبا او بیعت کرد چنین عذر آورد که مخالفت با حکومت، موجب تفرقه و بهم خوردن نظم و مایه ظهور فتنه وخونریزی می شود.

--------------- صفحه ۱۵۷

طبیعی است جامعه ای که دارای چنین طرز تفکری است به هر حکومت ظالم وجابری تن دهد، حسین بن علی (علیه السلام) با شهادت خود این برنامه را به هم زد ومکتب عالی و آموزنده شهادت را در جامعه اسلامی از نو زنده کرد وبه مسلمانان درس مردانگی واستقامت وقیام آموخت، به گونه ای که «مصعب بن زبیر» در تأثیر این قیام به همسرش «سکینه» دختر حسین بن علی (علیه السلام)چنین گفت: «لم یُبْقِ أبوکَ لابنِ حُرَّةٍ عذراً». پدرت بر هیچ آزاد زاده ای جای عذر نگذارد وبه جهان اسلام این مطلب را تفهیم کرد که:«مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

--------------- صفحه ۱۵۸

فصل پنجم

فصل پنجم

امام زین العابدین (علیه السلام)

چهارمین اختر فروزان آسمان ولایت امام علی بن الحسین، حضرت سجّاد (علیه السلام) است ;او که فرزند حسین بن علی (علیه السلام) است در سال سی وهشت هجری دیده به جهان گشود ودر سال نود وچهار هجری دیده از جهان فرو بست. امام زین العابدین (علیه السلام) زمانی دیده به جهان گشود که زمام امور در دست جد بزرگوار او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود ;وی قریب به سه سال از خلافت علی (علیه السلام) را درک کرد وپس از شهادت او امام حسن (علیه السلام) شش ماه خلافت اسلامی را اداره کرد، آنگاه حکومت به دست معاویه افتاد، لیکن امام چهارم در جامعه اسلامی آن روز مسؤولیت خطیری نداشت. وقتی در عاشورای سال شصت ویک هجری، حسین بن علی (علیه السلام) به فیض شهادت نایل آمد، مسؤولیت زمامداری مسلمانان از جانب خدا بر عهده او گذاره شد واز آن روز تا زمانی که به شهادت رسید با زمامدارانی چون یزید بن معاویه، عبداللّه بن زبیر(۱)، معاویهٔ بن یزید، مروان بن حکم، عبد الملک بن مروان بن حکم

----

۱ . عبداللّه بن زبیر از کسانی است که از بیعت با یزید امتناع ورزید ودرمکه متحصن گشت وپس از مرگ یزید گروهی با اوبه

عنوان خلیفه بیعت کردنـد ودرهمـان موقع پس از مرگ فرزنـد یزیـد مردم شـام بـا مروان بن حکم بیعت نمودنـد ودرحقیقت جامعه اسلامی دریک زمان واحـد دارای دو پیشوا وخلیفه گردیـد ، خلیفه ای به نام عبداللّه بن زبیر که برحجاز ویمن وعراق حکومت می کرد وخلیفه ای دیگربه نام مروان که بر شام ومصر حکومت می رانـد.تاآنکه مروان درسال شـصت وپنـج هجری مرد وزمام امور را فرزند c d او عبدالملک به دست گرفت . سـپس برای دستگیری عبداللّه بن زبیر سپاهی به سوی مکه اعزام کرد وعبداللّه بن زبیر در هفده جمادی الاُولی سال هفتاد وسه دستگیر وبه دار آویخته شد وهمه سرزمینهای اسلامی دراختیار عبدالملک قرار گرفت.

--------------- صفحه ۱۵۹

و ولید بن عبد الملک معاصر بود. حضرت سجّاد (علیه السلام) به صورتی معجزه آسا در کربلا سالم ماند ولطف الهی او را از گزند دشمن حفظ کرد ;وی به صورت یک اسیر همراه دیگر اسرا به کوفه وآنگاه به شام منتقل شد ودر این مسیر در اجتماعات خاصی با ایراد خطبه ها، پاسدار انقلاب خونین کربلا بود ;در مجلس عبید اللّه بن زیاد پس از گفتگوی مفصلی که غضب و خشم شدید عبید اللّه را موجب شـد، به قتل تهدیـد گردیـد، امام در پاسـخ او فرمود: «آیا مرا با کشـتن می ترسانی ونمی دانی که کشـته شدن برای ما یک کار عادی است وشـهادت برای ما کرامت و فضیلت است» (۱). او نه تنها بر اثر پرخاشـگری بر امیر کوفه تهدید به قتل شد بلکه پس از گفتگویی با یزیـد در یک مجلس رسـمی نیز تهدیـد به قتل گشت ;امام در پاسـخ او گفت:«هیچگاه آزاد شدگانی مانند بنی امیه نمی توانند حکم قتل انبیاء و اوصیاء را صادر کنند مگر از اسلام خارج شوند واگر چنین تصمیمی داری، مرد مطمئنی را حاضر کن تا وصیت کنم واهل حرم را به او بسپارم»(۲). امام در این پاسـخ هرگز از یزید درخواست عفو نکرد، بلکه در خواست نمود که فرد امینی را بر رساندن کاروان اسرا به مدینه معیّن کند. امام سجاد وخطابه مسجد شام

این تنها موردی نیست که امام بر یزید پرخاشگری کرد، بلکه در یک مجمع

----

۱ . مقتل خوارزمی ج۲ص۴۳. ۲ . ذریعة النجاة ص۲۳۴.

--------------- صفحه ۱۶۰

عمومی پرده هـا را بالا-زد ومـاهیت کثیف حزب اموی را آشـکار سـاخت، آنگاه که او بر فراز منبر مسـجد سـخنرانی مهیّجی فرمود وانقلاب عظیمی در مردم شام پدیـد آورد واین هنگامی بود که یک گوینـده درباری وخود فروخته قبل از خطبه های نماز جمعه از یزید و یزیدیان ستایش کرد وبه خاندان علوی بد وناسزا گفت، امام فریاد زد:«وای بر توای خطیب خود فروخته، خشنودی مخلوق را بـا خشم آفریـدگار مبـادله کردی وجایگـاه تو آتش است ;»آنگـاه از یزیـد درخواست کرد که بر فراز منبر (به تعبیر خود امـام بالای چوبها) قرار گیرد و سـخنانی بگوید که خدا را خوشـحال سازد و مردم را به ثوابی برساند، یزید با در خواست او موافقت نکرد، ودر مقابل اصـرار شامیان که می خواسـتند امام به منبر برود چنین گفت:«آنان علم را از کودکی با شـیر مکیـده اند واگر منبر برود، پایین نمی آید تا اینکه من وخاندان ابوسـفیان را رسوا سازد ;»ولی سـرانجام در برابر فشار حضار به ناچار موافقت کرد، امام (علیه السلام) بر فراز منبر قرار گرفت و خدا را با شیواترین و رساترین بیان سپاس و ستایش کرد و به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)درود فرستاد، آنگاه به معرفی خود وخاندان خویش پرداخت به گونه ای که تبلیغات ضد علوی بیست و پنج ساله را تا حدّی خنثی فرمود. وقتی سـخنان امام به اینجا رسید:«من فرزند کسی هستم که در خون خویش غوطه ور شد وبا لب تشنه کشته گردید»! آنچنان صدای ناله وگریه از مسـجد برخاست که یزید وحشت زده وبه مؤذن دسـتور داد با گفتن اذان، سـخنان امام را قطع کند ;امام به احترام اذان از سـخن گفتن باز ایسـتاد، آنگاه که مؤذن به شـهادت دوّم رسید وبه رسالت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) گواهی داد، حضرت آخرین ضـربه را بر نظـام امـوی کوبیـد واز فراز منـبر رو به مـؤذن کرد وفرمـود«ای مؤذن، تو را به همین محمّـد (صـلی الله علیه وآله وسـلم) سوگنـد کمی صبر کن»، آنگاه روبه یزیـد کرد وگفت: «ای یزیـد آیا این پیامبر به نام «محمّـد» جـدّ تو یا جدّ من است؟ اگر

بگویی جدّ تو است دروغ گفتهای واگر جدّ من است چرا فرزندان او را کشتی ودختران او را اسیر کردی؟چرا وچرا؟...».

-------------- صفحه ۱۶۱

یزید از کلمات امام و وضع مجلس فوق العاده بیمناک شد ومسجد را ترک گفت، گروهی نیز از شدت ناراحتی از مسجد بیرون آمدند(۱). امام پس از بازگشت به مدینه، گرچه در محدودیت کاملی به سر می برد و از این جهت در را به روی بیگانه بسته ومشغول عبادت ونیایش بود وجز با یاران مطمئن خود با کسی تماس نمیگرفت، لیکن توانست صد وهفتاد شاگرد برجسته که هرکدام چراغی فروزان در جامعه اسلامی بودند تربیت کند که اسامی آنان در کتابهای رجال آمده است(۲). و از آن میان می توان از شخصیت هایی به نام سعید بن مسیّب، سعید بن جببیر، محمد بن جبیر، امیر یحیی بن ام طویل، ابو خالد کابلی، وابو حمزه ثمالی نام برد. آن حضرت در سایه فعالیتهای زیر زمینی از طریق تربیت شاگرد وپخش معارف، عظمت وجلال عجیبی در دل جامعه اسلامی و سران اموی پیدا کرده بود، حتی در یکی از مراسم حج که با عبد الملک بن مروان روبرو شد نه تنها به او سلام نکرد بلکه به چهره او نیز نگاه نفرمود ;عبد الملک از این بی اعتنایی سخت بر آشفت و آهسته دست امام را گرفت و گفت: «ابا محمد، به من بنگر، من عبد الملک هستم و قاتل پدر تو «یزید» نیستم». امام در پاسخ او گفت:«قاتل پدرم با قتل حسین (علیه السلام)آخرت خود را نابود کرد، تو هم می خواهی مانند قاتل پدرم باشی؟ مانعی ندارد». عبد الملک با چهره برافروخته گفت: «من هرگز نمی خواهم، ولی توقع دارم که از ما خبر بگیری واز امکانات ما بهره مند شوی». امام در پاسخ او فرمود:«مرا به دنیای شما وآنچه دارید نیازی نیست» (۳).

----

۱ . کامل بهائی ج۲ص ۳۰. ۲ . رجال کشی ص۱۱۹ ورجال شیخ طوسی ص ۱۸۱. ۳ . بحار ج۴۶ص ۱۲۰.

-------------- صفحه ۱۶۲

اعمال زشت و پلید حزب اموی نسبت به خاندان پیامبر وعلی (علیهما السلام) بر عظمت وبزرگی اهل بیت افزود وبر آنان عظمت وعزّت و بر دشمنان آنان نفرت وانزجار به وجود آورد. در یکی از مراسم حج که هشام فرزند عبد الملک حضور داشت وطواف خانه با ازدحام عجیبی روبرو بود،هشام چندین بار خواست «حجر الأسود» را إستلام کند، اما موج جمعیت به او مجال نداد وهشام به ناچاری گوشه ای نشست وبه تماشا پرداخت ;ناگهان چشمش به مردی لاغر اندام، خوش سیما ونورانی افتاد که آهسته آهسته به سوی «حجر الأسود» گام بر می دارد وهمه مردم از او احترام می کنند وبی اختیار عقب می روند که او حجر را استلام کند ;مردم شام که دور فرزند عبد الملک بودند از او پرسیدند این مرد کیست؟ هشام با اینکهحضرت را به خوبی می شناخت، از معرفی امام خودداری کرد وبه دروغ گفت:«نمی شناسم»، در این هنگام، شاعری به نام «فرزدق» که در آن روز از آزادگی خاصی برخوردار بود، بی درنگ اشعاری چند سرود وامام سجاد را به خوبی معرفی کرد ;ترجمه قسمتی از اشعار او چنین است: «این کسی است که خاک بطحاء جای پای او را می شناسد وکعبه وحرم وخارج آن، به خوبی با او آشنا است او فردی پرهیزگار وپاکیزه وسرشناس است واگر حجر الأـسود می دانست چه کسی می خواهد او را استلام کند، برای پای بوسی او به زمین می افتاد ;هشام! اینکه میگویی من او را نمی شناسم، ضرری بر او نمی زند، عرب و عجم او را به خوبی می شناسند»(۱). اشعار فرزدق آنچنان مؤثر واقع شد که هشام را خشمگین کرد و فوراً دستور توقیف فرزدق را صادر کرد،امام پس از آگاهی از تعهد شاعر،از وی دلجویی فرمود. آن حضرت در عین ابراز تنفر از زمامداران خود سر اموی از هدایت و راهنمایی آنان خود داری نمی کرد،خصوصاً آنجا که اساس اسلام مطرح بود.

----

۱ . اغانی ج۱۹ص ۴۰.

------------- صفحه ۱۶۳

در زمان عبدالملکخلیفه اموی پارچه هایی که شعار تبلیغاتی مسیحیت (پدر، پسر،روح القدس) بر آن نقش بسته بود، رواج داشت؛ حتی بر پارچه هایی که در مصر اسلامی می بافتند به تقلید از رومیان همان نقش را می زدند، این کار مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت واز عبد الملک درخواست کردند که به جای علامت «تثلیث» علامت توحید بر آنها نقش کند ؛خبر به امپراطور روم رسید واو از عبدالملک درخواست کرد که از ایجاد هرنوع تغییر ودگرگونی در پارچه های بافت مصری خودداری شود، در غیر این صورت سکه هایی ضرب می کنم که روی آن ناسزا به پیامبر اسلام نقش بسته باشد ؛در آن روز پول رایج در کشور اسلام، همان سکه هایی بود که در روم تهیه و ضرب می شد وقتی چنین خبری به عبد الملک رسید،، از امام سجاد استمداد کرد، امام طرح استقلال اقتصادی وبی نیازی از سکه های رایج روم را پیشنهاد کرد وفرمود، باید در کشور اسلامی سکه های جدیدی ضرب شود که در یک روی آن جمله «شهد اللّه انّه لا إله إلاّ هو» ودر روی دیگرش «محمّد رسول اللّه» حکّ گردد ؛آنگاه امام (علیه السلام) قالب گیری دقیق وضرب این جمله ها را به آنان آموخت ؛طرح آن حضرت عملی شد و سکه های اسلامی به بازار آمد وبه استعمار اقتصادی روم «کشور مسیحی بیگانه» خاتمه داده شد(۱). دعا و نیایش

«صحیفه سجّادیه» مجموعه پنجاه و چهار دعا است که از امام چهارم (علیه السلام) به

----

۱ . اعیان الشیعهٔ ۱/۶۵۴ قطع رحلی، المحاسن والمساوی بیهقی جزء ۲.«عبدالملک بن مروان در سال ۲۶ هجری متولد و در سال ۸۶ درگذشته است، و در آن زمان امامت از آنِ امام سجاد بوده است، و باید طرف مشورت او باشد ولی بیهقی، آن را به امام باقر نسبت می دهد در صورت صحت باید بگوییم، وی به نمایندگی از طرف پدر بزرگوارش کار را صورت داده است، از این جهت ما این سرگذشت را در فصل امام سجاد آوردیم.

------------- صفحه ۱۶۴

یادگار مانده است، اما این کتاب به ظاهر دعا، یک دوره کامل وعمیق جهان بینی ومکتباست آن هم در زمانی که امام آزادی بیان نداشت، آن حضرت در قالب دعا ومناجات اصول کامل اخلاقی وشیوه بایسته برنامه زندگی اجتماعی سیاسی را بیان فرمود ودر میان مسلمانان منتشر کرد؛در عظمت این کتاب پر ارج کافی است که مفسر معروف مصری «طنطاوی» می گوید:«صحیفه سجادیه یگانه کتابی است که در آن، علوم ومعارف وحکمت هایی وجود دارد که در کتاب دیگری یافت نمی شود واین بدبختی مردم مصر است که تاکنون از این اثر گرانبها وجاوید نبوی آگاه نبوده اند، من هرچه در آن می نگرم آن را بالاتر از کلام مخلوق وپایین تر از کلام خالق می بینم ؛»آنگاه وعده می دهد که تفسیری گسترده بر این کتاب بنویسد. امام با گزینش انزوا در لباس دعا به مسلمانان درس قیام می دهد وبا خدای خویش این گونه راز ونیاز می کند: «خداوندا به من دست و نیرویی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم وزبانی عنایت فرما که در مقام احتجاج بر آنان غلبه کنم و فکر واندیشه ای عنایت فرما که حیله دشمن را درهم شکنم ودست ظالم را از تعدی وتجاوز کوتاه سازم».از این نمونه در صحیفه سجادیه فراوان یافت می شود(۱). همچنان در این صحیفه نور پاره ای معجزات علمی که جهان آن روز از آنها آگاهی نداشت وارد شده است، مثلاً «پروردگارا، تو منزهی که وزن تاریکی ونور را می دانی، از وزن سایه و و هوا آگاهی»(۲)! در دعای بیست وهفتم نیز به روشنی می گوید که عامل انتقال «وبا» آب است ودر باره دشمنان خدا چنین نفرین می کند:«بار خدایا، با قدرت خود آب آشامیدنی دشمنان اسلام را با بیماری وبا بیامیز».

----

۱ . صحیفه سجادیهٔ دعای بیستم. ۲ . صحیفه سجادیهٔ دعای پنجاه ویکم.

--------------- صفحه ۱۶۵

فصل ششم

فصل ششم

امام باقر (علیه السلام)

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) درسال ۵۷ هجری در مدینه دیده به جهان گشود و درسال ۱۱۴ هجری درهمان شهر دیده از جهان فروبست. اوهنگام وفات پدر بزرگوار خود که درسال ۹۴ هجری اتفاق افتاد، سی وشش سال داشت. مادر او دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود ازاین جهت وی نخستین کسی بود که هم ازنظر پدر وهم ازنظر مادر فاطمی وعلوی بود. او در آغوش پرمهر پدری، همچون امام سجاد (علیه السلام) پرورش یافت واز پستان مادری شایسته وبا فضیلت شیر خورد، مادری که به قول حضرت صادق (علیه السلام) هیچ زنی به پایه فضیلت او درخانه حضرت مجتبی نمی رسید(۱). حضرت باقر (علیه السلام) از همان دوران جوانی به علم و دانش و فضیلت وتقوا معروف بود وپیوسته مرجع حل سئوالات ومشکلات علمی مسلمانان به شمار میرفت. او در دوران امامت خود که هیجده سال به طول انجامید با زمامداران اموی، چون: ۱ـ ولید بن عبدالملک ۲ـ سلیمان بن عبدالملک

----

۱ . کافی ج ۱ص۴۶۹.

--------------- صفحه ۱۶۶

۳ـ عمر بن عبدالعزیز ۴ـ یزید بن عبدالملک ۵ـ هشام بن عبدالملک معاصر بود وهمگان به جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری واستبداد وخود کامگی دست کمی ازنیاکان خود نداشتند وپیوسته برای امام باقر (علیه السلام) مشکلاتی فراهم می نمودند. برای اینکه از وضع سیاسی واختناق دوران امامت امام باقر (علیه السلام) توسط سلاطین اموی اجمالا آگاه شویم، درباره هریک از آنان به صورت فشرده سخن می گوییم: ولید بن عبدالملک درشوال سال ۸۶ هجری زمام امور را به دست گرفت و در نیمه جمادی الاخری سال ۹۶ هجری درگذشت. درزمان او هرچند دامنه فتوحات گسترش یافت ولی این فتوحات، مربوط به روح جهاد ومنش دلاوری بود که پیامبر گرامی دروجود جامعه مسلمان آن روز دمیده بود وارتباطی به امثال ولید نداشت. در تبهکاری ولید همین بس که عناصر فاسد وجنایتکاری را به عنوان امیر وفرمانده بر سرنوشت مسلمانان مسلط ساخته بود واین عده عرصه را بر مردم تنگ کرده بودند. یکی از عمال اوحجاج بن یوسف ثقفی بود که به سفاکی وخون آشامی درتاریخ معروف است. وی درزمان حکومت ولید به استانداری عراق منصوب گردید ودستش تا مرفق در خون مردم بی گناه عراق فرو رفت وبه پشتگرمی حکومت مرکزی، کشتارها وشکنجه های وحشتناکی به راه انداخت. سلیمان بن عبدالملک پس از برادرش زمام اموررا به دست گرفت ودر روز جمعه دهم ماه صفر سال ۹۹ هجری درگذشت. درزمان او فتوحات دیگری نیز نصیب مسلمانان گردید. او در آغاز زمامداری خود نرمش نشان داد ودرهای زندانهای عراق را گشود وافراد بی گناهی را آزاد کرد ولی درعین حال زندگانی او نیز

--------------- صفحه ۱۶۷

خالی از ظلم و ستم نبود، او در باره والیان خود اعمال نظر می کرد و برای نابود کردن برخی از آنان نقشه می کشید .(۱) اومردی حریص و پرخور وخوشگذران وتجمل پرست بود، ودر دوران خلافت او عیاشی وخوشگذرانی در دربار او رواج کاملی یافت وخواجه های متعددی را در قصر خلافت خودنگاه می داشت واغلب اوقات خود را با زنان حرمسرا می گذرانید. کم کم فساد وآلودگی به والیان وامرای کشور نیز سرایت کرد وفساد درسطح کشور گسترش یافت(۲). عمر بن عبدالعزیز پس ازمرگ سلیمان،

برای جانشینی وی برگزیده شد وتوانست تا حدودی به برخی از نابسامانیها و پریشانیها سرو سامان بخشد وبا فساد وتبعیض مبارزه کند. ولکه ننگی که بر دامن حکومت آن روز نشسته بود، یعنی سبّ علی وناسزا گفتن به بزرگترین شخصیت اسلام را ممنوع ساخت واین بدعت ومیراث شوم معاویه را برای ابد محو نمود. وی در بیست و پنج ماه رجب در سال ۱۰۱ هجری درگذشت. پس ازوی زمام امور را یزید بن عبدالملك به دست گرفت، این با ر مردی روی کار آمد که جز عیاشی و خوشگذرانی هدف دیگری نداشت وهرگز به اصول اخلاقی ودینی پای بند نبود. ایام خلافت او یکی از سیاه ترین وتاریکترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می رود. خلفای پیشین بنی امیه در اوقات فراغت با داستانهای دیرینه عرب، خود رامشغول می کردند وبه قصاید شعرا گوش می دادند ولی درزمان یزید بن عبدالملك ساز وآواز جای قصاید اشعار را گرفت وبه قدری دراین قسمت افراط ورزید که خوانندگان وخنیا گران را از شهرهای دور دست به

---

۱ . تاریخ سیاسی اسلام ج۱ص۳۸۷. ۲ . همان مدرك.

دمشق دعوت می کرد و ازاین طریق عیاشی وهوسبازی، شطرنج وورق بازی درمیان جامعه عرب رواج یافت(۱). جریان هوسبازی او با دو کنیز حرمسرا به نام های سَلّامهٔ و حَبَابَهٔ که محبوبترین زنان او محسوب می شدند در تاریخ معروف است(۲) وی سرانجام درشعبان سال ۱۰۵درگذشت. پس از وی هشام بن عبدالملك زمام امور را در دست گرفت. او مردی بخیل و خشن وستمگر وبیرحم بود وبه خوبی می دانست که در افکار عمومی پایگاهی ندارد وحکومت او برزور وقدرت استوار است، او در آزار واذیت فرزندان علی (علیه السلام)می کوشید واو بود که قیام زید بن علی را سرکوب کرد و او را به وضع فجیعی به دار آویخت، او نیز سرانجام درسال ۱۲۵ هجری قمری درگذشت. امام باقر (علیه السلام) دردوران خلافت خود با چنین مدعیان خلافت روبرو بود، ولی درعین حال او از طریق تعلیم وتربیت، جنبش علمی دامنه داری را به وجود آورد ومقدمات تأسیس یك دانشگاه اسلامی را در دوران امامت خود پی ریزی کرد ودر زمان فرزند عزیزش «امام جعفر صادق (علیه السلام)» شکل گرفت ونتیجه بخشید. هریك از پیشوایان بزرگ ما در عصر خود عهده دار ارشاد ورهبری جامعه اسلامی وپاسدار ونگهبان آیین اسلام بودند ولی شکل کار آنها در تحقق این هدف مختلف بود وهرکدام متناسب شرایط زمان خود راهی را بر می گزیدند که آنان را به هدف برساند، ملاحظه شرایط پیچیده زمان امام باقر در ظاهر جز نشر حدیث وگسترش تعالیم اسلامی کار دیگری را به او اجازه نمی داد، ازاین جهت می بینیم علوم باقری درعصر خودزبانزد عام وخاص می گردد.

---

۱ . تاریخ سیاسی اسلام جص۴۸۴. ۲ . همان مدرك.

نکته دیگر اینکه روش کار پیشوایان وبالأخص امثال امام سجاد (علیه السلام) وامام باقر (علیه السلام) که در شرایط فشار و خفقان به سر می بردند، به شیوه مخفی وپنهانی وزیر زمینی بود. شیوه ای که موجب می شد کسی از فعالیتهای آنان مطلع نشود. همین فعالیتهای پنهانی گاهی که آشکار می شد، خلفا راسخت ناراحت می کرد و وسایل تبعید وزندان آنها را فراهم می نمود وبه خاطر همین کار های سری و مخفی بود که خلیفه وقت، امام باقر را با فرزند عزیزش به شام احضار کردتا از اسرار او آگاه شود. امام در زمانی که نشر حدیث پیامبر ممنوع بود، به آموختن احادیث رسول خدا مبادرت ورزید ومسلمانان را با معارف بلند اسلامی وتفسیر قرآن واحکام اسلام آشنا ساخت وشخصیت هایی را پرورش داد که هر کدام از آنها راویان بلند پایه حدیث وفقیهانی بلند منزلت بودند. مانند محمّد بن مسلم، زرارهٔ بن اعین، ابو بصیر، برید بن معاویه... &در عظمت این افراد کافی است که امام صادق (علیه

السلام) می فرمایند: مکتب واحادیث پدرم را چهار نفر زنده کردند. آنگاه اسامی آن چهار نفر را به نحوی که یاد کردیم، ذکر می نمایند(۱). محمد بن مسلم فقیه عصر خود، سی هزار حدیث از امام باقر وشانزده هزار حدیث از امام صادق فرا گرفت. یکی دیگر از شاگردان برجسته امام باقر (علیه السلام) جابر جُعْفی است ;وی هفتاد هزار حدیث از امام باقر شنیده وضبط کرده که همه را آن حضرت از پیامبر نقل نموده اند(۲). هشام از موقعیت امام باقر وفرزند عزیز او حضرت صادق (علیه السلام) سخت بیمناک بود، از این جهت به حاکم مدینه دستور داد که هر دو را روانه شام سازد. مسافرت

----

۱ . رجال کشی ص۱۲۵. ۲ . أعیان الشیعهٔ ج۴بخش۲ ص۷.

--------------- صفحه ۱۷۰

آنان به شام هرچند اجباری بود وهشام بسیار می کوشید که پدر وپسر را در انظار مردم شام کوچک کند اما مناظره امام باقربا اسقف مسیحیان آن چنان به امام باقر عظمت بخشید که همه مردم شام از موقعیت بزرگ امام آگاه شدند. ازاین جهت هشام مجبور شد که هر دونفر را مرخص کرده وآنان را به مدینه باز گرداند(۱). سرانجام امام باقر (علیه السلام) که پیوسته مورد خشم وغضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی اومسموم شد ودر سال ۱۱۴ هجری درگذشت ودرکنار قبر پدر بزرگوارش در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

----

۱ . مشروح سرگذشت امام در این مسافرت اجباری درکتاب بحارالأنوار ج۴۶ص۳۰۷ـ۳۱۳ آمده است .

--------------- صفحه ۱۷۱

فصل هفتم

فصل هفتم

امام صادق (علیه السلام)

ششمین اختر آسمان ولایت حضرت جعفر بن محمّد الصادق (علیه السلام) است. وی در هفدهم ماه ربیع الاول سال ۸۳ هجری دیده به جهان گشود ودرسن شصت و پنج سالگی درسال ۱۴۸ هجری دیده از جهان بر بست ودر قبرستان بقیع درکنار مرقد پدر بزرگوار خود به خاک سپرده شد. مادر او «ام فروه» دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است ومجموع دوران امامت وزعامت او سی وچهار سال می باشد(۱). درباره عظمت وشخصیت امام صادق (علیه السلام) کافی است بدانیم که دشمن او منصور دوانیقی وقتی از شهادتش آگاه شد بی اختیار بر او اشک ریخت. تاریخ می گوید: «نیمه های شب بود که سکوت وخاموشی همه جا را فرا گرفته بود، منصور، منشی مخصوص خود ابو ایوب خوزی را به کاخ خود احضار کرد.هنگامی که ابو ایوب وارد اطاق شد، منصور را دید که روی صندلی نشسته وشمعی در برابرش روشن بود. او نامه ای در دست داشت وآن را می خواند و گریه می کرد. «منشی منصور می گوید بعداز آنکه من سلام کردم، اونامه رابه سوی من انداخت وگفت:«این نامه رامحمد بن سلیمان فرماندار مدینه نوشته است وگزارش کرده است که جعفر بن محمد در گذشته، آیا برای جعفر بن محمد دیگر نظیری پیدا می شود؟».(۲)

----

۱ . ارشاد ص۲۸۹. ۲ . بحار الأنوار ج۴۷ص۳.

--------------- صفحه ۱۷۲

مالک بن انس که یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل تسنن است می گوید من کراراً به حضور امام صادق (علیه السلام) می رسیدم

او را پیوسته در یکی از سه حال می دیدم: یا نماز می گزارد ویا روزه دار بود وقرآن می خواند وهرگز چشمی مانند او راندیده وگوشی نظیر آن را نشنیده وهرگز بر قلب انسانی برتر از جعفر بن محمد از نظردانش وعبادت وپرهیزگاری خطور نکرده است(۱). ابو حنیفه که خود یکی از ائمه مذاهب چهارگانه است می گوید: «هنگامی که منصور امام صادق (علیه السلام)رابه عراق آورد،من از طرف منصور دعوت شدم که با او به بحث بپردازم، من چهل مسئله دراین مورد فراهم کردم تا از او سئوال کنم، وقتی وارد شدم دیدم جعفر بن محمّد طرف راست منصور نشسته است. سلام کردم ونشستم، آنگاه منصور مرا معرفی کرد، سپس به امر منصور مسائل را یکی پس از دیگری مطرح کردم واو یکا یک را پاسخ گفت. او در هر مسئله آراء ونظریات اهلمدینه واهل عراق وسپس نظریه خود رانیز بیان می کرد، گاهی با نظریه آنهاموافق بود وگاهی مخالف آنگاه ابو حنیفه می گوید: من او را داناترین فرد تشخیص دادم. زیرا او داناترین فرد، آگاه ترین آنها به عقاید مردم زمان خود میباشد(۲). درعظمت علمی وشخصیت فر هنگی او کافی است که او درمدت دوران امامت خود توانست چهار هزار عالم برجسته تربیت کند که هرکدام شخصیتی بزرگ وعالمی کم نظیر بودند(۳). حسن بن علی وشّاء، که از استادان حدیث می باشد، می گوید: «من درمسجد کوفه نهصد استاد حدیث مشاهده کردم که هرکدام از جعفر بن محمّد

---

۱ . الإمام الصادق به نقل از التهذیب ج۲ص۱۰۴. ۲ . تذکرة الحفاظ ج۱ص۱۵۷. ۳ . ارشاد مفید ص۳۸۹.

--------------- صفحه ۱۷۳

حدیث نقل می کردند.»(۱). سخن درباره شخصیت علمی وروحانی امام صادق (علیه السلام) بیش از آن است که دراین صفحات گرد آید وما به همین اندازه اکتفا می کنیم. امام صادق (علیه السلام) درسال ۱۱۴ هجری رهبری امت را به دست گرفت او درمجموع دوران امامت خود با خلفایی چند از بنی امیه وبنی عباس معاصر بود.از خلفای بنی امیه افرادی مانند: هشام بن عبدالملک بن مروان، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک،مروان بن محمد معروف به مروان حمار، واز خلفای بنی عباس با عبداللّه بن محمد معروف به سفاح وابو جعفر معروف به منصور دوانیقی هم عصر بود. از این که در مدت سی وچهار سال، هفت خلیفه اموی وعباسی زمام امور را به دست گرفتند، پژوهشگران خارجی آن را حاکی از تسلط یک نوع تشنج واضطراب وعدم ثبات بر جامعه اسلامی می دانند. تشنجی که موجب شد حکومت دودمان اموی، در سال ۱۳۲ هجری منقرض شود وزمام امور به دست فرزندان عباس بیفتد که آنان نیز در ظلم وستم کمتر از فرزندان بنی امیه نبودند ودرمواردی شدیدتر وبدتر از آنها عمل می کردند. امام صادق (علیه السلام) حدود پنجاه سال از زندگی خود را در عهد اموی گذراند واز نزدیک با جنایات بنی امیه آشنا بود زیرا همانها بودند که عموی او، زید بن علی را درکوفه به سال ۱۲۲ هجری برهنه ووارونه به دار آویختند وجسد او را پنج سال بالایدار نگاه داشتند وسپس آن را پایین آوردند وآتش زدند وخاکستر آن را به دریاریختند وامویان به این نیز اکتفا نکردند، فرزند اویحیی بن زید را به وضع فجیعی کشتند.

---

۱ . رجال نجاشی ج۱/۱۳۹، شماره ترجمه ۷۹.

--------------- صفحه ۱۷۴

اگر امام حدود پنجاه سال با بنی امیه بسر برد، باقیمانده عمر خود را با فرزندان عباس سپری نمود واگر درمقطع نخست شاهد ستمها ومحدودیتها بود. مقطع دیگر نیز دست کم از اولی نداشت بلکه ستم در بخش دوم افزایش یافت، وبه تعبیر شاعر معاصر دو عهد: «ای کاش ستم بنی مروان ادامه داشت و عدل بنی عباس بر سرما پر و بالی باز نمی کرد.»وبا ملاحظه شرایط حاکم بر دو عصر خواهیم دید که چرا امام برنامه های اجتماعی خودرا بر اساس تأسیس دانشگاه وتربیت شاگردان وپخش علوم ودانش استوار

ساخت. انگیزه های قیام

انگیزه های قیام ملتهای ایران وعراق بر ضد خاندان امیه درتاریخ، به صورت گسترده منعکس است وازمیان آن عوامل دوعامل بیش از همه مؤثر بود: ۱ـ مالیاتهای کمرشکن: دولت اموی به جای توجه به افزایش تولید وایجاد امکانات برای افزایش درآمد، بیشتر بر اخذ مالیات وخراج دولتی فشار می آورد وهرخلیفه ای که روی کار می آمد برمیزان قبلی می افزود. تا آنجا که تمام دهقانان وکشاورزان رامجبور کردندکه علاوه بر پرداخت مالیاتهای رسمی، به رسم ساسانیان،مالیاتی به نام «هدایای نوروز» بپردازند،ونخستین کسی که آن را رسمیت داد معاویه بود ودر آمد هدایای نوروز فقط یک سال عراق به سیزده میلیون درهم بالغ گردید. تا چه رسد به نقاط دیگر مانند هرات وخراسان ویمن ودیگر نقاط سرزمین اسلامی. وضع مالیات از دوران معاویه به بعد درحال افزایش بود وعمال اموی با قدرتهای جهنمی خود هر روز فشار را بر مردم افزایش می دادند، فقط در دوران عمربن عبدالعزیز بود که مشکل مالیات حل شد واو با برنامه خاصی، بسیاری از

-------------- صفحه ۱۷۵

مالیاتها را لغو کرد(۱). ولی پس از او جریان به وضع سابق بازگشت وپیوسته وضع اقتصادی درحال بحران وظلم وفشار بیشتر بود. ۲ـ مشکل موالی: مشکل موالی مشکل دیگر نظام حکومتی اموی بود، حکومت اموی یک حکومت عربی خالص بود که محور حکومت خودرا عربیت قرار داده وکلیه مناصب ومقامات را به دست اعراب می سپردند ودیگر طوایف اسلامی را که به نام «موالی» می خواندند از تمام مناصب محروم می کردند واگر هم گاهی از وجود آنها استفاده می نمودند جنبه استثنایی داشت،این عوامل سبب شد که ملتهای بیدار وهشیار ایران وعراق به پا خیزند و با براندازی حکومت اموی، یک حکومت اسلامی به رهبری یکی از فرزندان پیامبر به وجود آورند. درآن زمان خاندان پیامبر که محبوب ترین چهره درجامعه اسلامی بودند وسمبل ورمز عدالت وتقوی به شمار می رفتند، قیامی به شعار آل محمد آغاز شد، وانقلابیها با شعا ر«الرضا من آل محمّد» در دو کشور به پا خاستند وتوانستند بر سلطه جابرانه نودساله اموی ها پایان بخشند. درآغاز انقلاب همه چشمها به امام صادق (علیه السلام) دوخته بود وفردی را لایق تر ازاو نمی شناختند، اما تاریخ می گوید امام با این دعوت گران از روز نخست روی موافق نشان نمی داد وبا آنها هماهنگی نمی کردهر چند مخالفت نیز نمینمود، زیرا او کاملاً ازمنویات وضمایر این دعوتگران آگاه بود که این قیام هرچند با شعار آل محمد شکل می گیرد ولی هدف چیز دیگری است وآنان پس از پیروزی مسیر انقلاب را دگرگون کرده وبه نام خود ودر راه تحقق اهدافشان تمام خواهند کرد. تاریخ می گوید: هنگامی که عبداللّه بن حسن با امام صادق (علیه السلام) مذاکره کرد واز او خواست با سفاح ومنصور پیشگامان دعوت همراهی کند، امام به وی فرمود

----

۱ . کامل ابن اثیر ج ۵ص۲۹.

-------------- صفحه ۱۷۶

این دو نفر نیت صالح وپاکی ندارند، آنان به نام تو ومن به شعار آل محمّد قیامی به راه انداخته اند ولی موقع نتیجه گیری تو و دو فرزندت را عقب خواهند زد وخود را زمامدار جمعیت معرفی خواهند کرد. گواه روشن دیگری که:امام ازمنویات این دعوتگران آگاه بود واز این جهت همکاری نزدیکی با آنان نکرد، همان مذاکره حضرت با سدیر صیرفی است، آنگاه که وی امام را به هماهنگی با دعوتگران دعوت کرد، وی درپاسخ او گفت: من در آنان اخلاصی نمی بینم(۱). درحالی که شرایط امام بگونه ای بود که نمی توانست به اسلام راستین از طریق ایجاد حکومت، تجسم وعینیت بخشد، ولی درعین حال از اعتراض وپرخاشگری بر حکام وقت در شرایط متناسب خود داری نمی کرد. هنگامی که منصور نامه ای به امام صادق (علیه السلام) نوشت واز ایشان درخواست کرد که او را نصیحت کنند، امام در پاسخ اونوشت: «آ ن کس که دنیا را بخواهد، تو را نصیحت نمی کند، وآن کس که سرا ی

دیگر را بخواهـد،بـا تو همنشـین نمی شود.» وقتی پاسـخ نـامه به دست منصور افتـاد، وی بـا شـگفتی خاصـی گفت: «امام صادق دنیا خواهـان را از آخرت خواهـان مشـخص کرد. کسـانی که دور مرا گرفته انـد، دنیـا خواه انـد نه آخرت خواه، وآنـان که ازمن دوری گزیده اند، آخرت خواه اند نه دنیا خواه». امام صادق (علیه السلام) و دانشگاه بزرگ جعفری

شرایط سیاسی واجتماعی دراین فترت که طرفداران حکومت اموی، با گروه مخالف درزد وخورد بودند، به امام اجازه داد که وظیفه خود را از طریق نشر علوم

----

۱ . اصول کافی ج ۲ص ۲۴۳.

وآثار اسـلامی وتربیت شاگردان، تجسم بخشد وآن دانشگاه بزرگی را که پدر بزرگ او،پی ریزی کرده بود، شکل دهد. اینجاست که می بینیم درمدت امامت خود چهار هزار نفر را درعلوم گوناگون تربیت کرد وشخصـیتهایی را به جهان اسـلام تحویل داد که هر کـدام درعصـرخود چراغی فروزان ودانشـمندی محقق بودنـد. علمـا ودانشـمندان علم رجـال، اسامی شاگردان امام وصورت تألیفات آنان را در کتابهای خود آورده اند. تنها شیخ طوسی دررجال خود متجاوز از سه هزار نفر را نام می برد که درمحضر او کسب فیض کرده اند. خدمات علمی امام صادق (علیه السـلام) درتفسـیر وحدیث وفقه خلاصه نمی شود، بلکه اوتوانست شخصـیتهای بزرگی را درکلام وفلسـفه وعلم ومناظره پرورش دهد که نمونه بارزآن هشام بن حکم است که ازاو بیست وپنج کتاب بر جای مانده است(۱). آنچه گفته شد تنها بعدی از ابعاد خدمات علمی امام صادق (علیه السـلام) نیست.او در علوم طبیعی بحثهایی نمود ورازهای نهفته ای را بـاز کرد که برای دانشـمندان امروز مـایه اعجاب است وگواه روشن آن توحیـد مفضّل است که امام آن را درچهار روز املا کرد ومفضّـل بن عمر کوفی نوشت. دراین کتـاب امـام از رهگـذربیان قوانین طبیعی حاکم بر جهان،منطق خـدا پرسـتان راثابت می کنـد. شگفت انگیز تر از اینها تربیت جابر بن حیان است که در جهان امروز پـدر شیمی به شـمار می رود. او نخستین کسـی است که علم شیمی را از امام آموخت ودر این باره کتاب نوشت وتعداد زیادی رساله ها از خود به یا دگار گذارد.

----

۱ . فهرست ابن ندیم ، صفحه ۲۵۰.

فصل هشتم

فصل هشتم

امام کاظم (علیه السلام)

امام موسـی بن جعفر (علیهما السـلام) ، هفتمین اختر آسمان ولایت، درسال ۱۲۸ هجری دیـده به جهان گشود ودرسال ۱۸۳ هجری دربغـداد در سن پنجاه وپنـج سـالگی دیـده از جهان بربست.زمام خلافت در دوران کودکی آن حضـرت در دست حزب اموی بود وافرادی چون ، یزیـد بن ولیـد بن عبـدالملک معروف به ناقص، ابراهیم بن ولیـد بن عبـدالملک ومروان بن محمـد معروف به مروان حمار، بر جامعه اسلامی حکمرانی می کردند. درسال ۱۴۸ هجری که امام صادق (علیه السلام) درگذشت، اواز جانب خدا مسئولیت رهبری رابر عهده گرفت، ودرآن روز قدرت از دست بنی امیه به بنی العباس منتقل گشته بود. او در مجموع در دوران امامت خود با خلفایی ماننـد: منصور دوانیقی،مهـدی فرزنـد منصور،هادی فرزند مهدی، هارون الرشـید فرزند دیگر مهدی، معاصر بود. خط مشـی وشـکل مبـارزه امـام براسـا س سـنجش اوضـاع وشـرایط اجتماع وارزیابی قـدرتها وجبهه گیری مخالفان بود. اصولاً بایـد توجه نمود

هریـک از پیشوایـان مـا درعصـر خود عهـده دار ارشـاد ورهبری جـامعه اسـلامی ونگهبان آیین اسـلام بودنـد، والبته خط مشـی آنان درمسیر هـدایت مسـلمین با توجه به شـرایط زمان بود. ازاین رو می بینیم برنامه های پیشوایان ما یکسان ویکنواخت نبوده وگاهی به صورت مبارزه وقیام و نهضت خونین، وگاهی به صورت مبارزه سری وحفظ مکتب بدون دادن

-------------- صفحه ۱۷۹

تلفـات وضایعـات، وگـاهی به شـکل تأسـیس دانشـگاه اسـلامی وتربیت شاگردان بزرگ وایجاد نهضت علمی بود. منصور دوانیقی، خلیفه سـفاک وخون ریز عباسـی، وجود امام صادق را درمدینه تحمل نکرد و او را به وسیله ایادی مخصوص خود مسموم نمود. وی زمانی که از وفات امام صادق (علیه السـلام) آگاه شـد، عرصه را برای ریشه کن کردن هر نوع مخالفین احتمالی مناسب دید ولذا به فرمانـدار مـدینه به نام «محمـدبن سـلیمان» نامه نوشت و او را موظف ساخت که اگر جعفر بن محمـد شخصـی را جانشـین خود قرار داده، او را احضـار نمایـد وگردنش را بزنـد. فرمانـدار درجواب نامه منصور چنین نوشت که جعفر بن محمـد دروصیت نامه رسـمی خـود پنـج نفر را وصـی وجانشـین خود قرار داده است آنهـا عبارتنـد از: ۱ـ منصـور دوانیقی ۲ـ محمّـد بن سـلیمان فرماندار مدینه ۳ـ عبداللّهبن جعفر ۴ـ موسی بن جعفر (علیه السلام) ۵ـ حمیده همسر خود آنگاه فرماندار درذیل نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام یک از آنها را گردن بزند. وقتی نامه به دست منصور رسـید خشمگین شد. وی از اینکه نتوانسته بود بروصی واقعی امام صادق (علیه السـلام) دست پیـدا کنـد، ناراحت شد وگفت:«از کشـتن آنهاصـرف نظر کن.» امام صادق (علیه السـلام) با تنظیم چنین وصـیت نامه سیاسـی توانست از قتل امام کاظم (علیه السلام) جلوگیری کند ودر غیر این صورت اوکشته می شد. امام کاظم (علیه السلام) درسن بیست سالگی،درحالی که با چنین حکام ستمگری

-------------- صفحه ۱۸۰

روبرو بود، رهبری امت را عهده دار گشت. نامه منصور به فرماندار مدینه دورنمای اوضاع تاریک وپر خطر آن روز رابرای ما ترسیم می کند. اکنون باید دید که امام شکل مبارزه خود را چگونه انتخاب کرد. امام پس ازبررسی اوضاع تشخیص دادکه بهترین راه این است که برنامه انقلاب علمی پـدر را تعقیب کنـد وپاسـدار دانشـگاه جعفری، که به دست پـدران ارجمندش بنیان گذاری شده بود، گردد وبـه همیـن جهـت شـاگردان بزرگ ورجـال علم و فضـیلت را تربیت کرد. امـام حق داشت مبـارزه خـود را چنین شـکل دهد وقدمهای محتاطانه بردارد ;زیرا منصور جاسوسان زیادی گمارده بود تاکسـی را که امامت اومورد اتفاق شیعیان است، دستگیر کنند وگردن بزنند(۱). از این جهت امـام چـاره ای ندیـد که وظـایف سـنگین رهـبری را از طریق نشـر معـارف تعقیب کنـد و درپرتو آن توانست رجـال بـا فضـیلتی را از لحاظ علم و عمل تربیت وپرورش دهـد.گروهی که درمجلس درس آن حضـرت حاضـر می شـدند آنچه را که از آن حضـرت می شـنیدند، ضـبط می کردنـد وبه تعبیر یکی ازنویسـندگان آگاه:«درسال ۱۴۸هجری امـام جعفر صادق (علیه السـلام) درشـهر مدینه درگذشت، ولی خوشـبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد بلکه به رهبری جانشـین وفرزند اوموسی کاظم شکوفایی خودرا حفظ کرد.»(۲) ولی درعین حال حکومت عباسی درمقابل امام کاظم (علیه السلام)ازمفتیان و قضات درباری ترویج می نمود که طرفـدار روش حکومت وقت بودنـد و امـام کـاظم را از فعالیتهـای علمی بـاز می داشـتند و شـاگردان امـام را زیر فشـار قرارمی دادنـد تا آنجا که تربیت یا فتگان مکتب او قادر نبودنـد حتی به طور صـریح نام امام هفتم را ببرند، بلکه هنگام نقل از وی به نامهای ابو ابراهیم، عبد صالح، عالم، صابر و امین نام می بردند.

----

۱ . رجال کشی ص ۲۴۰. ۲ . مختصر تاریخ العرب ص۲۰۹.

-------------- صفحه ۱۸۱

ولی با این همه مشکلات، امام از مجاهدت و کوشش باز نایستاد ودرتکامل جنبش علمی ونهضت فرهنگی اسلامی گامهای بزرگی

برداشت وصدها مفسر ودانشمند تربیت نمود که به عنوان نمونه می توان از افرادی مانند: ۱ـ علی بن یقطین ۲ـ محمّد ابن ابی عمیر ۳ـ هشام بن حکم ۴ـ هشام بن سالم ۵ـ یونس بن عبدالرحمن نام برد. در اینجا برای ارزیابی میزان خفقان واستبداد درعصر امام کاظم (علیه السلام) لازم است به سرگذشت یکی از شاگردان برجسته امام گوش فرا دهیم: محمد بن ابی عمیر ازیاران برجسته وشاگردان بلند مقام امام کاظم (علیه السلام) بود. او توانست در مباحثی گوناگون کتاب ورساله بنویسد وچهل ونه جلد کتاب از خود به یادگار بگذارد. حاکم وقت هارون می دانست که اسرار فعالیتهای سیاسی ومبارزات سری شیعیان واسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم دراختیار محمد بن ابی عمیر است. لذا جاسوسانی را گمارد که فعالیتهای او را زیر نظر بگیرند. سرانجام جاسوسان به هارون گزارش کردند که اسامی شیعیان عراق در اختیار محمدبن ابی عمیر است، ازاین رو محمد به دستور هارون دستگیر وزندانی شد وزیر فشار قرار گرفت که اسرار واسامی آنها رافاش سازد. اوحاضر به افشای اسرار نشد، سرانجام او را لخت کرده و درمیان دو چوب قرار دادند وصد تازیانه بر پیکر او نواختند(۱).

---

۱ . رجال نجاشی ۲/ ۲۰۴ ط بیروت.

--------------- صفحه ۱۸۲

باانتخاب شیوه های درست مخفی کاری، توانست درعصر حاکمانی مانند منصور دوانیقی،مهدی عباسی، هادی عباسی،جان به سلامت ببرد امادر زمان حکومت هارون که وی خودرا خلیفه ای موفق درتمام جهات می دانست، ولی درجبهه مبارزه با شیعیان وعلاقمندان بیت علوی خودرا شکست خورده تشخیص میداد، امام دستگیر وزندانی گردید وبه شهادت رسید، زیرا هارون با خود فکر کرد که تا مرکز رهبری این جبهه را از کار نیندازد، همه کوششهای او بی فایده خواهد بود. ازاین رو تصمیم گرفت که امام کاظم (علیه السلام) را بازداشت کند. هارون در پی این تصمیم به صورت مزورانه وارد مسجد پیامبر شد ورو به قبر مطهر آن حضرت کرد وگفت:ای پیامبر، من از تصمیم بر اقدامی که گرفته ام پوزش می طلبم، زیرا میخواهم موسی بن جعفر را بازداشت وزندانی کنم، ومی ترسم درمیان امت اسلامی ایجاد شکاف واختلاف کند و موجب خونریزی گردد. از این جهت فردای آن روز دژخیمان هارون امام را درمسجد پیامبر که مشغول نیایش ونماز بود دستگیر کردند واحترام خانه خدا وحرم پیامبر را زیر پای نهادند. هارون برای مخفی نگاه داشتن محل تبعید امام دو کجاوه ترتیب داد، یکی را به مقصد کوفه و دیگری رابه مقصد بصره روانه کردوازاین طریق خواست محل تبعید امام را پوشیده نگاه دارد تامردم امکان دسترسی به آن حضرت را نداشته باشند. پیشوای هفتم مدت یک سال در زندان بصره به سر می برد وآنگاه هارون به فرماندار بصره به نام «عیسی بن جعفر» فرمان داد که امام رابه قتل برساند.فرماندار از قتل امام خودداری کرد وگفت کسی را بفرست تا اورا تحویل بگیرد و در غیر این صورت اورا آزاد خواهم کرد. هارون به خاطر این پیام، «سندی بن شاهک» را روانه بصره کردتا امام را به بغداد منتقل نماید. سرانجام امام پس از چهارسال زندانی شدن درسال ۱۸۳ هجری مسموم گشت وبا وضع دلخراشی درزندان بغداد به شهادت رسید.

صفحه ۱۸۳

فصل نهم

فصل نهم

امام رضا (علیه السلام)

هشتمین اختر آسمان ولایت حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. او درروز یازدهم ذی القعده سال ۱۴۸ هجری، از مادری به نام«طاهره» دیده به جهان گشود.کنیه او ابو الحسن و لقب او رضا است. وی پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان

بغداد درسن سی وپنج سالگی عهده دار مقام ولایت ورهبری گشت ومدت امامت آن حضرت بیست سال به طول انجامید، که ده سال آن معاصر با خلافت هارون الرشید وپنج سال معاصر با خلافت محمد امین وپنج سال دیگر معاصربا خلافت عبداللّه مأمون، بود. سرانجام حضرتش روز بیست ونهم ماه صفر درسال ۲۰۳ هجری قمری به فیض شهادت نایل آمد. وهنگام شهادت پنجاه و چهار سال وسه ماه ونوزده روز عمر داشت. ستمگریهای بنی امیه وبنی عباس، زمینه بسیار مساعدی فراهم ساخته بود که در جامعه آن روز، حکومتی نمونه مانند آنچه که در صدر اسلام وجود داشت، تشکیل شود و تحت نظارت ومدیریت ورهبری شخصیتهای بزرگی از خاندان علی (علیه السلام) اداره گردد. مقام والاے اندیشه های بزرگ ومحبوبیت فوق العاده ائمه بزرگوار شیعه موجب گشته بود که خلفای اموی وعباسی پیوسته پیشوایان شیعه را به تبعید وزندان بفرستند تامردم نتوانند آنچنان که باید از آن ذوات مقدس استفاده

--------------- صفحه ۱۸۴

کنند، حتی آنان راضی نبودند که این چهره ها برا ی مردم شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنها آشنا شوند، بی اختیار زمام امور به دست آنان بیفتد. با توجه به مطالب بالا می بینیم که عبداللّه بن مأمون پس از کشتن برادر خود محمد امین، به فکر می افتد که بزرگترین شخصیت علوی را از مدینه به مرو بیاورد تا زندگی اورا تحت نظر بگیرد. آوردن امام از مدینه به مرو هرچند در ظاهر به صورت دعوت بود، اماماهیت واقعی آن جز ایجاد محدودیت هرچه بیشتر برای امام چیز دیگری نبود. از این جهت امام برا ی تفهیم ماهیّت این دعوت، هیچ یک از خاندان خویش را همراه خود نیاورد تا از این طریق به مسلمانان تفهیم کند، این سفر نوعی تبعید است نه سفری مقرون به رضایت.ولی مأمون برای خنثی کردن هدف امام دستور داد گروهی از رجال واشراف از جمله والی مدینه، ملازم رکاب امام باشندوحتی مسیر سفر امام نیز معین گشت وقرار شد که امام از طریق مدینه، بصره، خرمشهر، اهواز، ری و نیشابور به مرو وارد شود. وحضرتش در دهم شوال سال ۲۰۱ وارد مرو شد. امام درمسیر خود با استقبال گرم شخصیتها و مردم روبرو بود.وقتی به شهر نیشابور رسید، از او درخواست کردندکه حدیثی را از او بشنوند، امام درحالی که درکجاوه خود قرار داشت، حدیثی را مطرح کرد وآن را از پدران خود تا علی (علیه السلام) واز او به پیامبر واز پیامبر به جبرئیل تا خدا نقل نمودواز آن جا که در سراسر این حدیث پیشوایان پاک قرار دارند، آن حدیث را «سلسلهٔ الذهب» نامیدند. متن آن حدیث چنین است: «كَلِمَهُ لاإلهَ إلّااللّه حِصْنِى فَمَنْ قَالَها دَخَلَ حِصْنِى وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِى أمِنَ مِنْ عَذَابِى» یعنی: خدا می گوید گفتن لإاله إلا اللّه دژ جاودانی من است وهرکس آن را بگوید وارد دژ من می گردد، وهرکس وارد دژ من شد ازعذاب من ایمن می گردد. محدثان ونویسندگانی که دربرابر کجاوه امام قلم به دست گرفته بودند وآن

--------------- صفحه ۱۸۵

حدیث را ضبط می کردندتصور کردند، که در اینجا حدیث پایان یافته است زیرا امام پس از گفتن آن جمله پرده کجاوه را افکند و درداخل آن قرار گرفت ولی آنان دوباره دیدند که حضرت رضا (علیه السلام)پرده کجاوه را عقب زد و جمله دیگری نیز افزود وآن اینکه:«لِكِنْ بِشَرْطِها وَ شُرُوطِها وَأنَا مِنْ شُرُوطِها»یعنی اقرار به توحید در صورتی ایمن بخش ونجات آفرین است که دیگر شرایط به آن ضمیمه گردد ویکی از شرایط آن است که بشر از حکومت معصوم کنار نرود وحکومت معصوم را کاملاً بپذیرد ودر حقیقت، امام مسئله ولایت وحکومت معصوم را تکمیل کننده توحید می داند زیرا در غیر این صورت حکومت طاغوتها سبب می شود که همان توحید نیز از میان برود. دو مسئله مهم درزندگی امام (علیه السلام)

امام پس از ورود به مرو، به ظاهر مورد احترام مأمون ودیگر درباریان قرار گرفت و درنخستین جلسه، مأمون دومطلب رابه او پیشنهادکرد. نخست پافشاری نمود که خلافت را بپذیرد،ومأمون به نفع امام کنار رود، آنگاه که از پذیرش امام مأیوس شد، مسئله ولایتعهدی را مطرح کرد وامام نیز تحت شرایطی آن را پذیرفت. اکنون سئوال می شود که چرا امام پیشنهاد نخست را نپذیرفت

وچرا پیشنهاد دوم را پذیرفت؟ علّت نپذیرفتن پیشنهاد نخست بسیار روشن است،زیرا برفرض اینکه پیشنهاد مأمون، یک پیشنهاد جدی بود، وجنبه امتحانی وآزمونی نداشت، اگر امام با پیشنهاد او موافقت می کرد، مأمون زندگی او را زیر نظر می گرفت وجاسوسانی بر او می گمارد واجازه نمی داد یک قدم اصلاحی بردارد، به گواه اینکه او در دوره ولایتعهدی الزامی اجازه نداد که امام نماز عید را که خود مأمون برگزاری آن را به امام پیشنهاد کرده بود، با مردم بگزارد. در این صورت چگونه امام می توانست پس از

--------------- صفحه ۱۸۶

پذیرش خلافت، گامی اصلاحی وتربیتی وعلمی بیدار گرانه بردارد. اگر امام خلافت را می پذیرفت، با او همان معامله را انجام می دادند که با علی انجام دادند وخلافت ظاهری اورا درکشمکشها وجنگها خلاصه می کردند. سرانجام مأمون حیله گر وسیاست باز با زمینه های مختلف، امام را مجبور می کرد تا خلافت را با ر دیگر به مأمون واگذار کند، آنگاه به مردم چنین وانمود می کرد که او خلیفه بر حق است، زیرا شخصیت بزرگی مانند امام رضا (علیه السلام) خلافت را به او (یعنی مأمون) واگذار کرده است،پس خلافت من یک نوع خلافت مشروع است. امام چرا ولایتعهدی را پذیرفت؟

این مطلب را می توان از دو را ه تحلیل نمود: ۱ـ امام ولایتعهدی رابا همان شروطی پذیرفت که امام مجتبی (علیه السلام) صلح با معاویه را پذیرفت ولذا می بینیم یکی از شروط رااین قرار می دهد که مسئولیت هیچ امری را نخواهد پذیرفت وهیچ عزل ونصبی به او مربوط نخواهد بود.واز این طریق پذیرفتن مقام را پذیرشی صوری وبه اصطلاح بی بو وخاصیت قلمداد می کند که آثار ساختگی آن برهمگان آشکار شود. ۲ـ اگر پیشنهاد دوم را اما م نمی پذیرفت،تهدید به قتل ومرگ می شد، بلکه قتل امام آن هم بدون اینکه موجی درجامعه بر ضد حاکم وقت پدید آورد قطعی میشد، به گواه اینکه وقتی امام از پذیرفتن مقام ولایتعهدی پوزش طلبید، مأمون به امام گفت: «عمر بن خطاب شورا را درمیان شش نفر قرار داد ویکی از اعضای شورا جد تو علی بود وضمناً دستور داد که هر کس از قبول آن خود داری کند کشته شود، شما هم ناچارید که آنچه رامن می خواهم بپذیری واز آن گریزی نداری»(۱).

----

۱ . ارشاد مفید ص ۲۹۰ ومقاتل الطالبین ص۳۷۵.

--------------- صفحه ۱۸۷

اتفاقاً درزمان خود امام این سئوال مطرح بود وکراراً به او مراجعه کرده وسئوال می کردند.وقتی محمّد بن عرفه از امام انگیزه پذیرش ولایتعهدی را پرسید، امام فرمود:«جدم امیر مؤمنان عضویت شورا را پذیرفت»(۱). ونیز وقتی ریّان بن الصلت ازامام پرسید که:چرا ولایتعهدی را پذیرفتی ؟امام در پاسخ او گفت: «خدا می داند که من راضی به آن کار نبودم وقتی بر سر دو راهی قبول ولایتعهدی ویا کشته شدن قرار گرفتم آن را پذیرفتم».(۲) شهادت امام به دست مأمون

مأمون از موقعیت روز افزون امام پیوسته بیمناک بود وخصوصاً درجریان نماز عید که در تاریخ به صورت گسترده وارد شده است، از علاقه مردم نسبت به امام (علیه السلام) سخت بیمناک شد ولذا امام را با نقشه خاصی مسموم کرد وبرای اینکه نقشه خود را لوث کند، پس از انتشار خبر مرگ امام سراسیمه به خانه امام آمد در حالی که گریبان چاک زده واشک می ریخت وبر سر می زدوناله می کرد. مردم دور خانه حضرت گرد آمده بودند وصدای ناله وگریه از آنها بلند بود و در باره قاتل امام سخن می گفتند واحیاناً از مأمون نام می بردند، مأمون احساس کرد که تشییع امام ممکن است حادثه آفرین باشد وفوراً دستور داد که اعلام کنند تشییع جنازه امام به فردا موکول شود. وقتی جمعیت متفرق شدند، شبانه امام را غسل دادند ودر کنار قبر هارون به خاک سپردند(۳).

----

۱ . عیون أخبار الرضا ج۲ص۱۳۹، ۱۴۰. ۲ . عیون أخبار الرضا ج۲ص۱۳۹، ۱۴۰. ۳ . عیون أخبار الرضا ج۲ص۲۴۲.

------------- صفحه ۱۸۸

فصل دهم

فصل دهم

امام جواد (علیه السلام)

نهمین اختر آسمان ولایت، امام محمد تقی معروف به امام جواد (علیه السلام) ومکنی به ابی جعفر است. او دررمضان سال ۱۹۵ هجری قمری دیده به جهان گشود و درذی القعده سال ۲۲۰ دربغداد به وسیله سمّ معتصم عباسی به مقام شهادت نایل گردید. ومدت عمر او بیست و شش سال ویا بیست و پنج سال و دوران امامتش هفده سال بود(۱). او در دورانی به دنیا آمد که جنگ ونبرد میان محمد امین وبرادر وی «مأمون» آغاز شده بود. سرانجام نبرد درمحرم سال ۲۹۸ به نفع مأمون پایان پذیرفت وتمام سرزمینهای اسلامی در قلمرو حکومت مأمون قرار گرفت(۲). امام محمّد تقی (علیه السلام) درمجموع دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی به نامهای «مأمون ومعتصم» معاصر بوده وهر دو نفراورا به جبر از مدینه به بغداد احضار کردند وهر دو در باره او از یک خط مشی سیاسی که مأمون آن را پی ریزی کرده بود، پیروی نمودند. امام محمد تقی (علیه السلام) از شخصیت والایی برخوردار بود واز دوران کودکی آثار امامت ورهبری از گفتار و رفتارش آشکار بود، اینک دراین مورد دو رویداد را یاد آور می شویم:

----

۱ . ارشاد ص۳۳۹ وبرخی معتقدند که امام درسال ۲۲۵ یا ۲۲۶ درگذشته است دراین مورد به کتاب کشف الغمهٔ ج۳ ص۱۳۵ مراجعه بفرمایید. ۲ . تاریخ الخلفاء ص۳۲۹.

------------- صفحه ۱۸۹

۱ـ وقتی مأمون امام رضا (علیه السلام) را به خراسان دعوت کرد امام هشتم پیش از حرکت به خراسان سفری به حج نمود وامام جواد (علیه السلام) را که درآن زمان شش سال داشت، همراه خود برد. امام جواد (علیه السلام) هنگام طواف، احساس کرد که پدرش خانه خدا را آن چنان وداع می کند که گویا بار دیگر به زیارت آنجا باز نخواهد گشت. این جریان سبب شد که در داخل حجر اسماعیل نشست، وقتی امام رضا (علیه السلام) از اعمال فارغ شد شخصی را به دنبال فرزند خود فرستاد تا اورا به حضورش بیاورند، امام جواد (علیه السلام) از آمدن به حضور پدر إبا ورزید، ناچار خود امام به حجر اسماعیل آمد و صدا زد عزیزم چرا اینجا نشسته ای ؟ برخیز برویم، فرزند خردسال امام با چشمان اشکبار گفت:«چگونه برخیزم در حالی که دیدم خانه خدا را به گونه ای وداع کردی که گویا دیگر به این جا بازنخواهی گشت.» این سخن را گفت واز جای خود برخاست. ۲ـ مأ(۱)مون پس از شهادت امام هشتم (علیه السلام) درنیمه صفر سال ۲۰۴ هجری از مرو رهسپار بغداد شد و سیاست شوم خود را درباره فرزند امام تعقیب کرد و هدف وی این بود که او مانند پدرش تحت مراقبت مأمون زندگی کند. امام نهم از روی اضطرار مدینه را به عزم بغداد ترک گفت. روزهای ورود امام به بغداد مصادف با عبور مأمون با اسکورت خاصی ازیکی از خیابانهای بغداد بود. چشم مأمون به نوجوانی افتاد که بر خلاف دیگران(که ازمشاهده موکب مأمون پا به فرار نهادند) بر جای خود ایستاده بود که گویا حادثه ای رخ نداده است، مأمون از این جریان درشگفت ماند وخواست از وضع این نوجوان تحقیق کند. مأمون: توچرا مانند دیگران فرار نکردی؟ امام: نه مسیر توتنگ بود که آنرا وسیع سازم ونه مجرم بودم که از گناه بترسم. مأمون: خودرا معرفی کن فرزند کیستی ؟

----

۱ . کشف الغمهٔ ج ص۱۵۲ـ۱۵۳.

------------- صفحه ۱۹۰

امام: فرزند علی بن موسی الرضا هستم. مأمون:حقا که تو فرزند او هستی(۱). پس از شهادت امام هشتم درسال ۲۰۳،منصب امامت به امام محمد تقی (علیه السلام) منتقل گردید. او درسن نه سالگی به این امر خطیر قیام کرد همچنان که حضرت مسیح دردوران کودکی به مقام نبوت رسید(۲) وحضرت یحیی درسن کوچکی به مقام قضاوت وداوری منصوب گردید(۳). درجهان بینی یک مرد الهی تحمل مقام رهبری چندان شگفت آور نیست، زیرا پیشوایان الهی به خاطر یک رشته اهداف معنوی از تربیتهای خاصی برخوردار بوده و در دوران خردسالی واجد کمالاتی می شوند که در افراد عادی یافت نمیگردد.درگفتگوی حضرت امام جواد (علیه السلام) با دانشمندان بغداد درحضور مأمون،ارتباط امام با جهان غیب بر همگان روشن ومسلم گشت،که مانمونه ای از آنرا یاد آور خواهیم شد: سیاست شوم مأمون

مأمون درمیان خلفای عباسی به هوش و ذکاوت،تدبیر وکاردانی معروف بود وبه خاطر یک سلسله مسائل سیاسی خاص،به علم وفرهنگ علاقه فراوانی نشان می داد. وی به خوبی می دانست که فرزندان عباس در قلوب مردم پایگاهی ندارند وقلوب مسلمانان متوجه خاندان پیامبر و فرزندان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در آن زمان در رأس آنان فرزندامام هشتم قرارداشت. او می دانست که هدف

---

۱ . بحار الأنوار ج ۵ص۹۲،۹۱. ۲ . مریم ، آیه ۳۰. ۳ . مریم آیه ۱۲.

نهضتگران و انقلابی ها درگوشه و کنار کشورهای اسلامی، زمامداری شخصیتهای روحانی یعنی نایبان حقیقی خدا و حجت الهی در زمین اند. او به جای اعمال سیاست زور، به فکر افتاد که محورهای انقلاب ها ونهضت ها را کنار خود جای دهد تا فعالیتها وکوششهای آنان وروابط افراد را با آنها تحت نظر بگیرد وبه همین جهت امام هشتم را با تشریفات خاصی به خراسان آورد. ولی از فزونی نفوذ امام درقلوب مردم خراسان بیمناک شد وناجوانمردانه اورا شهیدکرد. شهادت امام هشتم خطر رابه کلی بر طرف نکرد، زیرا فرزند او می دانست به تدریج محور انقلاب و هسته مرکزی برای نهضت علوی ها وشیعیان درآید، ازاین جهت همان سیاست شوم خود را تعقیب کرد واورا به بغداد طلبید وبرای جلب قلوب شیعیان، دختر خود«ام الفضل» را به عقد او درآورد تا به گونه ای رضایت شیعیان را به دست آورد. مسئله تزویج دختر «مأمون» با امام نهم هرچند مورد رضایت عباسیان نبود، ولی او جلب رضایت انقلابیها را بر جلب رضایت فرزندان عباس ترجیح داد وازدواج دریک مجلس رسمی پایان پذیرفت. مأمون برای آرام کردن عباسیها، مجلس رسمی ترتیب داد تا آنان از پایه علم و دانش امام جواد (علیه السلام)آگاه شوند واز عمل مأمون درمورد ازدواج انتقاد نکنند. فرزندان عباس فکر نمی کردند که نوجوانی تا این حد دارای علم و دانش باشد، وقتی مجلس رسمی شد، قاضی القضات وقت «یحیی بن اکثم» (۱) مأمور شد سئوالاتی را طرح کند و پاسخ آنها را از امام نهم طلب نماید. او نخستین سئوال خود را چنین مطرح کرد: فرزند رسول خدا!! چه می گویید درباره کسی که درحال احرام شکار کرده و آن را کشته است ؟

---

۱ . برای آگاهی اززندگی یحیی بن اکثم به تاریخ بغداد ج۱۴ مراجعه شود.

امام درپاسخ این پرسش به تشقیق شقوق مسئله پرداخت وصور مسئله را به شرح زیر یاد آور شد: ۱ـ آیا شکار را درحرم کشته یا درحل؟(محدوده خاصی را از اطراف کعبه «حل» و خارج آن را «حرم» می گویند). ۲ـ آیا حکم مسئله رامی دانست واز تحریم شکار و قتل آن آگاه بود یانه؟ ۳ـ عمداً این کار را کرده است یا از روی خطا؟ ۴ـ اولین بار بود که مرتکب این کار شده یا قبلا نیز مرتکب شده بود؟ ۵ـ آن شکار جزء پرندگان بود یا غیر آن؟ ۶ـ شکار کوچک بودیا بزرگ؟ ۷ـ آیا پس از ارتکاب، از عمل خود

نادم و پشیمان گشت یانه؟ ۸ـ درشب این کار را انجام دادیا در روز؟ ۹ـ دراحرام عمره، شکار کرد یا دراحرام حج؟ ۱۰ـ آیا مرتکب، آزاد بود یا غلام وبرده؟ هریک ازاین صورتها در اسلام برای خود حکم خاصی دارد، مقصود شما کدام یک از این صورتهاست؟ یحیی دربرابر این تشقیق وتکثیر صور مسئله، انگشت تعجب به دندان گرفت ومبهوت وحیران گشت، به گونه ای که از تعیین یکی از صورتها منصرف گردید(۱). هدف مأمون از احضار امام جواد (علیه السلام) این بود که او را علاوه بر تحت نظر گرفتن، دچار امور آشفته خلافت کند زیرا دراین صورت قسمت اعظم نابسامانیها بر پای امام حساب شده واز قرب ومنزلت او درقلوب علاقمندان کاسته می شد.ازاین جهت امام دریافت که این سیاست شوم، دام عظیمی است دربرابر قداست و طهارت وموقعیت او، امام به هروسیله ای بود رضایت مأمون را جلب کرد وبه عنوان

----

۱ . کشف الغمة جص۱۴۵.

-------------- صفحه ۱۹۳

ادای فریضه حج، با همسر خود ام الفضل رهسپار مکه گردید وپس از با زگشت ازمکه درمدینه سکنی گزید وبه بغداد بازنگشت. تاریخ نه زمان تزویج امام را تعیین می کند ونه وقت حرکت امام به مکه را. هرچند طبری درتاریخ خود به گونه ای اشعار می دارد که حرکت امام در همان سال ازدواج خود بود(۱). اماآنچه مسلم است امام در باقی مانده خلافت مأمون، درمدینه به سر می برد وبه وظایف امامت از طریق تعلیم وتربیت و پاسخها ی کتبی به پرسشهای شیعیان می پرداخت وبرای دلباختگان مکتب علوی محور هدایت وامام مفترض الطاعه به شمار می رفت. مأمون درهیجدهم ماه رجب سال ۲۱۸هجری درگذشت. وپس از وی «معتصم» مقام خلافت را اشغال نمود، او نیز از سیاست شوم مأمون پیروی کرد واز وجود چنین محور در مدینه بیمناک شد، اورا به جبر وعنف به بغداد طلبید. امام در بیست وهشت محرم الحرام سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد ودر ذی القعدة الحرام همان سال با دسیسه های معتصم از طریق همسر جفا کار خود مسموم وبه فیض شهادت نایل گردید ودر کنار قبر جد بزرگوار خود موسی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد(۲). او درمدت اقامت خود در مدینه، شخصیتهای بزرگی را پرورش دادکه اسامی برخی از آنان رایادآور می شویم: ۱ـ فضل بن شاذان ۲ـ عبدالعظیم حسنی ۳ـ ابو تمام مؤلف «حماسه» ۴ـعلی بن مهزیار(که تألیفات فراوانی درفقه اسلامی دارد) ۵ـ محمد بن ابی عمیر ۶ـاحمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و شخصیتهای دیگری که هر کدام چراغهای فروزان هدایت وعلم و دانش بودند.

----

۱ . تاریخ طبری ج۱۰ص ۲۸۰. ۲ . کشف الغمة ج ص۱۶۰،۱۵۱.

-------------- صفحه ۱۹۴

فصل یازدهم

فصل یازدهم

امام هادی (علیه السلام)

دهمین اختر آسمان ولایت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام) ، فرزند امام محمّد تقی،معروف به «ابوالحسن الهادی» است.او درنیمه ماه ذی الحجة الحرام سال۲۱۲ هجری(۱) درمدینه دیده به جهان گشود و در روز سوم ماه رجب سال ۲۵۴ هجری درسن چهل ویک سالگی چشم ازجهان بر بست. دوران امامت وی سی و سه سال بود. امام درمدت عمر خود با چند خلیفه عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارتنداز: ۱ـ معتصم ۲ـ واثق ۳ـ متوکل ۴ـ منتصر ۵ـ مستعین ۶ـ معتز وبه وسیله همین خلیفه اخیر مسموم گردید

ودرخانه خود به خاک سپرده شد. باید اعتراف کنیم که براثر بحرانهای تاریخی وحوادث شوم ومداخله

---

۱ . ارشاد مفید ص۳۵۲ ودر تاریخ تولد ووفات آن حضرت قول دیگر نیز هست . به کتاب کشف الغمهٔ جلد سوم صفحه ۱۹۴، ۱۹۵ مراجعه فرمایید.

-------------- صفحه ۱۹۵

جنایتکاران درتاریخ اسلام وکمبود مدارک واسناد تاریخی، زندگانی سیاسی بسیاری از پیشوایان ما دربستر تاریخ مبهم مانده وچهره های آنان ناشناخته می باشد. دراین میان زندگانی سیاسی «عسکریین» یعنی امام دهم و امام یازدهم، بیش از دیگر پیشوایان مبهم وناشناخته است. ازمدارک موجود به دست می آید که این دوشخصیت درشهر سامرا (که برای خلفای عباسی حکم یک پادگان نظامی را داشت) به سر می بردند واز هرجهت تحت مراقبت بودند. با وجود کمی مدارک مستند تاریخی، دقت کافی درتواریخ موجود می تواند تا حدودی ابهام را برطرف کند ومارا با حقایقی آشنا سازد. دردوران خلافت معتصم عباسی، وجود «بردگان»، «ترکها»،«بربرها» و «قبطیها» برای مردم بغداد، بیش از حد مایه مزاحمت بودند، تاآنجا که وی ناچار شد ارتش را به نقطه دیگری منتقل کند. ازاین جهت شهر «سامرا» رابنا کرد وآنجا را به عنوان مقر خلافت برگزید وارتش رانیز به همین نقطه انتقال داد(۱). با انتقال خلافت وارتش از بغداد به سامرا، مردم بغداد نفسی راحت کشیدند، اماخلفا خود درچنگال اطرافیان خویش قرار گرفتند. آنان چنان بر دستگاه خلافت چیره شدند که از خلیفه فرمان نمی بردند. آنان حتی گاهی آن چنان قدرتی داشتند که می توانستند خلیفه را عزل ودیگری را به جای وی نصب کنند،واگر هم مصلحت می دیدند،وی رامی کشتند. سامرا علاوه براین شش خلیفه یاد شده، مقر خلافت دو خلیفه دیگر به نام «مهتدی» و«معتمد» نیز بود. وبه خاطر همین حوادث ناگوار که از ناحیه بربرها، ترکها و قبطیها به آنان می رسید، سرانجام مرکز خلافت از سامرا به بغداد بازگردانیده شد. در دورانی که سامرا مقر خلافت بود، وسعت آن به پنجاه کیلومتر رسیده بود

---

۱ . تاریخ انتقال خلافت وارتش به سامرا در سال ۲۲۰ بوده (تاریخ الخلفاء ص۳۶۲).

-------------- صفحه ۱۹۶

ویکی از شهرهای زیبا به شمار می رفت. اماپس از انتقال خلافت به بغداد،شهر سامرا رو به ویرانی نهاد و آثاری از آن بر جای نماند (۱). ویژگیهای این دوره ازخلافت

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهای خاصی داردکه آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد، و ما به برخی ازاین خصیصه ها اشاره می کنیم: ۱ـ زوال هیبت وعظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی،برای خود هیبت وجلالتی داشت،ولی دراین دوره براثر تسلط ترکان وبردگان وقبطیان بر دستگاه خلافت،عظمت آن ازبین رفت وخلافت، گویی بود در دست این عناصر که آن را به هرطرف می خواستند پرتاب می کردند، وخلیفه عملاً یک مقام غیر مسئول بود. درعین حال، هرموقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا واطرافیان وعموم کارمندان، درسرکوبی آن نظر واحدی داشتند. ۲ـ خوش گذرانی وهوسرانی:خلفای عباسی در این مقطع به خاطر خلأی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی وخوش گذرانی ومی گساری می پرداختند ودربار خلافت، غرق در فساد وگناه بود، وصفحات تاریخ اخبار شب نشینیهای آنان را ضبط نموده است.کار وقاحت به جایی رسیده بود که خلیفه وقت، متوکل، امام هادی (علیه السلام) را به مجلس بزم دعوت کرد واز او درخواست کرد که او نیز شراب بنوشد، واما با خواندن اشعاری عبرت انگیز مجلس بزم آنان را به مجلس گریه وزاری تبدیل کرد و مجلس را ترک گفت. ۳ـ گسترش نهضتهای علوی: دراین مقطع از تاریخ،کوشش دولت عباسی

----

۱ . تاریخ سامرا ص۵۶، ۹۶.

--------------- صفحه ۱۹۷

براین بود که با ایجاد نفرت نسبت به علویین،آنهارا تار ومار سازد، وهرموقع کوچکترین شبحی ازنهضت علوی ها مشاهده می شد، برنامه سرکوبی آغاز می گشت. علت شدت عمل این بود که دستگاه خلافت، باتمام اطرافیان خود، خویشتن را متزلزل وناپایدار می دیدندوازاین نوع نهضتها سخت بیمناک بودند. شیوه نهضتگران در این مقطع این بود که از کسی به عنوان رهبر نهضت نامی نبرند ومردم را به«رضای آل محمّد» دعوت کنند،زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم آنان در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت ومواظبت می باشند ودعوت به شخص معین، مایه قطع حیات اومی گردد. تاریخ دراین مقطع از نهضتهایی نام برده است که اساس دعوت همگان را «رضای آل محمد» تشکیل می داد. برخی از این نهضتها عبارتند از: الف ـ نهضت محمّد بن قاسم علوی: وی درزمان معتصم در طالقان قیام کرد وسرانجام درسال ۲۱۹ به وسیله عبداللّه طاهر دستگیر وبه نزد معتصم روانه گردید. ب ـ نهضت یحیی بن عمر علوی: وی درسال ۲۵۰ هجری درکوفه قیام کرد، جمع زیادی را به دور خود گرد آورد وبیت المال کوفه را متصرف شد، دربهای زندانها را باز کرد و زندانیان را آزاد نمود، اما نهضت وی شکست خورد و شخص او به دار آویخته شد. ج ـ نهضت حسن بن زید علوی: وی درسال ۲۵۰ هجری در طبرستان قیام کرد، طبرستان و گرگان را تحت فرمان خود درآورد ودرسال ۲۷۰ هجری درگذشت. د ـ نهضت محمّد بن جعفر علوی:که درسال ۲۵۱ هجری درخراسان قیام کرد. این نهضتها وهمچنین نهضتهای دیگر که تعداد آنها به هیجده می رسد ازویژگیهای این مقطع از تاریخ خلافت هستند. این نهضتگران کسانی بودند که

--------------- صفحه ۱۹۸

برابر هیئت حاکمه قیام کرده وکشته شدند. اماتعداد کسانی که تبعید وزندانی گردیدند، بیش ازاینهاست. مسعودی خصوصیات آنها را در کتاب خود یاد آور شده است(۱). این نهضتها وحرکتها حاکی از گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی درآن عصر است که آنها را درگوشه وکنار جهان اسلام پدید می آورد. اینها برخی از خصایص این قسمت ازتاریخ خلافت است که می تواند شرایط سیاسی امام «علی النقی» رابرای ما ترسیم کند. سیاست حاکم بر عصر امام هادی (علیه السلام)

درحالی که امام هادی درطول عمر خود با شش خلیفه از خلفای عباسی معاصر بود، اما درمیان آنان از دوخلیفه بیش از همه رنج دید وسیا ست این دو خلیفه درباره عموم نهضتگران، بالأخص علویها،سیاست قلع و قمع بود. این دو خلیفه عبارتند از:۱ـ متوکل ۲ـ معتز. اینک به برخی از جنایات این دو خلیفه اشاره می کنیم: متوکل عباسی درسال ۲۳۲ هـ زمام خلافت را به دست گرفت(۲). از آنجا که او از وجود علوی ها سخت بیمناک بود ومیدانست که همه این نهضتها به خاطر امام علی النقی است، وی خواست روش نیاکان خودرا زنده کند ومصلحت دیدکه امام هادی را از مدینه به سامرا جلب کند و از روش ابتکاری مأمون درباره امام هشتم پیروی کند.زیرا در این صورت امام زیر نظر خلیفه قرار می گرفت و خلیفه از کارهای او آگاهی خاصی پیدا می نمود، ودرغیر این صورت وجود امام درمدینه خطر قطعی برای دولت عباسی به شمار می رفت.

----

۱ . مروج الذهب ج۴صفحات ۶۰ـ۸۰ ط. بیروت. ۲ . تاریخ الخلفاء ص۳۶۲.

--------------- صفحه ۱۹۹

از این جهت متوکل درسال ۲۳۴هـ(۱) نامه ای به امام دهم نوشت وآن را به وسیله یکی از افراد خود به نام «یحیی بن هرثَمَه» فرستاد و به او دستور داد تا امام را به سامرا بیاورد. یحیی می گوید:«وقتی وارد مدینه شدم ناله مردم بلند شد، زیرا همگی فهمیدند که من برای کار نا خوشایندی درباره امام آمده ام. من سوگند یاد کردم که هرگز چنین کاری درباره او انجام نخواهم داد، آنگاه خانه امام

را تفتیش کردم، جز قرآن ودعا چیزی نیافتم.» این حادثه حاکی از میزان عشق وعلاقه مردم مدینه نسبت به امام میباشدو تا یحیی برای آنان سوگند نخورد، دست از تظاهر و اظهار علاقه به امام بر نداشتند.سرانجام امام با فرزند خود، امام عسکری (علیه السلام) ازمدینه متوجه سامرا شد. یحیی مأمور بردن امام، از احترام به او کوتاهی نکرد و درنیمه راه به جرم خود درحرکت دادن امام اعتراف کرد. ولی درخباثت وبد فطرتی متوکل همین بس که وقتی امام وارد سامرا شد، اورا به حضور نپذیرفت ودستور داد اورا در کاروانسرای فقرا جای دهندو آن روز درآنجا به سر برد. احضار امام به سامرا وجای دادن او درجنب یک پادگان نظامی، برای متوکل مایه آرامش فکری گردید که قبر«امام حسین (علیه السلام) » وخانه هایی را که در اطراف آن ساخته شده بود، ویران کنند و همه را به مزرعه تبدیل سازند ومردم را از زیارت آن کانون عشق باز دارند. این کار چنان اثر سویی در روحیه مردم گذارد که مردم بغداد بر در و دیوار شهر شعارهای تند وزننده ای درباره او نوشتند وشعرا در هجو او اشعاری گفتند که ترجمه یکی از آنهارا می آوریم:

----

۱ . مناقب ابن شهر آشوب جص۵۰۵ـ ولی شیخ مفید درارشاد ص۳۵۹ می نویسد : متوکل نامه را درسال ۲۴۳ به امام نوشت ، اما نظرنخست از دیده سیاسی استوارتر است زیرا بعید است متوکل ۱۱سال از جریان امام غافل شود وآن را نادیده بگیرد.

--------------- صفحه ۲۰۰

«به خدا سوگند، اگر خاندان امیّه فرزند دختر پیامبر را مظلومانه کشتند، پسر عموهای خاندان پیامبر همانند آن را مرتکب شدند وقبر اورا ویران کردند. آنان ازاین تأسف خوردند که در قتل او شریک نشدند، از این جهت به آثار او پس از قتل حمله بردند.»(۱) متوکل از شخصیت امام سخت هراسناک بود. بااینکه امام در کنار پادگان نظامی او دریک خانه محصور زندگی می کرد، باز وجود امام را تحمل نمی کرد وسعایت گروهی را درباره او، که امام سلاحهای مهمی را درخانه خود گرد آورده ونامه هایی به شیعیان خود نوشته است، می پذیرفت. از این جهت یک شب به مأموران خود دستور داد که شبانه به خانه حضرت یورش ببرند وخانه او را تفتیش کنند و او را به دربار بیاورند. وقتی مأموران به خانه امام وارد شدند، دیدند که امام عبا به دوش وعمامه بر سر و رو به قبله نشسته وآیاتی از کلام اللّه مجید را تلاوت می کند. مأموران خلیفه امام را به همان وضع پیش متوکل آوردند، درحالی که او دربزم شراب مشغول می خوارگی بود. وقتی چشمش به امام افتاد، او را درکنار خود نشاند و جامی را که در دست داشت، به حضرتش تعارف کرد و درخواست نمود که از آن بنوشد. امام فرمود: «گوشت وخون من هرگز به شراب آلوده نشده است».آنگاه متوکل اصرار کرد که پس اشعاری برای او بخواند. امام فرمود:«من دراین مورد چیز زیادی به خاطر ندارم» ولی پس از اصرار، امام اشعاری را خواند که ترجمه آنها به قرار زیر است: «آنان قلّه های کوهها را برای خود منزل گزیدند، درحالی که مردان مسلح از آنها پاسداری می کردند ولی هیچ کدام از این وسایل، آنان را ازمرگ نجات نبخشید.» «آنان از قله های عزت به گودالهای قبر پایین کشیده شدند، چه در جای بدی

----

۱ . تاریخ الخلفاء ص۳۷۴.

--------------- صفحه ۲۰۱

منزل گزیدند.» «آنگاه که آنان دراین خانه تاریک فرود آمدند، بانگی برآمد وبه آنها گفته شد: کجا رفت آن تاجها وآن زینتها وآن جلال و شکوه؟!» «کجا رفت آن چهره های غرق درنعمت که درپشت پرده ها دور از سوز آفتاب زندگی می کردند. دراین موقع گور آنان به صدا درآمد وچنین پاسخ داد: این چهره های غرق درنعمت، مرکز حشرات و کرمها شدند.» «آنان مدت درازی در دنیا خوردند ونوشیدند، ولی پس از مدتی خود غذای حشرات وکرمهای قبر شدند. چه خانه هایی را ساختند تا آنان را از گزند

روزگار صیانت کند، ولی سرانجام ازاین خانه ها و خانواده ها جدا شدند. «چه اموال و ذخایری را به گنج زدند، ولی پس از خود به دست دشمنان آنان افتاد!!» «خانه ها وکاخهای آباد آنان به تل خاکی تبدیل شد و ساکنان آنها به حفره های گور وارد شدند» هنگامی که امام از خواندن این اشعار فارغ شد، متوکل سخت گریست، حضار نیز گریستند و بساط شراب را برچیدند، سپس متوکل امام را به خانه خود باز گرداند(۱). این داستان، میزان آلودگی محیط زیست امام را برای ما ترسیم می کند. گذشته از این می رساند که امام با امدادهای غیبی از یورش مأموران متوکل آگاه بود،ولذا چیزی درخانه اعم از مدارک واسلحه پیدا نکردند واو را درحالی یافتند که هرگز سوء ظن آنها را به امام تأیید نکرد.

----

۱ . مروج الذهب ج۴ص۱۱.

--------------- صفحه ۲۰۲

امام در کلیه برخوردهای خود با متوکل، عظمت وبزرگواری خودرا حفظ می کرد و پیوسته بر حقانیت راه نیاکان خود استدلال می نمود. همین احتجاجات بود که متوکل را بر حفظ او درسامرا مصمم تر می ساخت. درعداوت متوکل باخاندان پیامبر همین بس که وی دانشمندبزرگ عصر خود«ابن السکیت» را که اورا «امام العربیة» می گفتند، به جرم علاقه به «حسن وحسین (علیهما السلام) » کشت. متوکل اورا مأمور کرده بود که به دو فرزند وی «المعتز» و«المؤید» علوم عربی راتعلیم کند. روزی از معلم پرسید: «دو فرزند مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را ؟» او با کمال صراحت گفت: «قنبر غلام علی را بیش از این دو فرزند تو دوست دارم، تا چه رسد به دو ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) . دراین موقع، متوکل خشمگین شد وبه مأموران خود دستور داد که شکم وی را لگد مال کنند تا بمیرد وبنا به روایتی زبان اورا از بیخ درآوردند(۱). سرانجام متوکل درشبی که دربزم شراب فرو رفته بود، با نقشه فرزند خود، منتصر، به قتل رسید. او و وزیرش به نام«فتح بن خاقان» درپنجم شوال سال ۲۴۷کشته شدند. بسیار جالب توجه است که امام با سیاست عادلانه خود توانست از دست این سفاك بی با ك جان به سلامت برد. پس از متوکل، خلفایی به نامهای منتصر ومستعین، زمام امور رابه دست گرفتند ورفتار آنان با حضرت تا حدودی معقولانه بود. اما وقتی «معتز» فرزند متوکل درسال ۲۵۲ به خلافت رسید، به خاطر کینه هایی که از پدر به ارث برده بود، امام هادی (علیه السلام)رامسموم کرد و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد و در «سامرا» درمنزل خود به خاك سپرده شد.

----

۱ . الخلفاء ص۳۷۶.

--------------- صفحه ۲۰۳

فصل دوازدهم

فصل دوازدهم

امام حسن عسکری (علیه السلام)

یازدهمین اختر آسمان ولایت، حضرت «امام حسن عسکری» (علیه السلام) فرزند امام علی النقی است. وی درمدینه به سال ۲۳۲ هجری، دیده به جهان گشود و درروز جمعه هشتم ربیع الأوّل سال ۲۶۰، درشهر سامرا چشم از جهان بر بست و درخانه خود به خاك سپرده شد. پدر بزرگوار او، امام هادی، درسال ۲۵۴ هجری (یکسال قبل از خلع معتز ازمنصب خلافت) چشم از جهان بر بست و در آن روز منصب امامت و رهبری به او محول شد، درحالی که بیش از ۲۲ بهار از عمر شریف او نگذشته بود. دوران امامت او یکسال مصادف با خلافت معتز و یکسال دیگر مصادف با خلافت «مهتدی» وچهارسال همزمان با خلافت «معتمد» بود.

سیاست عباسیان دربرابر پیشوایان، همان سیاست شومی بود که مأمون دربرابر امام هشتم به کار برد. ازاین جهت می بینیم که «معتصم» امام جواد ومتوکل، امام هادی را تحت نظر قرار دادند وخلفای پس از متوکل همین روش را درباره امام هادی وفرزندش امام عسکری (علیه السلام) به کار گرفتند. هدف این بود که امامان درکنار آنان زندگی کنند، تا از تمام کارهای آنان اطلاعات کافی به دست آورند، به همین جهت امام عسکری (علیه السلام) مانند پدرش درسامرا تحت نظر بود ومجبور بود که در روزهای دوشنبه و پنج شنبه به حضور خلیفه بار یابد.

-------------- صفحه ۲۰۴

اصولاً شدت رفتار خلفای عباسی پس از مأمون، آن چنان آشکار است که سه پیشوای شیعه درکنار آنان با عمر کوتاهی زیستند و جام شهادت نوشیدند.امام جواد (علیه السلام) درسن ۲۵سالگی، امام هادی (علیه السلام)درسن ۴۱سالگی، وامام عسکری در سن ۲۸ سالگی، که مجموعاً ۹۴ سال می شود، بدرود زندگی گفتندواین حاکی از شدت مراقبت خلفای عباسی از پیشوایان بزرگ ما بود. ولی دراین میان، مراقبت از امام حسن عسکری (علیه السلام)بیش از پدر ارجمند او بود، این کار دوعلت داشت که هم اکنون یاد آور می شویم: ۱ـ درزمان امام عسکری (علیه السلام) شیعه به صورت یک قدرت عظیم درعراق درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه، به خلفای وقت معترض بوده و زعامت هیچ یک از عباسی ها رامشروع وقانونی نمی دانند، بلکه معتقدند امامت الهی در فرزندان علی (علیه السلام) باقی است و درآن زمان شخصیت ممتاز این خانواده، امام حسن عسکری (علیه السلام) بود. ۲ـ طبق روایات واخبارمتواتر، خاندان عباسی وپیروان آنها می دانستند که مهدی موعود که تار ومار کننده کلیه حکومتهای خود کامه است،از نسل حضرت عسکری (علیه السلام) خواهد بود از همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند. وقتی خبر کسالت امام به گوش معتمد عباسی رسید، عبیداللّه خاقان را با پنج نفر دیگر به منزل امام فرستاد تا خانه او را تحت کنترل ومراقبت قرار دهند، پس از شهادت امام نیز تفتیش وباز جویی کامل به عمل آمد و کلیه اثاث خانه ولوازم شخصی حضرت را گرد آورده و مهر وموم کردند.آنگاه درصدد تحقیق وبازجویی از فرزندان حضرت شدند.تمام حجره ها واطاقها را بازرسی کردند، به قابله ها دستور دادند که زنان را تحت معاینه دقیق قرار دهند واگر اثر حمل دریکی از آنان مشاهده کردند، فوراً گزارش کنند(۱).

----

۱ . کمال الدین ج۱ص۱۲۴.

-------------- صفحه ۲۰۵

امام با وجود این مراقبتها ی شدید، تا آنجا که شرایط اجازه می داد فعالیتهای اجتماعی، سیاسی وعلمی خودرا تعقیب می کرد. مجموع روشهای امام، در آن جو پرخفقان، درچهار مطلب یاد شده در زیر خلاصه می گردد: ۱ـ بحثهای علمی امام دربرابر کسانی که به امامت او معتقد نبودند. ۲ـ کوششهای علمی امام درباره معارف اسلامی و ردّ شبهه ها و اشکالها. ۳ـ مراقبت وکوششهای امام درباره یاران خود که مبادا دردام عباسیان بیفتند و به صورت مهره وابزاری برای آن حکومت درآیند. ۴ـ زمینه سازی امام درباره اعتقاد مردم به غیبت فرزند عزیزش، حضرت مهدیـ عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف ـ بحث درباره هر کدام از این برنامه ها مایه گستردگی سخن است، همین قدر یاد آور می شویم که هیچکدام از پیشوایان ما، در آگاهی بخشیدن وروشنگری وتحریک مردم بر مخالفت با دستگاه ظلم و دیگر اموری که می توانست به زنده شدن حق ومردن باطل یاری کند، یک لحظه ساکت ننشسته ووظیفه خودرا به نحو شایسته ای انجام می دادند.

-------------- صفحه ۲۰۶

فصل سیزدهم

فصل سیزدهم

حضرت مهدی (علیه السلام)

دوازدهمین اختر آسمان ولایت حضرت مهدی (علیه السلام) دردوران خلافت مهتدی عباسی، درنیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، روز جمعه به هنگام طلوع فجر متولدشد، وجهان رابانور خود روشن نمود وبارقه امید در دل مستضعفان جهان و پیروان اهل بیت ((علیهم السلام)) درخشید.نام او محمد وکنیه اش ابو القاسم است. از آنجا که حکومتهای خود کامه آن زمان، تولد او را بر خلاف مصالح خود تشخیص داده بودند، با مراقبتهای کامل مواظب بودندکه این فرزند دیده به جهان نگشاید واگر هم دیده به جهان گشود، اورا نابود سازند.از این جهت او، پس از شهادت پدر ارجمندش امام حسن عسکری (علیه السلام) که امامت در وجود آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت انتخاب کرد و جز با نایبان خاص خود با کسی تماس نمی گرفت مگر در موارد استثنایی. پدر ارجمند او درسال ۲۶۰ هجری، درگذشت واز همان زمان، نخستین غیبت امام به نام «غیبت صغری» آغاز شد واین غیبت تا سال ۳۲۹ هجری، یعنی شصت ونه سال ادامه داشت وازآن سال «غیبت کبری» آغاز شد، تا وقتی که خدا بخواهد از پس پرده غیبت بیرون خواهد آمد وحکومت جهانی الهی را تحقق خواهد بخشید وبه آرمانهای تمام پیامبران تجسم خواهد داد. مقصود از غیبت صغری این است که همه شیعیان وعلاقمندان آن حضرت

--------------- صفحه ۲۰۷

درآن دوران، می توانستند به وسیله یکی از نواب خاص آن حضرت با اوتماس بگیرند و پاسخ دریافت کنند.اسامی نواب چهارگانه عبارتند از: عثمان بن سعید عَمْری محمّد بن عثمان بن سعید عَمْری ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی علی بن محمّد سمری که آخرین آنها درسال۳۲۹ هجری درگذشت. ازسال ۳۲۹، که غیبت کبری آغاز شد، باب نیابت خصوصی بسته شد ونیابت عمومی که از آنِ فقهاء است پاسخگوی کلیه پرسشها ومشکلات گردید، وزعامت شیعیان درعصر غیبت، به فقهای جامع الشرایط واگذار گردید. خصوصیات حضرت مهدی (علیه السلام)

مجموع احادیث وروایاتی که درمورد حضرت مهدی (علیه السلام) وارد شده است، مشخصات اورا به شرح زیر بیان می کند: ۱ـ او از خاندان پیامبر اسلام وفرزندان اواست. ۲ـ از فرزندان امام حسین است. ۳ـ دوازدهمین پیشوا پس از پیامبر می باشد. ۴ـ فرزند امام حسن عسکری است. ۵ـ جهان را مملو از عدل و داد می سازد. ۶ـ حکومت جهانی را بر پا می نماید. ۷ـ مستضعفان وبه اسارت کشیدگان از قید زنجیر اسارت آزاد می شوند.

--------------- صفحه ۲۰۸

۸ـ جنگها برچیده می شود و صلح وآرامش وعمران جای آنها را می گیرد.(۱) سخن درباره حضرت مهدی ابعاد مختلفی دارد وبر مسلمان محقق لازم است که درباره هربعد از ابعاد زندگانی او کنجکاوی کند وبیاندیشد. غالباً پرسشهای پیرامون مسائل یا دشده درموارد زیر است: ۱ـ آیا تأسیس حکومت واحد جهانی امکان پذیر است که حضر ت مهدی برای تحقق بخشیدن به این آرمان، حی وزنده مانده و روزی برای آن برانگیختهمیشود؟ ۲ـ فایده وجود امام نسبت به امت اسلامی چگونه است ؟ اینک این دو مسئله را در این جا مطرح می کنیم.

----

۱ . مدارک این خصوصیات به قدری زیاد است که نمی توان آنهارا دراین بحث فشرده آورد وبرای آگاهی بیشتر به کتاب «منتخب الأثر» رجوع شود.

--------------- صفحه ۲۰۹

حضرت مهـدی ـ عج ـ

و حکومت واحد جهانی

چهره واقعی انسان اجتماعی، آنگاه به خوبی روشن می شود که از کلیه غرایز و نهادهای درونی او که زیربنای زندگی اجتماعی اورا تشکیل می دهد، وطراح سرنوشت زندگی اجتماعی او می باشد، آگاه باشیم. نگاه سطحی ونگرش کوتاه درزندگی انسان، مارا از سرانجام وسرنوشت بشر درآینده آگاه نمی سازد، زیرا او موجودی دو چهره است ویا «صورتی درزیر دارد آنچه در بالاستی». چهره ظاهری وبرونی جامعه انسانی، کاملاً یأس آور است، وخطوط برجسته سیمای او را، شقاوت وبدبختی، جنگ وستیزه جویی، ترک عواطف وافزایش سلاحهای ویرانگر، نابسامانیها ی اخلاقی وفکری و... تشکیل می دهد. هرگاه وسیله شناخت ومحور قضاوت ما درباره سرنوشت انسان،همین خطوط ظاهری آ ن باشد، قطعا باید از تکامل بشریت وبازگشت انسان به خویشتن مأیوس گردیم، وپیوسته درانتظار فاجعه ها باشیم فاجعه هایی که انسان وتمدن ماشینی و صنعتی، اورا هرچه زودتر به کام خود فرو کشیده واز «تاک و تاک نشان» اثری باقی نخواهدگذارد. درحالی که زیر این چهره کریه وناخوشایند انسان، چهره واقعی او، پوشیده مانده وپیوسته امید بخشش وسرور آفرین می باشد و می گوید: پشت سر این شب ظلمانی، روز روشنی وجود دارد و«پایان این شب سیه سپید است».

--------------- صفحه ۲۱۰

علت امیدواری

علت اینکه به آینده بشر امیدوار هستیم، دو چیز است، یکی از این دو چیز عبارت است از: افزایش رشد اجتماعی،دیگری عبارت است از: فطری بودن تکامل. اینک تشریح هر دو علت. ۱ـ افزایش رشد اجتماعی

چیزیکه ما رابه آینده بشر وتحول عمیق درزندگی انسانها امیدوار می سازد، یک رشته صفات عالی وسجایای اخلاقی است که با آفرینش او سرشت شده است.واین صفات در طول تاریخ بوسیله رادمردان بزرگ وپیروان پاک آنها، از طریق: عدالت خواهی، حق طلبی، ایثارگری، مبارزه با ظلم وتعدی، ونثار جان ومال درراه احیای اهداف عالی، خودرا نشان داده وثابت کرده است که دروجود انسان علاوه بر قوای حیوانی وغرایز نفسانی که مبدأ شر و خونریزی است، یک رشته احساسات پاک وجود دارد، که اگر به فعلیت برسند، تمام غرایز حیوانی را کنترل کرده، وهمه راتعدیل می کند. ودرمسیر حق و حقیقت قرار می دهند. چیزی که هست احساسات ظریف انسان در طول تاریخ براثر کمبود رشد، مقهور «خود خواهی» و «جاه طلبی» انسان بوده، وازاین جهت قسمت اعظم از صفحات تاریخ اورا سیاه ساخته است،ولی این قاهریت ومقهوریت همیشه وپیوسته نیست، چه بسا بر اثر بالا رفتن رشد فردی واجتماعی درانسان، عقل وخرد، زمام غرایز مرز نشناس انسان را به دست گرفته وآن را کنترل کند، وبه صورت نیروی باز دارنده از نفوذ هریک در قلمرو دیگری جلوگیری کرده ومرز هرکدام را مشخص سازد، و درنهایت قوای حیوانی را درخدمت تکامل انسان قرار دهد.

--------------- صفحه ۲۱۱

۲ـ عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد

یک چنین امیدواری علت دیگری دارد وهرگز ناشی از ساده لوحی ویا خوش بینی زیاد نیست، بلکه به خاطر این است که علوم انسانی به روشنی ثابت کرده است که عشق به کمال دروجود انسان ریشه هایی دارد، واز درون او شعله می کشد، ویگانه امتیاز انسان از سایر جانداران، همان عشق به تکامل است و به خاطر همین عشق به تکامل است که هرروز زندگی خود را رنگین تر ومتنوع تر می سازد، درحالی که دیگر جانداران، میلیونها سال است که در جا می زنند، وزندگی یکنواخت وآرام دارند. هرگاه عشق به کمال با گوشت وخون او آمیخته شده وهیچگاه از او جدا نمی گردد، قهرا روزی او را دربستر کمال، درمسیر تکامل قرار

خواهـد داد، و چیزی نخواهـد گـذشت که این نقـاب کریه، از چهره زیبـای او برافتـاده وچهره معصومـانه او را در ظل بر قراری یک حکومت جهانی الهی خواهیم دید. نشانه عشق او به کمال، تکامل زندگی مادی او است، او درطی این قرون از کوخ نشـینی به کاخ نشـینی، از تسـخیر حیوانـات به تسـخیر فضـا، از بهره گیری از سـنگهای سه گـوش وآتش ومفرغ، به بهره گیری از انرژی اتمی ترقی کرده است، به گونه ای که اگر بشـرهای نخستین، بـار دیگر به این جهان برگردنـد، جهان را غیر آن جهان، وانسان را غیر آن انسان دیرینه خواهنـد انگـاشت. ولی بطور مسـلم تکامـل مـادی، تکامـل یک بعـدی است وهرگز نمی توان نام آن را تکامل نهاد،اگر بعد معنوی بـا آن توأم نباشـد، چه بسـا به قیمت نابودی انسان تمام خواهدشـد،تا آنجا که کارشـناسان نظامی تأییـد می کننـد که قـدرت بمبهای هسته ای در زرادخانه های جهان، به اندازه ای است که تنها با بکا ر بردن چند عدد از آن، می توان فاتحه انسانیت راخواند، اما با این وصف می توان یک چنین تکامل یک

-------------- صفحه ۲۱۲

بعـدی را تکامـل واقعی وجـامع خوانـد؟! بنا بر این بایـد گفت: به حکم اینکه میل به تکامل جزو سـرشت انسان است، جامعه انسانی هرچه زودتر بایـد این تکامل یک بعدی را به صورت تکامل درتمام ابعاد،تکامل درمادیات ومعنویات درآورد وچهره واقعی خودرا از این راه نشان دهـد و گرنه تکامل او ضـد تکامل خواهـد بود. دراینجا دو سـئوال مطرح می باشد،یکی مربوط به وحدت تمدنها و فرهنگهـا و ادغام همه جامعه ها دریک جامعه است،دیگری مربوط به محو ظلم و اسـتثمار و جایگزینی عـدل و دادگری به جای آن است، وما هر دو پرسـش را مطرح کرده و به روشی از آن، پاسخ می گوییم. ۱ـ آیا وحدت جامعه ها وتمدنها وفرهنگها امکان پذیر است

آیـا روزی فرا می رسـد که جوامع جهـان، با فرهنگها وتمـدنهای گوناگون، که هرکـدام برای خود آهنگ خاصـی دارد، به صورت جـامعه واحـد، فرهنگ وتمـدن واحـد، درآینـد وزیر پوشـش حکومت واحـدی قرار بگیرنـد. پاسـخ این سـئوال را بحثهای مربوط به طبیعت جامعه واینکه گرایش انسان به زنـدگی اجتماعی چگونه است، می دهد، آیا این گرایش همانطور است که قرآن می گوید؟ زنـدگی اجتمـاعی طرحی است که خلقت در او قرار دارد، واو بـا انگیزه درونی شبیه غریزه، بسوی زنـدگی جمعی گـام برمی دارد، اگر زنـدگی اجتماعی او، روی این اصل اسـتوار است، قطعا روح جمع گرایی درجامعه بشـریت، کم کم گسترش بیشتری پیدا کرده وهمه جامعه ها درجامعه واحدی ادغام خواهند شد. وبه عبارت دیگر:اگر بر زندگی انسان، روح جمع گرایی وگروهی، حاکم

-------------- صفحه ۲۱۳

وسایه افکنده است وسایه آن لحظه به لحظه درحال گسترش است، قطعاً جوامع و فرهنگها وتمدنهای مختلف رو به تشکّل ووحدت گذارده، و درآینده نزدیکی با تکامل فرهنگی وافزایش وسایل ارتباط جمعی، جامعه های مختلف آهنگ واحدی پیدا خواهند کرد. وبه صورت یک جامعه درخواهنـد آمـد، وآن روحی که مایه پیـدایش تشـکل ها وجامعه های کوچک شـده است، همان روح، این جامعه هارا درمسیر انسـجام وتوحیـد قرار خواهـد داد. درباره علّت زندگی اجتماعی انسان، نظریه های گوناگونی مطرح شده است. گـاهی گفته می شود که زنـدگی جمعی انسان، معلول حس اسـتعمار و سود جویی انسان است که اورا به سوی زنـدگی جمعی می کشـد،گاهی گفته می شود که یک مجاسـبه فکری وعقلی انسان را به زنـدگی اجتماعی دعوت می کند، زیرا انسان با یک محاسـبه آسان دریافته است که تنهایی، به زندگی لذیذ وشیرین، قادر و توانا نیست، و گاهی نظریات دیگری مطرح می گردد. نظریه صحیح واسـتواری که مورد تأییـد دلایل حسـی و عینی است، وآیات قرآن نیز آن را تصـدیق می کنـد این است که زنـدگی اجتماعی برای انسان یک امرفطری است وچنین زندگی از نخست درخلقت او طراحی شده است (وبه اصـطلاح گذشتگان «الإنسان مدنی بالطبع») دراین صورت روح جمع گرایی که در طول تاریخ از صورتهای بسیط به صورت کاملتر رسیده است، قطعا درآینده زندگی انسان، گسترش بیشتری پیـدا کرده و همه جوامع وفرهنگهـا وتمـدنها، همه حکومتها درجامعه واحـدی که یک فرهنگ ویک تمـدن ویک

حکومت دارد، ادغام می شوند،ونشانه های چنین گسترش درزندگی بشر قرن بیستم، کم وبیش به چشم می خورد. زیرا درحالی که در اواخر قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم، عده ای به فکر احیاء فکر «ناسیونالیسم» وملیت پرستی بودند، وگروهی درقیافه های مختلفی ازآن به

------------- صفحه ۲۱۴

شدت دفاع می کردند، ناگهان مسئله «انترناسیونالیسم» ولزوم تشکیل حکومت واحد جهانی، درچشم انداز متفکران غرب قوت گرفت وجنگهای بین المللی اول و دوم درطول این مدت، به این اندیشه قوت بخشید، وآنان با بینایی خاصی دریافتند، که وجود مرزهای مصنوعی میان ملتها،عامل جنگ وخونریزیها است، وبرای رهایی ازاین بدبختی، چاره ای جز این ندیدندکه مرزهای مصنوعی را درهم بکوبند، و همه انسانها را کنار هم، زیر یک لوا و پرچم وحکومت قرار دهند. کشتارهای وحشیانه جنگ جهانی اول، سبب شد که اتحادیه بزرگی به صورت«جامعه ملل» بوجود آید و درآن ۲۶ کشور عضو ومتحد گردند، تا در سایه آن بتوانند از بسیاری از خونریزیها جلوگیری کنند و مسائل بین المللی را از طریق مذاکره حل و فصل نمایند، ولی چون این اتحادیه به صورت ناقص تأسیس شده بود، نتوانست جهان را از آتش جنگ دوم برهاند. در اثنای جنگهای بین المللی دوم، فکر تأسیس یک جامعه جهانی به صورت واقع بینانه تر قوت گرفت،ونقطه اتکایی بنام «سازمان ملل متحد» و«اتحادیه های بین المللی» به وجود آمد واهداف این سازمان درمنشوری بنام «منشور سازمان ملل متحد» تشریح گردید. متفکران وسیاستمداران بزرگ جهان پیش بینی می کنند که ممکن است سازمان ملل که در حقیقت یک پارلمان جهانی است درآینده به صورت مرکز یک حکومت واحد جهانی درآید، ووحدت انسانها و برابری تمام بشرها را اعلام بدارد. این نوع جامعه ها وسازمانها وتبلیغ از «انترناسیونالیسم» به جای «ناسیونالیسم» گواه بر این است که ادغام جامعه ها دریک جامعه، وتبدیل حکومتها،به یک حکومت جهانی، آنچنان اندیشه دور و غیر ممکن نیست بلکه به اندازه ای است که گروهی از متفکران جهان که هوادار حکومت واحد جهانی می باشند دراعلامیه خود که در کنگره توکیو درسال ۱۹۶۳ منتشر کرده اند، خطوط

------------- صفحه ۲۱۵

اساسی طرح خودرا آورده اند و خطوط برجسته آن عبارت است از: ۱ـ پارلمان جهانی ۲ـ شورای عالی اجرایی ۳ـ ارتش جهانی ۴ـ دیوان دادگستری بین المللی این نوع طرز تفکرها وتشکیل چنین کنگره ها وطرحها نشانه آن است که طرح الهی که پیامبران واولیاء گرامی خدا ازآن گزارش داده اند، درشرف تکوین ودرحال جوانه زدن است وآنچه را که فلسفه مهدویت که به آینده نگری خاصی، خواهان حکومت واحد جهانی توأم با وحدت وفرهنگ وتمدنها می باشد، اندیشه ای بس ممکن وقریب الوقوع است که کم وبیش نشانه های آن به چشم می خورد. ۲ـ صلح وصفا به جای خونریزی

دومین پرسشی که دراینجا مطرح است این است که تاریخ بشر مملو از جرایم وتعدی است، انسان با شنیدن نام جباران، مستکبران، مترفان، مسرفان، طواغیت،سلاطین،امیران، به یاد خونریزیها،آدمکشیها،تعدیها و تجاوزهای بیحدّ وحساب آنان می افتد وباخودمی اندیشد که آیا پایان این شب سیه، سفیدی دارد؟ وآیا روزی فرا می رسد که انسان درزندگی، تجاوز وستم را کنار بگذارد وبرادروار کنارهم زندگی کنند؟ پاسخ به این سئوال با توجه به محاسبات فلسفی واجتماعی روشن است زیرا حرکت انسان به سوی کمال، مورد اتفاق تمام مکاتب است ولی انسان وقتی به عالیترین درجه کمال می رسد که حرکت او به سوی کمال، منحصر درجهات مادی

------------- صفحه ۲۱۶

نباشد، وجهات معنوی اورا نیز دربرگیرد، رشد مادی انسان اجتماعی ازنظر صنعت وعلم قابل انکار نیست، وگسترش قدرت او بر دریا وخشکی، برهمه واضح وروشن است. ولی آیا تکامل مادی او که تکامل یک بعدی است می تواند ضامن سعادت وخوشبختی

انسان باشد؟به طور مسلم نه،زیرا تکامل واقعی آنگاه صورت می گیرد که درکنار علم وصنعت درجنب سفاین فضایی، وقمرهای مصنوعی، وزیر دریایی ها وآسمانخراشها وصنایع بزرگ مادر، عدالت و دادگری، رأفت، عاطفه واخلاق وانسانیت نیز حکومت کند، ودر غیر این صورت، جامعه بسان مرغ یک پر خواهد بود که با پرش مختصری به زمین افتاده و نابود خواهد شد. خلاصه اعتقاد به حرکت کمالی انسان، مارا بر آن وادار می کند که درانتظار چنین روزی باشیم. مرحوم علاّمه طباطبایی دراین مورد می نویسد:«نوع انسان به موجب فطرتی که خداوند درنهاد او قرار داده خواستار سعادت حقیقی خود می باشد، وسعادت واقعی دراین است که نیازهای جسم و جان او هردو تأمین شود، دنیا وآخرتش هردو منظور گردد. اینکه می بینیم گاهی انسان از راه سعادت واقعی منحرف شده و بیراهه می رود، نه ازاین جهت است که ندای فطرت رانشنیده گرفته وگوش به فرمان آن نداده است، بلکه این انحرافها مولود اشتباه وخطا درتطبیق است. (او به دنبال سعادت وکمال است ولی تصور می کند که آن مورد انحرافی تضمین کننده کمال است)وباید دانست که دستگاه آفرینش به هدف ومقصود نهایی که درپیش دارد دیریازود خواهد رسید. قرآن وآینده جامعه ها

قرآن درباره سرنوشت جامعه ها به روشنی سخن گفته است و با ملاحظه آیاتی که دراین زمینه وارد شده است، می توان نظریه قرآن را درجهات مختلف مسئله

--------------- صفحه ۲۱۷

دریافت، وما آیات فراوانی را که دراین موضوع وارد شده است، درچند بخش مطرح می کنیم وبرای اینکه اشتباه رخ ندهد، درشمارش بخشها از حروف «ابجد» استفاده می کنیم. الف ـ وارثان زمین صالحانند

آینده نگری انسان اورا وادار می کند که از آینده جهان وسرنوشت بشر خبری به دست آورد، زیرا از سپیده دم تاریخ نزاع ونبرد پیوسته میان صفوف حق و باطل بر قرار بوده و پیروزی دست به دست می گشته وبه تعبیر قرآن (...وَتِلْکَ الْاَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ)(۱) ما ایام وروزهای (شیرین پیروزی) رامیان مردم دست به دست می گردانیم. بااینکه روش تاریخ بشر تاکنون به صورت مبادله پیروزی بوده است ولی قرآن معتقد است که سنت الهی بر این تعلق گرفته که در آینده فقط صالحان، وارثان زمین خواهند بود وحکومت جهان واداره امور آنان را به دست خواهند گرفت وحق وحقیقت درموضع خود استوار خواهد بود وباطل بر آن پیروز نخواهد شد وهمه جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرا رخواهند گرفت وحکومت واحدی بر جهان مستولی خواهد شد، چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ)(۲) مادر کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که درآینده صالحان وپاکان وارثان زمین خواهند بود، وصفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پا ک خواهد شد.

----

۱ . سوره آل عمران، آیه ۱۴۰. ۲ . انبیاء آیه ۱۰۵.

--------------- صفحه ۲۱۸

ودرآیه دیگرباز می فرماید: (وَعَدَاللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الاَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ...)(۱) خداوند افراد با ایمانی از شما را که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه وجانشین خود درروی زمین قرار خواهد داد. جانشینی این گروه از خداوند، یا از پیشینیان در روی زمین همان تدبیر امور زندگی وبر قراری عدل و عدالت در اجتماع وتوسعه عمران وآبادی در روی زمین است. درآیه سوم، سرانجام را ازآن تقوا پیشگان می داند ویادآور می شود که (وَالْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی)(۲) «سرانجام اینک در تقوی و پرهیزگاری است.» ب ـ استقرار آیین خدا وگسترش امنیت درجهان

قرآن معتقد است که سرانجام خداوند آیینی را که بر بندگان خود پسندیده است درروی زمین مستقر خواهد ساخت، آیینی که از

هر نوع شـرك ودوگانه پرستی پیراسـته می باشد. درآن روز امنیّت سراسر جهان را فرا خواهد گرفت پیروان حق بدون واهمه وترس خـدای جهان را پرسـتش خواهنـد کرد. دیگر اثری از تقیه و مماشات با مخالفان وگروه های باطل وجود نخواهـد داشت چنانکه می فرماید: (...وَلَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّ لَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِكُونَ بِی شَیْئًا)(۳).

---

۱ . نور آیه ۵۵. ۲ . طه آیه ۱۳۲. ۳ . نور:آیه ۵۵.

--------------- صفحه ۲۱۹

آیینی را كه برای آنان پسندیده مستقر خواهد ساخت وبه آنان پس از بیم وناامنی، امنیت خواهد بخشید، مرا عبادت خواهند كرد و كسی را برای من شریك قرار نخواهند داد. ج ـ گسترش اسلام درسراسر جهان

قرآن دردو مورد از بر قراری آیین اسلام درجهان و پیروزی آن بر دینهـای دیگر خبر داده است واین گزارش غیبی تـاكنون محقق نگردیده وطبق روایات، ظرف تحقق آن دوره دیگری است كه درآن آخرین وصـی پیامبر حضرت مهدی (علیه السلام) زمام امور را به دست می گیرد واسـلام را در سراسـر شـرق و غرب منتشر می سازد، چنانكه می فرماید:(هُوَالَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)(۱) او است كه پیامبر خود را با هـدایتها وآیین اسـتواری فرسـتاده است تا دین حق را بر تمام دینها پیروز گردانـد هرچنـد گروهی مشـرك آن را دوست نداشـته باشـند. در آیه دیگر همین مطلب به تعبیر دیگر واینكه «نور خـدا خـاموش شـدنی نیسـت» واردشـده اسـت، چنـانكه می فرمایـد: (یُرِیـدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَاللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِه وَلَوْكَرِهَ الْكافِرُونَ)(۲) می خواهنـد نور خـدا را بادهان های خود خاموش كنند خداوند نور خودرا به پایان می رساند هرچند كافران دوست نداشته باشند. د ـ پیروزی پیامبران

پیامبران در طول تاریخ برای اشاعه مكتب خود مجاهدتها وكوشش ها

---

۱ . توبه ، آیه ۳وصف ، آیه ۹. ۲ . صف آیه ۸.

--------------- صفحه ۲۲۰

كرده انـد ولی هرگز نتوانسته انـد مكتب خود را در سراسر جهـان پیـاده كننـد ودر هرعصـری گروه های بی شـماری به مخالفت با پیامبران برخاسـته و سـد راه آنان بوده اند، ولی قرآن مبارزه اهل باطل را بامكتب حق یك مبارزه موقت تلقی می كند ومعتقد اسـت كه سـنگرهای باطل سرانجام فرو ریخته وبرنامه های پیامبران درجهان گسترش پیدا خواهد كرد. قرآن این حقیقت را طی آیاتی چند بیان می كنـد: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنیا...)(۱) مـا پیـامبران وفرسـتادگان خود وافراد با ایمان را دردنیا وآخرت كمـك می كنیم. قرآن درآیه دیگر ازتعلق مشـیت الهی بر پیروزی پیـامبران درآینـده سـخن می گویـد آنجـا كه می فرمایـد: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ *إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنالَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۲) اراده و مشـیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است،آنان كمك شـدگان هسـتند وسپاه ما (سپاه توحیـد) پیروز است. ودر آیه دیگر می فرماید: (كَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی)(۳) خداوند برخود واجب و لازم شمرده است كه او وپیامبران وی برقوای كفر غلبه كنند. هـ ـ در مبارزه حق وباطل، حق پیروز است.

آیات قرآنی نه تنها نظام تكوین را نظام خیر، وغلبه خیر بر شر می داند بلكه سرانجام نظام اجتماعی انسان را نظام استوار می داند كه درآن، نظام توحیـد بر نظام شـرك و طاغوت غلبه كرده و پیروزی ازآن صالحان وراسـتگویان خواهـد بود، ازاین جهت می فرماید:(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فإِذَا هُوَ زَاهِق...ٌ) (۴) ما

---

۱ . غافر آیه ۵۱. ۲ . صافات آیه ۱۷۲. ۳ . مجادله آیه ۱۲. ۴ . انبیاء آیه ۱۸.

------------- صفحه ۲۲۱

حق را بر باطل می زنیم وآنرا نـابود می سـازیم ناگهان آن پوچ و تباه است. قرآن درآیه دیگر حق وباطل را به آب وکف تشبیه می کنـد باطل بسان کف بر دوش حق سوار می شود وبا حرکت حق حرکت می کنـد امادیری نمی پایـد باطل های کف گونه فروکش کرده و حق وحقیقت بسـان آب حیـات دردلهـا بـاقی می مانـد: (أَمَّا الزَّبـدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً وَأَمّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأرْضِ)(۱) کفهای روی آب نابود می شوند وآنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند. و ـ کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها قرآن معتقد است که درسـرانجام جامعه ها افراد فداکاری پیدا می شوند که با تمام قدرت درعزت اسلام و ذلّت کفر می کوشند واز این طریق به گروهکهـا هشـدار می دهـد که اگر از جـاده مسـتقیم توحیـد منحرف شونـد وبه جاهلیت باز گردنـد هرگز آیین حق با انحراف آنـان نابود نمی شود.ودرطول تاریخ که جامعه انسانی روبه کمال است افرادی پیـدا می شونـد که خداونـد آنان را دوسـت دارد وآنان نیز خـدارا دوست دارنـد آنان درمقابل گروه با ایمان متواضع ودر برابر کافران عزیز وسرکشـند. درراه خـدا کوشـش می کنند واز سـرزنش وسـرزنش کنندگان نمی ترسند، آنجا که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْم يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أذِلَـهٔ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أعِزَّهٔ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجاهِـدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلايَخافُونَ لَومَـهَٔ لائِم...)(۲) اکنون باید دید این وعده ها ونویدهای قرآن که تاکنون به صورت عالمگیرجامه عمل نپوشیده است، کی تحقق خواهد پذیرفت،گره این مشکل را می توان با مراجعه به روایات صحیح اسلامی گشود، روایات اسلامی انگشت روی این مجهول ها

----

۱ . رعد آیه ۱۷. ۲ . مائده آیه ۵۴.

------------- صفحه ۲۲۲

می گذارنـد واز تحقق این نویـدها درعصـر حضور امـام زمـان گزارش می دهنـد. روایات ازیک رشـته تکاملها وپیشـرفتها در عقول وخرد،درصـنایع وتکنیـک گزارش داده، هم چنانکه از جهانی شـدن عـدل اسـلامی وآیین توحیـد، قاطعانه خبر می دهـد. اینک این روایات رابه صورت فشرده در اینجا می آوریم واز هر موضوعی تنها به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم:

------------- صفحه ۲۲۳

سرانجام جامعه ها

از نظر احادیث اسلامی

۱ـ تکامل عقول وخردها

مرور زمان وتجارب تلـخ وشـیرین،مایه شـکوفایی عقل انسانی می گردد وبشـر درپرتو الطاف الهی درمی یابـد که: دیگر سازمانهای بشـری وتـدابیر انسانی قادر به حل تضادها ومشـکلات نیست. ازاین جهت بی درنگ به نـدای حضـرت قائم (علیه السـلام)پاسـخ می گوینـد وانسانها با رضایت خاطر به انقلاب امام می پیوندنـد. امام باقر (علیه السـلام) دراین مورد می فرمایند: «إذا قامَ قائِمنا وضع اللّه یـده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم وکملت به أحلامهم» (۱) آنگاه که قائم ما قیام کنـد خداوند دست لطف ورحمت خودرا بر سر بندگان خود می گذارد وازاین طریق به عقول آنان وحدت می بخشد وبه وسیله او خردهای آنان تکامل پیدا می کند. ۲ـ تکامل صنایع

یک انقلاب جهانی بـدون تکامل صـنایع امکان پذیر نیست، رهبر انقلابی که می خواهدصدای خود را به آخرین نقطه جهان برساند بدون تکامل تکنیک امکان پذیر نمی باشداز این جهت احادیث اسلامی نوید می دهد که درعصر ظهور امام صنایع به حدی تکامل پیدا می کند که جهان حکم یک شهر را پیدا می کند وافرادی

----

۱ . منتخب الأثر ص۴۸۲و۴۸۳.

-------------- صفحه ۲۲۴

که درخاور زندگی می کنند کسانی راکه درباختر زندگی می کنندمی بینند وسخنان آنان رامی شنوند چنانکه امام دراین مورد می فرماید: «إنّ الْمؤمن فی زمان القائم وهو بالمشرق لَیَری أخاه بالمغرب وکذا الّذی فی المغرب یری أخاه الّذی بالمشرق»(۱) درزمان قائم فرد با ایمان که درمشرق زندگی می کند برادرخودرا که درمغرب زندگی می کندمی بیند. درحدیث دیگر مطلب به طور روشنتر بیان شده است وآن این است که:«إنّ قائمنا إذا قام مدّاللّه لشیعتنا فی أسماعهم وأبصارهم حتی لایکونَ بینهم وبین القائم برید، یکلّمهم، فیسمعون وینظرون إلیه وهو مکانه».(۲) آنگاه که قائم ما قیام می کند خدا به دیدگان وگوشهای پیروان او قدرت میبخشد تا آنجا که میان آنان ورهبر خود فاصله ای باقی نمی ماند واوبا آنان سخن می گوید وسخنان اورا می شنوند وبه او می نگرند درحالی که او درجای خود قرار دارد(تکامل وسایل ارتباط جمعی). ۳ـ جهانیان درپوشش اسلام درمی آیند

احادیث اسلامی نویدهای قرآنی را درباره جهانی گشتن آیین اسلام بر ظهور حضرت قائم تطبیق می دهد آنجا که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «یبلغ سلطانه المشرق والمغرب ویظهر اللّه عزّوجلّ به دینه علی الدّین کله ولو کره المشرکون».(۳) قدرت وتسلط او شرق وغرب را فرا می گیرد وخدابه وسیله او دین خودرا بر تمام ادیان پیروز می گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

----

۱ . منتخب الأثر صفحه ۴۸۲و۴۸۳. ۲ . منتخب الأثر صفحه ۴۸۲و۴۸۳. ۳ . منتخب الأثر صفحه ۴۸۲و۴۸۳.

-------------- صفحه ۲۲۵

۴ـ تکامل اخلاقی

درمحاسبات گذشته به این نقطه رسیدیم که تکامل حقیقی بایـد ابعاد مادی ومعنوی داشته باشد وتکامل یک بعدی تکامل واقعی نیست. احادیث اسلامی از تکامل اخلاقی درعصر ظهور امام دوازدهم گزارش می دهد آنجا که همه محدثان اسلامی این جمله را از پیامبر نقل می کنند که یکی از ویژگیهای حکومت حضرت حجت (علیه السلام)گسترش عدل و داد وبرچیده شدن بساط ظلم وستمگری است وجمله «یَمْلَأُ الْأرض قِسْطَاً وعَدْلاً» بیانگر این تکامل است. ۵ـ ترمیم خرابی ها

احادیث اسلامی از آبادی جهان وتسلط بشر بر گنجینه های نهفته دردل زمین درزمان ظهور امام به روشنی گزارش می دهد وجمله یاد شده درزیر درروایات ما وارد شده است: «وَتَظْهَرَ لَهُ الْکنُوز وَلایَبْقی فِی الأرْض خَرابِ إلّایعُمره» گنجینه های نهفته در دل زمین دراختیار امام قرار می گیرد وبا نفوذ وقدرت مادی ومعنوی که دارد ویرانی های موروث از تسلط ظلم وجور را آباد می کند. نتیجه اینکه آنچه را که محاسبات عقلی واجتماعی درباره سرانجام جامعه نشان می دهد، مورد تصدیق قرآن واحادیث اسلامی قرار می گیرد،چیزی که هست احادیث اسلامی زمان ووقت این تکامل ها را به روشنی تعیین می کند وظهور امام قائم را همگام با این تحولات می داند.

-------------- صفحه ۲۲۶

۲

فواید وجود امام زمان (علیه السلام)

یا

نقش انتظار در بازسازی جامعه اسلامی

دراین بخش فواید انتظار دربازسازی جامعه اسلامی از جهات مختلفی مورد بررسی قرار می گیرد وبه پرسش کسانی که وجود امام را درعصر غیبت «وجود بدون بازده» اندیشیده اند، به صورتهای مختلفی پاسخ گفته می شود. ۱ـ سابقه وتاریخچه بحث

از زمانی که امام قائم (علیه السلام) ازدیده ها پنهان شده و پس پرده غیبت زندگی خودرا شروع کرده است، انبوهی از پرسشها، پیرامون مسائل غیبت درمیان کنجکاوان مطرح بوده است ونوع این پرسشها ازیک نوع قدمت و دیرینگی برخوردارند،بگونه ای که بسیاری از این سئوالها درنوشته های نویسندگان کتابهای مربوط به امام زمان درقرن چهارم و پنجم اسلامی مطرح شده ودانشمندان، پاسخهای مناسبی داده اند. صدوق (۳۰۶ ـ ۳۸۱)یکی از محدثین عالی مقام شیعه است در کتاب «کمال الدّین» پیرامون مسائل مربوط به غیبت، به گونه ای سخن گفته است. این نه تنها صدوق است که درکتاب خود چنین مسائلی را بررسی نموده است بلکه محدث

--------------- صفحه ۲۲۷

دیگری بنام «نعمانی»(م ـ ۴۱۰) درکتاب خود، مربوط به غیبت امام زمان وهمچنین استاد شیعه مرحوم «شیخ طوسی» (۳۸۵ـ۴۶۰) درکتاب خود نیز این مسائل را بازگو نموده وبه تجزیه و تحلیل پرداخته است. بنابراین، این پرسشها درباره امام زمان تازگی ندارد، بلکه بیش از هزار سال ازعمر آنها می گذرد. طبعاً پاسخ ها نیز تازگی نداشته وبسان پرسشها از عمر طولانی برخور دارند. چیزی که هست پاسخها درطول زمان، آرایش خاصی پیدا کرده وبا مقتضیات زمان، همراه گشته است. تشریح سئوال

از جمله سئوالها ی رایج در باره امام زمان، مسئله فایده وجود امام غایب است. همگی می دانیم که اثر بارز وجود امام هدایت و رهبری است، اکنون سئوال می شود امامی که ازنظرها غایب است چگونه می تواند هدایت کند، به عبارت دیگر با توجه به اینکه قرآن هدایت را از ویژگیهای امام می شمارد ومی فرماید:(وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا...)(سوره انبیا/۲۲ آیه ۷۳) چگونه می توان چنین وظیفه سنگین را از امام پنهان انتظار داشت. وبه تعبیر دیگر: امام(عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) در هر حال رهبر وپیشوا است ووجود یک رهبر درصورتی می تواند مفید باشد که تماس مداوم با پیروان خود داشته باشد امام غایب ازنظر، وناپیدا، چگونه می تواند نقش رهبری خودرا ایفاء کند؟ به تعبیر دیگر:زندگی امام(عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت یک زندگی خصوصی است نه یک زندگی اجتماعی درنقش یک پیشوا، با این حال حق داریم بپرسیم این ذخیره الهی چه اثر عمومی برای مردم می تواند داشته باشد و چه نوع بهره ای مردم می توانند از وجود او ببرند؟ اوبسان چشمه آب زلال حیات است که دست کسی به او نرسد. به علاوه اصولاً آیا مفهوم غایب شدن امام ـ عج ـ این است که وجودش به یک

--------------- صفحه ۲۲۸

روح نامرئی یا امواج ناپیدا و اشعه وامثال اینها تبدیل شده، آیا این با علم سازگار است؟ این سئوال بدون شک ـ سئوال مهمی است: ولی اشتباه است که گمان کنیم بی جواب مانده، اما اجازه بدهید نخست به پاسخ جمله اخیر بپردازیم که مایه سوء تفاهم ناجوری برای گروهی گردیده است، وپس از روشن شدن آن، به سراغ بقیه سئوالها می رویم. صریحاً باید گفت:مفهوم غایب بودن امام (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) هرگز این نیست که وجود امام(عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت یک وجود نامرئی ورؤیایی است که به یک وجود خیالی وپنداری شبیه تر از یک وجود عینی باشد. بلکه او از هرنظر یک زندگی طبیعی عینی خارجی دارد، منتها با عمر طولانی.درمیان مردم، ودر میان جامعه ها رفت وآمد دارد، ودرنقاط مختلف زندگی می کند، واگر استثنایی درزندگی او هست، همین است که او از یک عمر طولانی برخوردار است، همین وبس. او به طور ناشناس درجامعه انسانی زندگی می کند، وهیچ کس در باره غیبت او جز این نگفته است وچقدر فرق است میان «نا شناس ونامرئی». حال که این اشکال برطرف شد به سراغ این موضوع می رویم که:بسیار خوب، ولی این چنین زندگی ممکن است برای یک فرد عادی قابل توجیه باشد، ولی آیا برای یک رهبر ـ آن هم یک رهبر بزرگ الهی ـقابل قبول است ؟ ما دراین جا مسئله را از جهات یاد شده درزیر مورد بررسی قرار می دهیم. ۱ـ تأثیر اعتقاد به وجود رهبر در بقای مکتب. ۲ـفواید گوناگون امام زمان برای امت اسلامی. ۳ـ حجت های مخفی وپنهان خدا از نظر قرآن و نهج البلاغه. اینک نخستین بحث خود را آغاز می کنیم:

--------------- صفحه ۲۲۹

۱ـ وجود رهبر مایه بقای مکتب است

محاسبات عقلی واجتماعی ثابت می کند که اعتقاد به وجود چنین امام، در طول مدت،اثر عمیقی دراجتماع شیعه داشته است که اکنون به آن اشاره می کنیم. اصولاًـ جامعه ای که برای خود تشکیلات وسازمان دارد، برای بقای تشکیلات وادامه کار سازمانها و افراد، وجود رئیس ضروری و لازم است. هرگاه این رئیس در دل اجتماع باشد، وجود چنین رهبر ومداخله او در رهبری امت وگردش تشکیلات وسازمانها لازم وضروری خواهد بود. ولی هرگاه این رهبر به عللی محبوس وزندانی ویا تبعید ودور افتاده ویا مریض وبیمار باشد، وجود او در بقای تشکیلات و گزارش کار، مؤثر می باشد،مردم به امید بازگشت آن رهبر دست به دست هم داده فعالیتها و کارهارا ادامه می دهند. درطول تاریخ، درمیان ملل زنده که قیام ونهضتهایی داشت، برای این مطلب گواههای فراوانی وجود دارد که نشان می دهد تا رهبر از زندگی برخور داربود ـ هرچند از نزدیک موفق به رهبری نبود ـ تشکیلات گروه هاباقی وپایدار بود، اما لحظه ای که حیات وزندگی او به پایان رسید، تفرقه ودودستگی تشتت قوا ونیرو، پراکندگی ونابسامانی درمیان جمعیت حکمفرما گردید. بهترین گواه براینکه وجود رهبر، حافظ نظام ونگاهدارنده مکتب ومایه تشکل پیروان است، سرگذشت نبرد، «اُحد» می باشد، درجنگ احد بطور اشتباه ویا از روی غرضورزی ندایی در قلب لشگر بلند شد که:«ألا قد قتل محمّد» محمد کشته شد. این خبر ناگوار موقعی درمیان مسلمانان منتشر شد که آنان گرما گرم مشغول دفاع از تجاوز دشمن وتعدی مهاجمان بودند وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر

--------------- صفحه ۲۳۰

قطعی شد، نظام وپیوستگی آنان چنان گسسته گردید که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست ازنبرد کشیدند، وگروهی به فکر افتادند که به دشمنان بپیوندند. ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد ومسلمانان ازحیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای پیامبر رابا چشمان خود دیدند، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، ازنقاط مختلف کوه احد، ازمیان کوهها وزیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند ونبرد ودفاع را از سر گرفتند، خدااین حقیقت را در قرآن بیان کرده می فرماید: (وَمَا مُحَمّدٌ إلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أفَإنْ مَاتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّاللّهَ شَيْئاً وَ سَيَجزِي اللّهُ الشاكِرينَ) (آلعمران، آیه ۱۳۸) محمّد پیامبری نیست که بیش از او نیز پیامبرانی آمده اند، آیا اگر بمیرد ویا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ هرکس به آن عصر باز گرددخدا را ضرر نمی رساند وخدا سپاسگزاران را پاداش می دهد. اکنون درباره امام زمان این اصل راپیاده کنیم: آیا اعتقاد به وجود امام حی وزنده وحاضر وناظر ومستعد وآماده برای قیام موقعی که خدا بخواهد، درحفظ وحدت جمعیت، بالأخص آماده کردن افرادبرای نهضت بر ضد ظلم وجور، برضد استبداد وخودکامگی وبر ضد افسانه پرستی وتفرقه اندازی، مؤثر نیست؟ هرگاه جمعیّتی معتقد شود که رهبر آنان درقید حیات وزندگی است وپیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیبت بیرون آید، بطور مسلم چنین گروهی ناامید نشده ووحدت کلمه خودرا از دست نداده و درحفظ مکتب خویش کوشا میباشند وپیوسته برای هدف، قوه ونیرو تولید وتربیت می کنند. ولی هرگاه به این جمعیت گفته شود: شما فعلاً فاقد رهبرید، رهبر شما در

--------------- صفحه ۲۳۱

آینده متولد خواهد شد،معلوم نیست کی متولد خواهد شد،نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشوده اند، در چنین صورتی دراین چنین جمعیت، روح انتظار سازنده وخلاق ونیرو وساز وبرگ لازم پیدا نمی شود. آیا با چنین عقیده نظامات مادی ومعنوی آنان به کار می افتد ویا اینکه این کار به قیمت از هم پا شیدگی افراد ومحو ونابودی مکتب تمام می شود؟ برای توضیح بیشتر درباره اینکه اعتقاد به امام زمان(غایب) چه نقشی میتواند درجامعه ودر اندیشه های معتقدانش داشته

باشـد، می گوییم: ایمان به پیروزی نهایی وانتظار یک مصلح جهانی، اگر به مرحله شـناخت وآگاهی سازنده برسد منبع وسرچشـمه حرکتها ونهضـتها خواهـد گشت. رهبر یک جنبش عـدالتخواهی حتی اگر درمیان پیروان خویش نباشـد، می تواند موجب فشـردگی وبه هم پیوسـتگی صـفوف معتقـدان به نهضت باشـد، می بینیم که در نهضت واسـتقلال هندوسـتان با وجود آنکه «گاندی» از طرف دولت اسـتعماری دستگیر شده وبه زندان فرستاده می شود، نهضت «عدم همکاری» باشدت ادامه می یابد. مردم هند با اینکه گاندی را در میان خود نمی دیدنـد، ولی نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گاندی هنوز زنده بود وقدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند می داد. درجنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان درزندان «فرانکو» بسر می بردنـد، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت ولی زمانی که چنـد تنی از آنان به جوخه اعـدام سپرده شدند، شـکست در لشـکر جمهوری خواهان پدید آمد. درجنگ دوم جهانی، هنگام محاصـره شهر «لنینگراد» توسط ارتش نازی، سرما وقحطی به حدی رسـید که روزانه هزاران نفر می مردند وگرسـنگی بیداد می کرد اما مردم لنینگراد همچنان مقاومت می کردند. محاصـره چهار سال تمام ادامه

--------------- صفحه ۲۳۲

یافت، دراین مـدت رادیو لنینگراد دائما پیامهایی از طرف شورای مقاومت می خوانـد ومردم را به پایداری دعوت می کرد، درحالی که روزهـای آخر بیش از دو سوم اعضـای شورا از گرسـنگی مرده بودنـداما رادیو بـدون آنکه خـبر مرگ آنهـا را به مردم برسانـد، همچنـان نـام آنـان را درپایـان اعلامـیه ها می خوانـد، جالب اینجاست که به علت خاموشـی برق، دوروز رادیو لنینگراد از کار افتاد، مردم بسیاری در اطراف اداره رادیو جمع شدنـد؟ گفتند: ما آذوقه نمی خواهیم فقط یکبار دیگر رادیو را به کار اندازید تا ما بازهم اعلامـیه هـای شورای مقـاومت را بشـنویم. این مـدارک وشواهـد نشـان می دهـد که حتی اگر رهبر جنبش ومقـاومتی در میان مردم نباشـد، وجود واقعی اومی توانـد الهـام بخش معنوی ومایه امیـد وتحرک ویادآوری گردد. ۲ـ فوایـد گونـاگون امام زمان برای امت اسلامی(۱)

اکنون وقت آن رسیده که بـار دیگر فوایـد چشـمگیر امـام برای امت از نزدیـک آشـنا شویم، ما این فوایـد را تحت یک عنوان کلی یعنی: «او بسـان خورشـید در پس ابر است» می آوریـم وایـن فوایـد همگی بیـانگر حقیقـت ایـن تشبیه اسـت. در احـادیث متعـدد وگونـاگونی که درزمینه فلسـفه وفایـده وجود امـام (علیه السـلام) دردوران غیبت به مـا رسـیده تعبیر بسـیار پر معنی وجـالبی دریک عبارت کوتاه دیده می شود که می تواند کلیدی باشد برای گشودن این رمز بزرگ وآن اینکه از پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در پاسخ این پرسش که چه فایده ای وجود مهدی (علیه السلام)درعصر غیبتش دارد، فرمود:

----

۱ . این بخش از تحلیل مربوط به فضلاء حوزه است.

--------------- صفحه ۲۳۳

«أی والَّذی بعثَنی بـالْنُبوَّهٔ إنّهم یَنْتَفِعُونَ بِنُورِ وِلاـیَتِهِ فِی غَیْبَتِهِ کَانْتِفَـاعِ النّاسِ بِالشَّمْسِ وَإن جَلّلها السَّحاب»(۱). آری سوگند به خدایی که مرا به نبوت برگزیـده مردم ازنور رهـبری او در دوران غیبتش بهره می گیرنـد همـان گونه که از خورشـید به هنگـام قرار گرفتن پشت ابرهـا. برای فهم این کلیـد رمز، نخست بایـد نقش خورشـید را بطور کلی وبه هنگامی که چهره تابناکش پشت ابرها پنهان می گردد، دریـابیم: خورشید دارای دو نوع نورافشانی است: نورافشانی آشـکار ونورافشانی مخفی یا به تعبیر دیگر نورافشانی (مسـتقیم) ونورافشانی(غیر مسـتقیم). در نورافشانی آشـکار، اشعه آفتاب به خوبی دیده می شود هرچند قشر ضخیم هوا که اطراف کره زمین را پوشانیده همانندیک شیشه ضخیم کارمی کند شیشه ای هم که از شدت تابش آفتاب می کاهد وآن را قابل تحمل می سازد،هم نور آفتاب را تصـفیه می کنـد وشـعاعهای مرگبارش را خنثی وبی اثر می سازد، ولی به هر حال مانع از تابش مسـتقیم آفتاب نیست. ولی

در تابش غیر مستقیم، ابرها همانند یک شیشه مات، نور مستقیم خورشید را گرفته وپخش می کند. هنگامی که وارد اطاقی می شویم که با لامپهای مات روشن شده، اطاق را روشن می بینیم اماخود لامپ وشعاع اصلی ومستقیم آن به هیچوجه دیده نمی شود. این از یکسو، از سوی دیگر نور آفتاب مهمترین نقش را در دنیای حیات وموجودات زنده دارد. نور وحرارتی که از خورشید به هر سو پاشیده می شود تنها انرژی خلاق موتورهای زندگی در گیاهان و حیوانات وانسان است. رشد ونمو موجودات زنده، تغذیه وتولید مثل آنها، حس وحرکت وجنبش

----

۱ . بحار الانوار، ج۱۳ ص۱۲۹.

-------------- صفحه ۲۳۴

آبیاری زمین های مرده، غرش امواج دریا، وزش حیات بخش بادها، ریزش دانه های زندگی آفرین باران وبرف، صدای زمزمه آبشارها، نغمه های مرغان، زیبایی خیره کننده گلها، گردش خون درعروق انسان وطپش قلبها، عبور برق آسای اندیشه از لابلای پرده های مغز، ولبخند شیرینی که بر لب گلبرگ مانندیک کودک شیر خوار نقش می بندد...همه وهمه بطور مستقیم یا غیر مستقیم به نور آفتاب بستگی دارد وبدون آن همه اینها به خاموشی خواهد گرایید واین موضوع را با کمی دقت می توان دریافت. خوب حالا این سئوال پیش می آید که آیا این برکات وآثار زندگی بخش مخصوص زمانی نیست که نور بطور مستقیم می تابد؟ پاسخ این سئوال روشن است:نه، بسیاری ازاین آثار درنور مات خورشید از پشت ابرهانیز وجود دارد، مثلا درکشور ها یا شهر هایی که چندین ماه از سال ابرها سراسر آسمان را پوشانیده اند آفتاب دیده نمی شود، ولی گرما نمو ورویش گیاهان، تولید انرژی لازم را برای موتور حیات، رسیدن غلات ومیوه ها خندیدن گلها و شکوفه ها وجود دارند. بنابراین تابش خورشید از پشت ابرها قسمت مهمی از برکات خودرا در بر دارد،وتنها قسمتی از آثار که نیاز به تابش مستقیم دارد موجود نیست،مثلا می دانیم تابش آفتاب اثر حیاتی خاصی روی پوست وسایر جهاز بدن انسان وموجودات زنده دارد، وبهمین دلیل درکشورهایی که از این نظر درمحرومیت بسر می برند درروزهای آفتابی بسیاری از مردم حمام آفتاب می گیرند، ودربرابر این نور حیات بخش، برهنه می گردند، وباتمام ذرات وجود خود که تشنه این هدیه آسمانی است ذرات این نور را می مکند، ونیز تابش مستقیم آفتاب علاوه بر اینکه روشنایی وگرمای بیشتری می آفریند اثر خاصی به خاطر همان اشعه ماورای بنفش درکشتن انواع میکروبها وسالم سازی محیط دارد که درنور مستقیم دیده نمی شود. از مجموع بحث بالا نتیجه می گیریم که هرچند پرده های ابر، بعضی از آثار

-------------- صفحه ۲۳۵

آفتاب را می گیرد ولی قسمت مهمی از آن همچنان باقی می ماند. این بود حال(مشبه به) یعنی آفتاب، اکنون باز گردیم به وضع(مشبه) یعنی وجود رهبران الهی درحال غیبت اشعه معنوی نامرئی وجود امام (علیه السلام) به عنوانی که در پشت ابرهای غیبت نهان است دارای آثار گوناگون قابل ملاحظه ای است که علیرغم تعطیل مسئله تعلیم وتربیت ورهبری مستقیم، فلسفه وجودی او را آشکار می سازد. این آثار به صورت زیر است: الف ـ پاسداری آیین خدا

با گذشت زمان وآمیختن سلیقه ها وافکار شخصی به مسائل مذهبی وگرایشهای مختلف به سوی برنامه های ظاهر فریب مکتبهای انحرافی، ودراز شدن دست مفسده جویان به سوی مفاهیم آسمانی، اصالت پاره ای ازاین قوانین از دست می رود ودستخوش تغییرات زیانبخشی می گردد. این آب زلال که از آسمان وحی نازل شده، با عبور از مغزهای این وآن تدریجا تیره وتار گشته، صفای نخستین خودرا از دست می دهد. این نور پر فروغ با عبور از شیشه های ظلمانی افکار تاریک، کم رنگ تر میگردد. خلاصه با آرامشها وپیرایشهای کوته بینانه افراد وافزودن شاخ وبرگهای تازه به آن چنان می شود که گاهی باز شناسی مسائل اصلی، دچار اشکال می گردد. وبه گفته آن شاعر که البته همانگونه که روش وسنت شاعران است درشکل مبالغه آمیزی مطرح شد، خطاب به

پیامبر کرده می گوید:

--------------- صفحه ۲۳۶

شرع تو را در پی آرایشند *** دین تورا ازپی پیرایشند بس که فزودند برآن برگ وبر *** گر تو به بینی نشناسی دگر با این حال آیا ضروری نیست که درمیان جمع مسلمانان کسی باشد که مفاهیم فنا ناپذیر تعالیم اسلامی را در شکل اصلیش حفظ وبرای آیندگان نگهداری کند؟ می دانیم در هر مؤسسه مهمی (صندوق آسیب ناپذیری) وجود دارد که اسناد مهم آن مؤسسه را در آن نگهداری می کنند، تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند بعلاوه هرگاه مثلا آتش سوزی درآنجا روی دهد، از خطر حریق مصون باشد که اعتبار وحیثیت آن مؤسسه پیوند نزدیکی باحفظ آن اسناد ومدارک دارد. سینه امام وروح بلندش صندوق آسیب ناپذیر حفظ اسناد آیین الهی است که همه اصالتهای نخستین وویژگیهای آسمانی این تعلیمات را درخود نگاهداری می کند تا دلایل الهی ونشانه های روشن پروردگار باطل نگردد، وبه خاموشی نگراید واین یکی دیگر از آثار وجود او، گذشته از آثار دگر است(۱). ب ـ تربیت یک گروه ضربتی آگاه

برخلاف آنچه بعضی فکر می کنند رابطه امام درزمان غیبت بکلی از مردم بریده نیست، بلکه آن گونه که از روایات اسلامی بر می آید گروه کوچکی از آماده ترین افراد که سری پر شور ازعشق خدا، ودلی پر ایمان و اخلاصی فوق العاده برای تحقق بخشیدن به آرمان اصلاح جهان دارند، با او در ارتباطند. معنی غیبت امام این نیست که او به شکل یک روح نامرئی ویا اشعه ای ناپیدا درمی آید، بلکه او از یک زندگی طبیعی آرام برخوردار است، به طور نا شناخته در

----

۱ . این بیان مربوط به اصل وجود امام در جامعه است.

--------------- صفحه ۲۳۷

میان همین انسانها رفت وآمد دارد، و دلهای بسیار آماده را برمی گزینند، ودر اختیار می گیرد و بیش از پیش آماده می کند و می سازد. افراد مستعد به تفاوت میزان استعداد وشایستگی خود، توفیق درک این سعادت را پیدا می کنند، بعضی چند لحظه وبعضی چند ساعت وچند روز وبعضی سالها با او درتماس نزدیک هستند. به تعبیر روشنتر: آنها کسانی هستند که آنچنان بر بال وپر دانش وتقوی قرار گرفته وبالا رفته اند که همچون مسافران هواپیماهای دور پرواز، بر فراز ابرها قرار می گیرند. آنجا که هیچ گاه حجاب ومانعی بر سرراه تابش جهان بخش آفتاب نیست، درحالی که دیگران در زیر ابرها ودرتاریکی ونور کمرنگ به سر می برند. به درستی حساب صحیح نیز همین است من نباید انتظار داشته باشم که آفتاب را به پایین ابرها بکشم تا چهره اورا ببینم، چنین انتظاری اشتباه بزرگ وخیال خام است این منم که باید بالاتر ازابرها پرواز کنم تا شعاع جاودانه آفتاب را جرعه جرعه بنوشم وسیرآب گردم. به هر حال تربیت این گروه یکی دیگر از فلسفه های وجود او دراین دوران است. ج ـ نفوذ معنوی و نا آگاه

می دانیم خورشید یک سلسله اشعه مرئی دارد که از ترکیب آنها باهم هفت رنگ معروف پیدا می شود ویک سلسله اشعه نامرئی که بنام «اشعه فوق بنفش، واشعه مادون قرمز نامیده شده است.همچنین یک رهبر بزرگ آسمانی خواه پیامبر باشد یا امام علاوه بر تربیت تشریعی که از طریق گفتار ورفتار وتعلیم وتربیت عادی صورت میگیرد، یک نوع تربیت روحانی واز راه نفوذ معنوی در دلها وفکرها دارد که می توان آن را تربیت تکوینی نام گذارد. در آنجا الفاظ و کلمات و گفتار وکردار کار

--------------- صفحه ۲۳۸

نمی کند بلکه تنها جاذبه و کشش درونی کار می کند. درحالات بسیاری از پیشوایان بزرگ الهی می خوانیم که گاه بعضی از افراد منحرف وآلوده با یک تماس مختصر با آنها بکلی تغییر مسیر می دادند، و سر نوشتشان یکباره دگرگون می شد وبه قول معروف با ۱۸۰ درجه انحراف، راه کاملا تازه ای را انتخاب می کردند و یک مرتبه فردی پاک ومؤمن وفداکار از آب در می آمدند که از بذل

همه وجود خود نیز مضایقه نداشتند. این دگرگونیهای تند وسریع وهمه جانبه، این انقلابهای جهش آسا وفرا گیر، آن هم با یک نگاه یا یک تماس مختصر، البته برای آنها که در عین آلودگی یک نوع آمادگی نیز دارند، نتیجه جذبه ناخودآگاه است که گاهی ازآن تعبیر به نفوذ شخصیت نیز می شود، بسیاری از افراد این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده اند که به هنگام برخورد با افرادی که روحهای بزرگ وعالی دارند، چنان بی اختیار وناخودآگاه تحت تأثیر آنان قرار می گیرند که حتی سخن گفتن دربرابر آنها بر ایشان مشکل می شود و خود را درمیان هاله ای مرموز وغیر قابل توصیف از عظمت وبزرگی می بینند. البته ممکن است گاهی این گونه امور را با تلقین وامثال آن توجیه کرد، ولی مسلماً این تفسیر برای همه موارد صحیح نیست، بلکه راهی جزاین ندارد که بپذیریم که این آثار نتیجه شعاع اسرار آمیزی است که از درون ذات انسانهای بزرگ بر می خیزد. سرگذشت های فراوانی در تاریخ پیشوایان بزرگ می بینیم که جز از این راه نمی توان آنهارا تفسیر کرد. برخورد «اسعد بن زراره» بت پرست به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درکنار خانه کعبه وتغییر

-------------- صفحه ۲۳۹

جهش آسای طرز تفکر او ویا آنچه دشمنان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نام آن را سحر می گذاردند ومردم را به خاطر آن ازنزدیک شدن به او باز می داشتند، همه حاکی ازنفوذ شخصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)درافراد مختلف ازاین طریق است(۱). همچنین آنچه درباره تأثیر پیام امام حسین (علیه السلام)روی فکر «زهیر» درمسیر کربلا نقل شده تا آنجا که با شنیدن پیام امام حتی نتوانست لقمه ای را که در دست داشت به دهان بگذارد، و آن را به زمین نهاد وحرکت کرد. ویا کشش عجیب و فوق العاده ای که «حربن یزید ریاحی» درخود احساس می کرد، وباتمام شجاعتش همچون بید میلرزید وهمین کشش سرانجام اورا به صف مجاهدان کربلا کشید وبه افتخار بزرگ شهادت نایل آمد. ویا داستان جوانی که درهمسایگی «أبو بصیر» زندگی داشت، وبا ثروت سرشارخود که از خوش خدمتی به دستگاه بنی امیه فراهم ساخته بود به عیش ونوش وبی بند وباری پرداخته بود وسرانجام با یک پیام امام صادق (علیه السلام) بکلی دگرگون شد وهمه کارهای خود را درهم پیچید وتمام اموالی را که از طریق نامشروع گرد آورده بود یا به صاحبانش داد ویا در راه خدا انفاق کرد. ویا سرگذشت کنیز خواننده وزیبا وعشوه گری که هارون به گمان خام خود برای منحرف ساختن ذهن امام کاظم (علیه السلام) به زندان اعزام داشته بود، ومنقلب شدن روحیه او دریک مدت کوتاه، تاآنجا که قیافه وطرز سخن ومنطق او هارون را به حیرت ووحشت افکند... همه وهمه نشانه ونمونه هایی از همین تأثیر ناخودآگاه است که می توان آن را شعبه ای از «ولایت تکوینی» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا امام (علیه السلام) دانست، چرا که عامل تربیت وتکامل دراینجا الفاظ وجمله ها وراههای معمولی وعادی نیست، بلکه جذبه معنوی ونفوذ روحانی عامل اصلی محسوب می شود. این برنامه، همانگونه که گفتیم، منحصر به پیامبران وامامان نیست بلکه رجال راستین وشخصیتهای بزرگ نیز به تناسب میزان شخصیت خود هاله ای ازاین نفوذ نا خود آگاه اطراف خود ترسیم می کنند، منتها قلمرو گروه

----

۱. اعلام الوری ص ۳۵ ـ ۴۰ نگارش طبرسی.

-------------- صفحه ۲۴۰

اول با گروه دوم از نظر ابعاد وگسترش قابل مقایسه نیست. وجود امام (علیه السلام) در پشت ابرهای غیبت نیز این اثر را دارد که از طریق اشعه نیرومند وپردامنه نفوذ وشخصیت خود، دلهای آماده را در نزدیک و دور، تحت تأثیر جذبه مخصوص قرار داده به تربیت وتکامل آنها می پردازد واز آنها انسانهایی کاملتر می سازد ما قطبهای مغناطیسی زمین را با چشم خو د نمی بینیم، ولی اثر آنها روی عقربه های قطب نما، دردریاها راهنمای کشتیهاست ودر صحراها وآسمانها راهنمای هواپیماها و وسایل دیگر است، درسرتاسر کره زمین از برکت این امواج میلیونها مسافر راه خود را بسوی مقصد پیدا کرده، با وسایل نقلیه بزرگ وکوچک به فرمان همین عقربه

ظاهراً کوچک از سرگردانی رهایی می یابند. آیا تعجب دارد اگر وجود امام (علیه السلام) درزمان غیبت با امواج جاذبه معنوی خود افکار وجانهای زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند هدایت کند، واز سرگردانی رهایی بخشد ؟ ولی نمی توان ونباید فراموش کرد که همان گونه که امواج مغناطیسی زمین روی هر آهن پاره ای بی ارزش اثر نمی گذارد بلکه روی عقر به های ظریف وحساسی که آب مغناطیس خورده اند، ویک نوع سنخیت وشباهت با قطب فرستنده امواج مغناطیسی پیدا کرده اند اثر می گذارد، همینطور دلهایی که راهی با امام دارند وشباهتی را درخود ذخیره نموده اند، تحت تأثیر آن جذبه غیر قابل توصیف روحانی قرار می گیرند. با درنظر گرفتن آنچه دربالا گفتیم یکی دیگر از آثار وفلسفه های وجودی امام (علیه السلام) درچنین دورانی آشکار می گردد. د ـ ترسیم هدف آفرینش

هیچ عاقلی بی هدف گام برنمیدارد. وهرحرکتی که درپرتوعقل وعلم انجام گیرد درمسیر هدفی قرار خواهد داشت ;بااین تفاوت که هدف در کار انسانها معمولا

-------------- صفحه ۲۴۱

رفع نیازمندی خویش وبر طرف ساختن کمبودهاست، ولی درکار خدا هدف متوجه دیگران ورفع نیازهای آنهاست، چرا که ذات او ازهر نظر بی پایان است وعاری از هرگونه کمبود وبا این حال انجام دادن کاری به نفع خود درباره او مفهوم ندارد. حالا به این مثال توجه کنید: درزمینی مستعد وآماده، باغی پر گل ومیوه احداث می کنیم، در لابلای درختان وبوته های گل، علف هرزه هایی می رویند، هروقت به آبیار ی آن درختان برومند می پردازیم علف هرزه ها نیز از پرتو آنها سیراب می شوند. دراینجا ما دو هدف پیدا می کنیم. هدف اصلی که آب دادن درختان میوه وبوته های گل است وهدف تبعی که آبیاری علف هرزه های بی مصرف می باشد. بدون شک هدف تبعی نمی تواند انگیزه عمل گردد ویاحکیمانه بودن آن را توجیه کند، مهم همان هدف اصلی است که جنبه منطقی دارد. حال اگر فرض کنیم بیشتر درختان باغ خشک شوند وجز یک درخت باقی نماند، اما درختی که به تنهایی گلها ومیوه هایی را که از هزاران درخت انتظار داریم به ما می دهد، بدون تردید برای آبیاری همان یک درخت هم که باشد آبیاری وباغبانی را ادامه خواهیم داد، گواینکه علف هرزه های زیادی نیز از آن بهره گیرند، واگر یک روز آن درخت نیز بخشکد آنجاست که دست از آبیاری باغ می کشیم هرچند علف هرزه ها بمیرند. آنها که درمسیر تکاملند درختان وشاخه های پر برند. آنها که به پستی گراییده ومنحرف وآلوده اند، علف هرزه های این باغند. مسلماً این آفتاب درخشان، این مولکولهای حیات بخش هوا، این همه برکات زمین و آسمان برای آن آفریده نشده است که مشتی فاسد وهرزه به جان یکدیگر بیفتند وبه خوردن یکدیگر مشغول شوند وجز ظلم وستم وجهل وفساد محصولی برای اجتماع آنها نباشد، نه هرگز هدف آفرینش نمی تواند اینها باشد.

-------------- صفحه ۲۴۲

این جهان وتمام مواهب آن از دیدگاه یک فرد خدا پرست که بامفاهیمی چون علم وحکمت خدا آشناست برای صالحان وپاکان آفریده شده است،همانگونه که سرانجام نیزبطور کلی از دست غاصبان درخواهد آمد ودراختیار آنان قرار خواهد گرفت. (إنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهاعِبادِىَ الصالِحُونَ) (۱) روی زمین از آن صالحان خواهد بود. باغبان آفرینش (جهان پهناور هستی) به خاطر همین گروه، فیض ومواهب خودرا همچنان ادامه می دهد. هرچند علف هرزه ها نیز به عنوان یک هدف تبعی سیراب گردند وبهره مند شوند، ولی بی شک هدف اصلی آنها نیستند. واگر فرضاً روزی فرا رسید که آخرین نسل گروه صالحان از روی زمین برچیده شوند، آن روز دلیلی بر ادامه جریان این مواهب وجود نخواهد داشت. آن روز آرامش زمین به هم می خورد وآسمان برکات خود را قطع می نماید وزمین از دادن بهره به انسانها مضایقه خواهد کرد. از طرفی پیامبر وامام سمبل گروه صالحان ونمونه بارز انسان کامل است. یعنی همان گروهی که هدف اصلی آفرینش راتشکیل می دهند وبه همین دلیل وجود او به تنهایی یا در رأس گروه صالحان، توجیه کننده هدف آفرینش ومایه نزول هرخیر وبرکات اوست. ریزش باران فیض ورحمت خداست اعم از اینکه در میان

مردم آشکارا زندگی کند یا مخفی وناشناس بماند. درست است که افراد صالح دیگر نیز هرکدام هدفی هستند برای آفرینش ویا به تعبیر دیگر بخشی از آن هدف بزرگ، ولی نمونه کامل این هدف همین انسانهای نمونه ومردان آسمانی می باشند، هرچند سهم دیگران نیز محفوظ است. و از اینجا

---

۱ . سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

--------------- صفحه ۲۴۳

روشن می شود آنچه در پاره ای از عبارات به این مضمون وارد شده که: «بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَری وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّماء» از برکت وجود او (یعنی حجت ونماینده الهی) مردم روزی می برند وبه خاطر هستی او آسمان وزمین برپاست.یک موضوع (اغراق آمیز) و (دور ازمنطق) ویا (شرک آلوده) نمی باشد. همچنین عبارتی که به عنوان یک حدیث قدسی خطاب به پیامبر از طرف خداوند درکتب مشهور نقل شده:«لَولاکَ لَماخَلَقْتُ الْأفْلاکَ» (اگر تو نبودی آسمان ها را نمی آفریدیم) بیان یک واقعیت است نه مبالغه گویی، منتها او شاهکار هدف آفرینش است وصالحان دیگر هر کدام بخشی از این هدف بزرگ را تشکیل می دهند، از مجموع آنچه در این فصل تحت چهار عنوان گفته شد چنین نتیجه می گیریم. آنها که دور نشسته اند ووجود امام را درعصر غیبت، یک وجود شخصی وبدون بازده اجتماعی دانسته اند وبه عقیده شیعه دراین زمینه تاخت وتاز کرده اندکهوجود چنین امامی چه نفعی درمقام رهبری وامامت خلق می تواند داشتهباشد،آنچنان که آنها گفته اند نیست، وآثار وجودی او دراین حال نیز فراوان است. *** ۳ـ حجت های مخفی وپنهان خدا در قرآن ونهج البلاغه

امیر مؤمنان (علیه السلام) درنهج البلاغه برای خدا دو نوع حجت معرفی می کند:یکی حاضر وآشکار ودیگری غایب و ناپیدا، آنجا که می فرماید: «اللّهُمَّ، لاتَخْلُو الْأرْضَ مِنْ قائِمٍ للّهِبِحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفًا مغموراً

--------------- صفحه ۲۴۴

لِئَلا تبطُلَ حججُ اللّهِ وَبیناتُه» (۱) «پرودگارا، روی زمین هیچگاه از حجتهای تو خالی نمی ماند، حجتهایی که گاهی مرئی وآشکار وگاهی از بیم مردم پنهان است، تا دلایل آیین الهی محو ونابود نشود،جمله «لِئَلا تبطُل حُجج اللّهِ وبیناتُه» بسیار قابل ملاحظه است ومی رساند که رهبران الهی درحال ظهور وآشکار، واختفاء وپنهانی وظیفه سنگین رهبری را انجام می دهند ودر راهنمایی مردم در هر دو حالت می کوشند. مقصود امام از حجت خائف و مغمور کیست؟ آیا جز آن پیشوای معصوم را می گوید که براثر نبودن شرایط مساعد، در پس پرده غیبت بسر می برد؟ تا روزی که جهان برای نهضت او آماده گردد؟ پس از آگاهی ازاین دونوع حجت که درکلام امیرمؤمنان به چشم می خورد، نظر خوانندگان را به گروهی از اولیاء الهی جلب می کنیم: الف ـ معلم موسی که دراخبار بنام «خضر» معرفی شده است. ب ـ حضرت موسی در مدت غیبت چهل روزه خود. ج ـ حضرت یونس که مدتها درمخفیگاهی به سر می برد. قرآن، ولی زمانی را معرفی می کند که از دیدگان مردم پنهان بود وآنها اورا نمیشناختند، حتی رسول آن زمان نیز با او آشنایی نداشت (واگر آشنایی پیدا کرد بر اثر معرفی خدا بود)این ولی زمان، همان است که خدا درباره او در قرآن چنین می فرماید:«موسی وهمراه او بنده ای از بندگان ما را یافتند که مورد رحمت ما بوده واز پیش خود به او علومی داده بودیم» (۲). کسی که دارای چنین علم وسیع وگسترده ای می باشد وبه صریح قرآن، نبی

---

۱ . نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۴۷. ۲ . سوره کهف آیه ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ .

--------------- صفحه ۲۴۵

زمان ووصی وی از علم او بهره مند می شودقطعاً از اولیاء خدابوده ونه تنها از نظر علم ودانش وسیعتر بوده است، بلکه آنچنان روح

قوی ونیرومندی داشته است که وقتی موسی باو می گوید: «اجازه می دهی که من از تو پیروی کنم تا از علومی که بتو داده شده است به من بیاموزی؟» وی در پاسخ می گوید: «تو نمی توانی بامن صبر کنی، چگونه می توانی کارهایی را که از اسرار آنها خبر نداری، تحمل نمایی؟» (۱). بی شک این فرد، از اولیای خدا و از شخصیتهای والای الهی بوده است،بررسی حالات این ولی زمان وپنهان از دیدگان، درهمان چند لحظه کوتاه اززندگی حساس او که با حضرت موسی گذرانده است مارا به نکاتی رهبری می کند: ۱ـ این ولی زمان، پنهان از دیدگان بود، کسی اورا نمی شناخت واگر خدا اورا معرفی نمی کرد کسی با او آشنا نمی شد، بنا براین شرط ولی این نیست که حتماً مردم او را بشناسند. ۲ـ این ولی الهی با اینکه از دیدگان غایب وپنهان بود، هرگز ازحوادث زمان واوضاع اجتماع غفلت نداشت وروی ولایت واختیاراتی که از جانب خدا به او داده شده بود، در اموال ونفوس تصرف می کرد واوضاع را طبق مصالحی رهبری می نمود، او دررهبری حوادث به قدری دقیق بود که راضی نشد، کشتی بینوایان را که مایه زندگی آنان بود، فرمانروای ستمگری به غصب ببرد وبا معیوب ساختن آن، او را از تصرف کشتی باز داشت،اختیارات او به اندازه ای بود که روی مصالحی

----

۱ . سوره کهف آیه ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ .

توانست انسانی را بکشد ودیواری برای صیانت مال افراد یتیم به پا دارد(۱). ۳ـ نکته جالب اینکه نه تنها خود او غایب بود، بلکه تمام تصرفات او نیز از دیدگان عادی پنهان بود، اگر مردم وصاحب کشتی ازتصرف او آگاه بودند، هرگز اجازه نمی دادند که او کشتی را سوراخ کند، زیرا از هدف مقدس او آگاهی نداشتند،اگر مردم شاهد قتل نفس او بودند، هرگز رهایش نمی کردندو...ازاینکه او همه این کارهای شگفت آور را در دل اجتماع انجام داد واحدی متوجه کاراو نشد، می توان فهمید که نه تنها خود او پنهان بود، بلکه تصرف او دراوضاع وحوادث نیز بر مردم پنهان بود، آنها تنها اثر فعل اورا می دیدند، نه کار اورا. ۴ـ مهمتر از همه، هدایت ورهبری او بود، او با داشتن مقام ولایت، وظایف خودرا انجام می داد، گاهی باتصرف در اموال ونفوس اثر ولایت خودرا ابراز میداشت، وگاهی ازطریق فردسازی وتعلیم افراد،به وظیفه خطیر ولایت عمل می نمود. از زندگی حساس وتکان دهنده این ولی الهی به خوبی می فهمیم که ولی زمان گاهی عیان وپیدا وزمانی مخفی وپنهان خواهدبود واین کار بستگی به مصالح وقتواوضاع زمان دارد. همچنانکه می فهمیم هدایت ورهبری که وظیفه امام و ولی استمی تواند به دو صورت انجام گیرد وهرگز لازم نیست که امام شناخته شودوهدایت کند، بلکه درحال اختفا وپنهانی نیز به این وظیفه خطیر قیام می نماید. روشنتر از همه اینکه هدایت ورهبری که از شئون اولیای الهی است، گاهی به صورت «فردسازی» وگاهی به صورت «هدایت جمعی» انجام می گیرد، ودر صورت فردسازی هرگز لزوم ندارد همه افراد اورا بشناسند ویا پیوسته کار اورهبری

----

۱ . سوره کهف آیه ۷۱ـ۸۲.

عمومی باشد، بلکه درشرایط خاصی که «جامعه سازی» مقدور نباشد، باید به «فردسازی» بپردازد. وظیفه امام در دوران غیبت، همان وظیفه ولی دوران موسی است. امام درحال اختفا درامورزندگی دنیوی ودینی مردم تصرفات دارد، با افراد شایسته ولایق درحال تماس بوده، و به فرد سازی وتربیت شخصیتها اشتغال دارد، آیا با داشتن چنین وظایفی باز جا دارد بگوئیم فائده وجودی این ولی زمان چیست؟ آیه ایکه ضمن پرسش مطرح شده، (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) نه تنها می رساند که هدایت آنان بفرمان خداست، بلکه می رساند که شیوه هدایتشان نیز به فرمان خدا می باشد. گاهی اراده ومشیت خداتعلق می گیرد که آنان درحال اختفا به هدایت اشتغال

ورزنـد، وگـاهی مصالـح ایجـاب می کنـد که از پس پرده غیب برون آینـد وموضوع هـدایت جمعی را پیش گیرنـد، درهرحال همه هـدایتها وهمه شـیوه هـا ی هـدایت آنـان به فرمان خـداست. درروزگاری که پیامبر درزمینه فردسازی انجام وظیفه می کردوسه سال تمام مخفیانه، به امر هـدایت اشـتغال میورزیـد،مضـمون آیه (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) را درمحدوده فرد اجرا می نمود واین شـیوه هدایت، کار اوبود تـا اینکه فرمـان خـدا فرا رسـید واورا به هـدایت جمع دعوت کرد. این تنهـا پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه وآله وسـلم)نیست که گاهی درحال سـر وپنهانی وبعـداً به طور آشـکار مردم را هـدایت می کرد، بلکه این سـنت کلی الهی است، گاهی فرمان خدابر این تعلق می گیرد که آنـان آشـکارا رهبری کننـد، وگـاهی مشیت او ایجـاب می کنـد که به صورت خفا وپنهانی به فرد سازی اشـتغال ورزنـد. هردو نمونه درزنـدگی پیـامبری ماننـد نوح موجود است، وی نحوه تبلیغ خودرا چنین بیـان می کنـد:«دعوت خود را آشـکار ساخته ودر پنهان نیز آنان را

-------------- صفحه ۲۴۸

فرامی خوانم.»(۱) نوح (علیه السـلام) درفراز نخست، دعوت آشـکار خودرا یادآور می شود، همچنانکه در فراز دوم از دعوت پنهان خود سـخن می گویـد وهر دو به فرمان خـدا و برای هدایت افراد بوده است. باتوجه به ا ین حقایق، درصورتی که قرآن واحادیث ما فوق متواتر، به وجود وحیـات چنین رهبری گواهی می دهـد، وتنهـا سـئوال این است که امام بایـد هادی ورهبر باشـد،پاسـخ آن این است که چه لزومی دارد شـیوه هـدایت او عمومی وعلنی و آشـکار باشـد؟ مگر نه این است که هدایت او به فرمان خدا وامر اوست، (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) اگر فرمان خـدا این باشـد که مدتی (تا وقتیکه زمینه نهضت وقیام آماده گردد) به فرد سازی گراید، تا موقعیت جمع سازی فراهم گردد، باز می توان گفت: این امام چگونه هادی ورهبر است؟ اگر او درخفا گروهی رابا روشـهای مختلف وباتماسهای گونـاگون به حقیقت وحق دعوت کنـد وروی افرادی اثر بگـذارد، آیـا بهوظیفه رهبری خود درحـد امکان عمل نکرده است؟چطور درباره حضـرت نوح وپیامبر اسـلام این شـیوه کافی است ولی درمورد حضـرت ولی عصـر (علیه السـلام) کفایت نمی کند؟ خلاصه معنای (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) این نیست که پیوسـته هـدایت می کننـد، بلکه مفاد آن این است که هرطورخـدا گفت وظیفه هدایت را انجام می دهنـد، چه پنهـان وچه آشـکار، آری، ولی زمان از انظار غایب وپنهان است وتبلیغات وهـدایتها وتصـرفهای اونیز از دیـده وانظار پنهان می باشد، وی تبلیغات سری دارد وفیض وافاده او نیز سری و نهانی است. ***

----

۱ . سوره نوح آیه ۸و۹.

-------------- صفحه ۲۴۹

۲ـ حضرت موسی چهل روزاز دیدگان پنهان وغایب بود

اگر امام و پیشوا پیوسـته باید در دل اجتماع باشد و غیبت امام با مقام هدایت وسود بخشـی اومنافات دارد،درباره حضـرت موسی چه باید گفت ؟این پیامبر الهی طبق تصـریح قرآن، چهل روز تمام از بنی اسراییل دوری گزید(۱)، آیا او دراین مدت رهبر بودیانه؟امام بود یـانه؟اگر بگوییم مقـام نبوت ورهبری را برعهـده داشت، این سـئوال پیش می آیـد که: فایـده وجود چنین رهبری چیست؟ واگر بگوییم دراین زمان مقام رهبری ازاو سـلب شده بود،سـخن بی اساسی گفته ایم، زیرا همگی می دانیم که وی با داشتن این سمت برا ی اخـذ تورات از دیـده ها غایب شده بود. اگر رهبر باید نورپاش والهام بخش باشد مدت کم وزیاد درنظر عقل یکسان است وفقط آن مقـدار از غیبت مستثنی است که ضـرورت زنـدگی ماننـد خواب، آن را ایجاب می کند. ممکن است گفته شود غیبت حضـرت موسـی بـا حضـرت قائم فرق دارد،اگر موسـی غیبت برگزیـد به خاطر این بود که وصـی او درمیان مردم فیض بخش ورهبر بود،ولی جریان درباره حضرت قائم چنین نیست.پاسخ این گفتار روشن است، زیرا او نیز نایبان خاص وعام دارد، که بار رهبری عمومی را به دوش می کشند. ۳ـ یونس زندانی

قرآن مجید به سر گذشت یونس در سوره های مختلف اشاره نموده است طبق تصریح قرآن، یونس مدتی در شکم ماهی محبوس واز دیدگاه امت خود پنهان بود.

----

۱ . سوره اعراف آیه ۱۴۲.

-------------- صفحه ۲۵۰

این ولی الهی با داشتن مقام ولایت، از امت خود دور بود. حال اگر پیشوای الهی بایـد پیوسته مفیض ونور بخش باشـد، غیبت او را چگونه می توان توجیه کرد؟ قرآن صریحا می گویـد: یونس پس از خروج از شکم ماهی باز بسوی جمعیت صـد هزار نفری اعزام گردید(۱). از اینکه بـا ر دیگر خداونـد او را برای هـدایت مردم اعزام داشت می توان حـدس زدکه وی درمـدت حبس، دارای مقام ولایت الهی بوده است، چیزی که هست دراین مـدت روی مصالحی از تبلیغ وهدایت بازمانده بود. این حقیقت در صورتی به خوبی روشن می شود که بدانیم مقصود از جمعیت صد هزار نفری ویا بیشتر، همان قوم پیشین یونس است که براثر توبه، عذاب را از خود دور کرده بودند. ۴ـ میان نبوت ووقت تبلیغ حضرت مسیح، فاصله زمانی وجود داشت

قرآن مجید از پیامبری سخن می گوید که در دوران کودکی وشیر خوارگی به مقام نبوت مفتخر گردیده است، اما تبلیغ وهدایت او پس از سالیان درازی آغاز شده است. مگر نه این است که قرآن درباره حضـرت مسـیح چنین می گوید: «من بنده خدا هستم کتاب بـه من داده ومرا از پیـامبران قرار داده است»(۲). حضـرت مسیح این سـخن را در نخستین ایام زنـدگی خود گفت، ولی نفع عمومی وهدایت همگانی او درسـی سالگی آغاز گردید. هر فرد بی غرضـی لازم است شـیوه های هدایت نوح، ولی زمان حضـرت موسـی، وحضرت مسیح را در زندگی امام زمان پیاده کند.

----

۱ . سوره صافات آیه ۱۴۷. ۲ . سوره مریم آیه ۳۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹